

انقلاب جاویدان ما

(رجوع به صفحات ۳ و ۲)

Ketabton.com



انقلاب جاویدان ما

نمونه دیگر از اعتراضات این خائنین در این صفحه به نشر سپرده شده است از اعتراف نامه میوند وال و اعتراف نامه خان محمد سابق والی ننگرهار واقع میگردد که میوند وال نخست میخواهد آواز همکارانش را بشنود و می شنود، سپس میخواهد آنها را ببیند و می بیند و در این هر دو حالت وی می نویسد که در مقابل شهادت اعتراض ندارم.

تردیدى برخوردار آنوقت است که میگویند ای مردان دنی، ای انسانان پست، ای وطن فروشان، ای قاتلان بیرحم تسلیم شوید دیگر انقلاب بر شما حکو مت میکند و این انقلاب است که جاوید میباشد و این شما و ارتجاع شماست که محکوم میگردد و نیست میشود اینست که همه اعتراف میکنند زیرا که آواز های شان ثبت و اسناد شان ضبط شده بود.

چاره ای میسنجند تا اعتماد، همبستگی و وحدت انقلابیون را برهم زنند به انقلابیون نزدیک میشوند، وعده ها میکنند و دسیسه ها میسازند - بی خبر از اینکه بین انقلابی و وطن فروش فاصله ایست که با پول و جاه و مقام نمیتوان آنها را از بین برد. انقلابیون با اینها نزدیک همراز و همدست میشوند، همه چیز را میداند و همه تاریکی هارا روشن میسازند دیگر هیچ نکته تاریکی و یا شک و

همیشه نمیتوان اینچنین اسناد را جمع آوری کرد هر وقت دسیسه های اینگونه کشف نمیشود مگر آنکه انسانهای شریف بعد از اینکه انقلاب میکنند تا که زنده اند انقلابی بمانند. دوستان انقلاب در افغانستان سر مشق برارنده و جاویدی برای پاسبانی و حفاظت انقلاب میباشند دار و دسته خائنین وقتی که میخواهند انقلاب را واژگون سازند و وطن پرستان را نیست و نابود نمایند

طبق اطلاع نماینده باختر از یک منبع وزارت داخله هیأت تحقیق موضوع روز نامه ها وعده داده اند تا آنجا بیکه پالیسی ایشان اجازه میدهد بعضی از اوراق و فیه های تیپ شده این دار و دسته را بنشر می سپارند.

سوال :

بناغلی خان محمد خان :

شما در جوابات قبلی خود یس

تحریر کردید که این کودتا را که ما براه انداخته بودیم در آن محمد هاشم میوند وال ، عبد الرزاق خان وغیره اشخاص سهیم بود و در رأس شما محمد هاشم میوند وال قرار داشت، که می گوید که از محمد هاشم میوند وال انتظار داشتید عبارت از چه چیزها بود؟ «امضاء»

۵۲۷۷۴

جواب :

محترما :

در مجلسی که باشمول میوندوال صاحب منعقد شده بود آقای محمد هاشم میوندوال گفت که یک مملکت خارجی حاضر است به ما که یک پولی و اسلحه از قبیل اسلحه خفیف یعنی تفنگچه ، تفنگ، ما شیندار، راکت انداز وهاوان خفیف میکند و بدست رس ما باذرایع ممکنه گذاشته میشود و البته بعد از آنکه همه چیز بدست رس آمد در آنوقت کودتارا به راه می اندازیم ، مراد ما باین مملکت فعلا جاری است.

«امضاء خان محمد»

محترما !
 در مجلسی که باشمول میوندوال صاحب منعقد شده بود آقای محمد هاشم میوندوال گفت که یک مملکت خارجی حاضر است به ما که پولی و اسلحه از قبیل اسلحه خفیف یعنی تفنگچه ، تفنگ، ما شیندار، راکت انداز وهاوان خفیف میکند و بدست رس ما باذرایع ممکنه گذاشته میشود و البته بعد از آنکه همه چیز بدست رس آمد در آنوقت کودتارا به راه می اندازیم ، مراد ما باین مملکت فعلا جاری است.

سناغلی خان محمد خان
 شما در جوابات قبلی خود یس
 ما بر آن انداخته بودیم در آن محمد هاشم میوندوال
 محمد الرزاق خان وغیره اشخاص سهیم بود و در رأس
 ما محمد هاشم میوندوال قرار داشت که می گوید
 که از محمد هاشم میوندوال انتظار داشتید عبارت از
 چه چیزها بود؟

محمد خان محمد خان
 ۵۲۷۷۴

خان محمد اعتراف میکند که میوندوال که یک کشور خارجی را به آنها وعده داده است .

۱۳۵۲/۷/۸

۱۸

بنای علی محمد هاشم میوند وال

طوری که شفاها خود را اظهار داشتید که دلایل کافی
 علیه شما موجود است و علاوه نمودید که باینکه شهادت محمد اکرم پیلوت
 را که دارای تمام صفات مکمل شهادت بود استماع نمودید
 و باینکه شهادت محمد اکرم پیلوت را در این
 تمام صفات مکمل شهادت بود استماع نمودید
 که اگر شهادت یکسری دیگر از رفقا متمم
 خود را استماع نماید اینک به اثر خود
 نخواسته که شهادت و ما باید تحریر نماید که در موضوع
 را به تلقین خویش در محکم در این مکرر دیده
 ارزوی خود که است پس این شهادت

چون شما فرمودید که از اینها متهم شهادتی علیه من موجود است
 و میتوانی آن را بمن بشنوانید من به شنیدن آواز ثبت شده این شهادت
 اعتراض ندارم .
 و در محکم اعتراض خود من بوده است .
 (امضاء محمد هاشم)
 ۸ میزان

باید سند تحریری در زمینه تحریر نماید
 علی محمد هاشم میوند وال

متن سوال و جواب

سوال :

بنای علی محمد هاشم میوند وال

طوری که شفاها خود را اظهار داشتید که دلایل کافی علیه شما موجود است و علاوه نمودید که باینکه شهادت محمد اکرم پیلوت را که دارای تمام صفات مکمل شهادت بود استماع نمودید که اگر شهادت یکسری دیگر از رفقا متمم خود را استماع نماید اینک به اثر خواهش شما و خواسته شما حاضر است و شما باید تحریر نمایید که این موضوع را به تلقین خویش در محکم ارائه نکرده بلکه آرزوی خود شما است پس به این اساس باید سند تحریری در زمینه تحریر نماید ؟ «امضاء»

جواب :

محترماً

چون شما فرمودید که از اشخاص متهم شهادتی علیه من موجود است و میتوانی آن را بمن بشنوانید من به شنیدن آواز ثبت شده این شهادت اعتراض ندارم .
 و در محکم اعتراض ندارم .
 چونکه خواهش خود من بوده است .
 (امضاء محمد هاشم)
 ۸ میزان

محاكمه جنرال عبدالولی شروع شد

کابل ۱۳ میزان (ب) :

محاكمه جنرال عبدالولی سابق قوماندان قوای مرکز پس از اینکه دوسیه های نسبتی وی تکمیل و به دیوان حرب سپرده شده بود از طرف دیوان حرب شروع گردید .
 (ب)

ختم قرآن کریم با شترک بنماغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم در مسجد ارگ ریاست جمهوری صورت گرفت

ختم قرآن عظیم الشان که هفته گذشته در مسجد ارگ ریاست جمهوری با شترک بنماغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم، دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، اعضای کابینه، بعضی از صاحب منصبان ارشد ار دو، یکصد علما و بنابر وال کابل به امامت ناری محمد عمر بمناسبت ماه مبارک رمضان آغاز شده بود خاتمه یافت.

در ختم برای سعادت و رفاه تمام مردم افغانستان تحکیم رژیم جمهوری و اعتلای کشور عزیز و جهان اسلام دعا شد.

به منظور تهیه و توزیع چوب و زغال در ایام زمستان مطالعاتی روید سمت گرفته شد

بمقصد تهیه و توزیع چوب و زغال در ایام زمستان بناروالی کابل و ریاست تهیه ارزاق وزارت مالیه مطالعاتی را روید سمت گرفته است. یک منبع بناروالی کابل گفت دوکتور غلام سخی نوزاد بناروالی کابل و بنماغلی محمد آصف رئیس تهیه رزاق و احتیاجات عامه وزارت مالیه قبل از ظهر دیروز در سالون بناروالی راجع به تهیه و توزیع چوب و زغال به شهربان مذاکره کردند. در این مذاکره تصمیم گرفته شده تا بمنظور تهیه یک مقدار کافی چوب و زغال در زمینه با مراجع مربوط تماس حاصل گردد در مذاکرات دیروزی بناروال کابل و رئیس تهیه رزاق و احتیاجات عامه که نماینده چوب فروشان نیز حاضر بود و به موافقه وی تجویز شد تا عموم چوب فروشان چوب مورد ضرورت مستهلکین را مطابق به نرخ تثبیت شده بناروالی عرضه نمایند. منبع افزود متخلفین قانونا مورد بازخواست شدید قرار میگیرند.

دست یکصد مامورین متهم سپین زر شرکت از کار گرفته شد

کندزب ۱۶ میزان: هیات تفتیش صدارت که موظف به بررسی امور سپین زر شرکت میباشد دست یکصد مامورین استفاده جویان بوسه را که در موضوعات مختلف مسؤلیت دارند از کار گرفت. بنماغلی محمد زمان کریم زاده رئیس تفتیش مرکزی صدارت که ریاست هیات را به عهده دارد گفت در اثر مطالعه و بررسی هیات تفتیش معلوم گردید که اشخاص آتی در مورد مجرائی کسرات پخته با کمپنی های خارجی و هم دیگر موضوعات مسؤل شناخته شده اند. وی علاوه کرد این عده مامورین که به دارای شرکت اهمیت قابل نشده و با ترمجرائی های ناقص شرکت را منصرف ساخته مستوجب بازخواست شدید میباشد. غلام سرور ناشی سابق رئیس انجمن محمد نعیم عمر سابق معاون اداری، محمد ایوب اودین معاون تجارتی، محمد بسم الله مدیر عمومی، حاجی محمد صاحب اشرف آمر نمایندگی سپین زر در کندز، حاجی دوست محمد مدیر کنترول، خواجسه نظام الدین مدیر عمومی تفتیش، عبدالله مدیر عمومی محاسبه، محمد اعظم مدیر عمومی اداری. وی افزود دست دو نفر اول الذکر قبلا از کار گرفته شده بودند دست سایر مامورین نسبت استفاده سوء در وظیفه دیروز از کار گرفته شد. طبق یک خبر دیگر هیات تفتیش صدارت در اثر مطالعه و بررسی امور سپین زر شرکت یکصد مامورین دیگران هم سسها در دو سیه های کمبود پخته و تغییر صورت که خریداری نموده اند و همچنان دیگر موضوعات مسؤل شناخته و دست هایشان را از کار گرفته است. محمد یوسف سپروز آمر نمایندگی سپین زر شرکت در کابل، مولاداد آمر نمایندگی ارچن عبدالجلیل آمر نمایندگی در نالغان، عبدالحمید آمر نمایندگی در قلعه زال، عبدالجلیل آمر نمایندگی بغلان قدیم، محمد تقسیم آمر نمایندگی بتکی قلعه و امام قل آمر نمایندگی خواجسه غار. بنماغلی کریم زاده رئیس تفتیش گفت همچنان از یکصد مامورین متقاعد که معاش متقاعدشانرا میگیرند و توان کار را نداشته در دست های مختلف در سپین زر شرکت گماشته شده بودند از دوام کارشان معذرت خواسته شد.

مسجد جامع گل غندی افتتاح شد

چاره کار ب ۱۴ میزان: مسجد جامع گل غندی سپرنو چاریکار با آغاز ختم قرآن عظیم الشان افتتاح شد. این مسجد که کنجایش پنجمه نمازگزاران را در پیش از سه صد هزار افغانی مصارف ساختمان آنرا حاجی شمس الدین یکتان از سپرنو چاریکار مساعدت نموده است. مولوی عبدالرزاق نائب رئیس محکمه پروان و چند تن از علمای اکتام افتتاح مسجد بیایه عایی بپرامون ارژس دین مقدس اسلام و اماکن مترکه ایراد کرد ضمن دعای دسته جمعی مو اقیبت بنماغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و تحکیم نظام جمهوری افغانستان را از بارگاه ایزد متعال آرزو نمودند.

قیمت گوشت گوسفندی کیلو چهل و پنج افغانی

تثبیت شد

نرخ مواد تزاقی و محروقاتی و سایر اجناس ضروری در پانزده روز دوم ماه میزان توسط کمیته مختلط مرکب از نمایندگان وزارت های داخله عدلیه زراعت و آبیاری احصایه مرکزی صدارت عظمی و بناروالی کابل تعیین و تثبیت گردید نرخنامه های مواد مذکوره دیروز توسط نواحی مربوط مفتشین سیار بناروالی و به کار گیری شده بالندویان و خارتندویان بدکانداران توزیع گردید.

در نرخنامه پانزده روز دوم میزان گوشت گوسفندی کیلو چهل و پنج افغانی گوشت بز کیلو چهل و دو افغانی درج گردیده است.

همچنان چوب بلوط کیلو هفت کیلو بطور پرچون شکستانه هشت و نیم افغانی نان خاصه بوزن سه صد و شصت گرم دو افغانی و اجوره یختن نان کیلو بیست و پنج بول نرخنامه شده است.

یک منبع تفتیش بناروالی کابل گفت به اثر شکایات بعضی از اهالی سپرد قسمت عدم موجودیت نرخنامه در برخی از دکانها تجویز میگردد تا نرخنامه هایی که بصورت رایگان توزیع میگردد در مقابل از هر دکاندار تسلیم گرفته شود.

منبع گفت به عملی ساختن این امر ادعای دکاندار پیشی بر عدم توزیع نرخنامه قابل سمع نبوده و هیچ دلیلی جز تخلف از نرخنامه برایش باقی نماند.

قراریک خبر دیگر در دیروز گذشته دو صد و بیست و هشت نفر دکاندار که هشتاد و دو نفر آن خیاز میباشد بجرم گرانفروشی و تخلف از مقررات بناروالی جریمه نقدی شده است.

بمقصد رفع سردانی مردم جرایم ترافیکی در محکمه ابتدائیه محل وقوع جرم مورد رسیدگی قرار میگیرد

شورای عالی قضاء در جلسه اخیر خود که تحت ریاست دوکتور عبدالمجید وزیر عدلیه ولوی خارتوال دایر شده بود تصویب نموده است که بمنظور هم آهنگ ساختن هر چه بیشتر عملیات و موافق قضایی کشور با اصول مندرج قانون تشکیلات و صلاحیت قضائی دولت جمهوری افغانستان و مقصد رفع سردانی و مشکلات مردم در مراجعات شان بمحاکم و بالائرتامین رفاهیت به خلق الله از اهداف عالی نظام نوین بشمار میرود سر از اول ماه عقرب ۵۲ جرایم ترافیکی که عموما بروفق فقه حنفی شریعت اسلام محل و فصل میگردد مانند سایر جرایم عادی ابتداء در محکمه ابتدائیه محل وقوع جرم و مراعات دیوان جزا و معاملات محکمه ولایت مربوط مورد رسیدگی قرار گرفته و تمیز آن به پیشگاه دیوان جزا و معاملات مقام عالی تمیز صورت بگیرد. نظریه کثرت جرایم ترافیکی در شهر کابل و سرعت عمل لازمه و دیگر ایجابات خاص آن دیوان ترافیکی موجوده محکمه ولایت کابل همردیف دیگر محاکم جزایی ابتدایی مرکز ابتدای دیوان ترافیکی محکمه عالی استیفاء مرکز مراجعات به جرایم ترافیکی حوزه قضایی مربوط رسیدگی نماید.

امریت عمومی اداری قضا تدابیر لازم جهت تعمیم این تصویب اتخاذ و موضوع رسیدگی به جرایم ترافیکی را بصورت یک کل در روشنائی اساسات علمی و ملاحظات عملی مطالعه و حین تجدید نظریه تشکیلات قضایی پیشین سادات مقتضی را در زمینه به شورای عالی تقدیم نماید.

مقررات تنظیم توریید فلم ها و تدویر مو سسات

طباعتی تصویب شد

کابل ۱۹ میزان ب: یک سلسله مقررات برای تنظیم و تهیه امور توریید و توزیع فلم ها و تنظیم فعالیت های فلم بردارهای خارجی در افغانستان و تدویر موسسات طباعتی توریی و هنری اخیراً به تصویب مجلس وزراء رسیده است .

یک منبع ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور گفت که هدف مقررات مذکور تطبیق اهداف کلتوری تریوی و انتباهی دولت جمهوری افغانستان بوده و به مقصد جلوگیری از سوء استفاده هایی که قبلاً صورت گرفته تدویر گردیده است .

منبع افزود که توریید تمام فلم های خارجی که قبلاً توسط یکمده تاجرو اشخاص انفرادی صورت میگرفت به اساس مقرر توریید و توزیع فلم های خارجی در انحصار موسسه افغان فلم فراد داده شده است تا موسسه مذکور طبق شرایط و مقتضیات نظام جمهوری افغانستان به توریید و نمایش فلم اقدام موثر نماید .

منبع علاوه کرد که مقررات توریید و توزیع فلم های خارجی شامل هفت ماده بوده و نصب العین ملی را در قسمت پرداخت محصول گمرکی مالیات تجارتي و مالیات بر عایدات تثبیت نموده است .

مقررات فلم برداران داخلی و خارجی در افغانستان که نیز تصویب مجلس عالی وزراء رسیده است که شامل چنان مواد است که از یکطرف به منفعت ملی افغانستان بوده از جانب دیگر تسهیلات لازم برای آن عده از فلم برداران خارجی که به افغانستان به مقصد فلم گیری سفر مینمایند فراهم میکند .

منبع افزود مقررات تدویر موسسات طباعتی توریی و هنری مطابق ماده هفت فرمان شماره اول جمهوری تدویر گردیده و شامل مواد است که خلاهای قانونی مطبوعات را در قسمت تدویر تنظیم امور چنین موسسات رفع میکند .

این مقررات شامل چهار فصل و هجده ماده میباشد که فصل اول آن مطبوعات و مطابع را در فصل دوم آن فعالیت های موسسات طببع کتب کتاب فروشی ها و نشر مطبوعات را احتوا میکند .

فصل سوم تدویر سینما های کشور را تنظیم می بخشد .

فصل چهارم شامل مواد متفرقه است .

مقررات تدویر تیاترها سرکس ها و کنسرت ها شامل هفت ماده بوده و نمایشات مختلف انواع فرهنگی را مطابق ارزش های نظام جمهوری افغانستان تنظیم و تسهیل مینماید .

همچنان به موجب مقررات جداگانه افغان فلم موضوعات مربوط به حق الزحمه و ضمایم معاش عمالین و تولید کنندگان فلم را مطابق مقتضیات امروز تنظیم مینماید .

دور و سستی تو طشی شریکان ز مو نبر

او پښتو نستان شریکان بنه منان دی

کابل دتلی ۱۶ (ب) دشمالی آزاد پښتو نستان مو مندو مشرانو چه ښاغلی میراجان سیال، حاجی عبدا لمتین کوردا خیل، ملک خیر خان عیسی خیل ملک میر آغا خان، ملک حسن خان، ملک سردار خان، اوملک ظفر خان بابازی پکښی شامل دی .

دافغان نستان جمهوری حکومت ته په بوه پیغام کی دهغی ورو سستی خائینانه او ناخوان مردانه دسیسی په خلاف دخوتنو خا بینینو او دوطن دښمنو عناصرو له خوا تر تیب شوی وه او دافغان نستان دجمهوری دولت دپښ حکومت له خوا کشف او شننه کړی شوه . خپله سخته کر که خرگنده کړی او ددغه ملی خیانت او نه بختونکی جرم مر تکبیر یی دپښتو نستان او افغان نستان داو لسو نو گو دشمنان بللی دی .

دمو مندو مشرانو پدی منا سبت چه دافغان او لس په همدغه خا بینا نه عمل خنثی کړی شویدی خپله خوښی خرگنده کړی ده، دغو مشرانو دافغان نستان دجمهوری دولت رئیس او صدراعظم ښاغلی محمد داؤد په قیادت بانندی خپل اعتماد خرگند کړیدی او د خپل ورور هیواد افغان نستان دجمهوری دولت سره پدی دخپلی هر ډول مرستی، قر با نی او ملاتړ چمتو والی خرگند کړیدی .

یک فلم مستند ساخت افغان فلم در

مسکو و نمایش داده شد

مسکو ۱۴ میزان: اخیر در عمارت دوستی بامیل کشور های خارجی در مسکو یک فلم مستند ساخت افغان فلم مربوط به اعلان جمهوری در افغانستان نمایش داده شده که در آن عده از شخصیت های دولتی دانشمندان و اعضای انجمن دوستی شوروی و ارتباط کلتوری با افغانستان شرکت ورزیده بودند . این فلم صحنه هایی را از استقبال گرم ویی سابقه مردم افغانستان از نظام نوین در نقاط مختلف کشور منعکس می ساخت .

حصة اعظم مصرف فلم را قیمت مواد خامی که آن استفاده شده است . مدیریت های سینما آریانا و پارک و کابل از خارج وارد گردید تشکیل میدهد . تمام قسمت های فلم اندرز مادر که توسط ښاغلی عبدالخالق علیل رزی و دایرکت شده ذریعه محمد نوری فلم برداری گردیده است . در ترتیب صحنه های آن از مناظر کابل و اطراف



دو صحنه از فلم اندرز مادر

فلم (اندرز مادر) به نمایش گذارده شد

این فلم هنری که سناریوی آنرا ښاغلی اسدالله داستان نویس نوشته اولین فلم مکمل میباشد که توسط کارکنان افغان فلم سرتا با در داخل کشور تهیه شده است .

یک منبع افغان فلم گفت در فلم اندرز مادر بیش از ۴۲ هنرمند و در حدود ۳ نفر از کارکنان مسلکی

و تخنیکي افغان فلم حصه گرفته و تقریباً یک میلیون افغانی در آن مصرف شده است .

فلم اندرز مادر که توسط افغان فلم تهیه شده طرف استقبال گرم علاقمندان قرار گرفت . نمایش فلم اندرز مادر که به پښتو و دری توسط افغان فلم تهیه و تولید گردیده در کابل در سینما های آریانا، پارک، کابل نداری و در جلال آباد به نمایش گذاشته شد .

یک منبع وزارت اطلاعات و کلتور گفت فلم اندرز مادر اولین فلم هنری است که یک ساعت و چهل دقیقه را در بر میگیرد .



ژوندون

شماره ۳۰ شنبه ۲۱ میزان ۱۳۳۲ - رمضان المبارک ۱۳۹۳ مطابق ۱۳ اکتو بر ۱۹۷۳

دروژی مبارکه میاشت

روژه داسلام دسپیغلی دین دپنځوارکانوڅخه یو مهم رکن دی چه دنړی په څه دپاسه دپنځو ملیو نو مسلمانانو باندی په کال کی یوه میاشت فرس شویدی او دخدای ج متدین او متواضع بند گان ددغی فریضی په ادا کولو سره هم دخدای اوامر په ځای کوی اوهم دکال په یوه میاشت کی دخپل نفس دترکیبی په لاره کی له یوی ستری آزموینی سره مخامخ کیږی .

دروژی فضایل دومره ډیر دی چه په دغه مختصره یادو نه کی قلم دهغو له شمیرلو څخه عاجز دی . خو دومره باید وویل شی هغه څوک چه روژه نیسی او خپل وجودته مادی لدايدوڅخه له یوه پاکلی وخت نه تر بل پاکلی وخت پوری لیری ساتی په حقیقت کی هم د نفسانی خوا هشاتو سره مبارزه کوی او هم خپل نفس اوخپله روح دمشتبیا تو او حرامو په مقابل کی خوندي ساتی . ښکاره ده څوک چه واقعی روژه نیسی یعنی دخوراک اوچیناک څخه دخان ژغورلو په څنگ کسی بدن نور غری مثلا لاسونه او پښی سترگی ، زبه او غوږونه له ناوړه استعمال څخه ساتی او دهغو په وسیله گناه نه کوی او دروژی په یوه میاشت کی له گناهو نو څخه ځان لیری ساتی ، په حقیقت ځان دسمی لاری خواته دښو اعمالو په وسیله عادی کوی او کیدای شی چه دژوند تر پایه پوری همدغه مثبت اعمال تعقیب کړی .

علاوآ دورځی په اوږدو کی دگیبې تش ساتل او لوړه زغمل ، مونږ دهغوڅوارانو او بیوزلو له لودی څخه خبروی چه دناداری په وجه شپې او ورځی ډوډی نلری . په نتیجه کی زمونږ لهخوا په دغو بیوزلو اولوړو باندی زده سوی او دهغوی لاس نیوی نه یوازی ددوی سره زیاته مرسته شمیرله کیږی بلکه په دی ډول به مو یوه ستره ایمانی او اخلاقی وظیفه هم سرته رسولی وی .

دلوی څښتن (ج) له دربار څخه هیله کوو چه دافغانستان متدین ولس ته توفیق ورپه برخه کړی چه دروژی دفریضی په ادا کولو سره لوړ معنوی افتخار وگڼی .

اولین فلم مگمل داستانی ما

دراين هفته اولین فلم مگمل داستانی ساخت موسسه افغان فلم ، درسه سینمای کابل وسینما های ننگرهار به نمایش گذارده شد ومورد استقبال گرم وصمیمانه هموطنان قرار گرفت . نمایش این فلم درواقع سرآغاز تحولاتیست که درپرتو ارزشهای عالی نظام جمهوری در ساحه کلتوری کشور پدید می آید واستقبال بی سابقه هموطنان ما ازاین نخستین محصول مگمل هنری افغان فلم ، این حقیقت را ثابت ساخت که همگان آرزومند ایجاد دگرموننی مطلوب درساحه سینما توگرافی وایجاد زمینه های تولید وتبیه فلم درداخل کشور هستند . خوشبختانه همزمان بانمایش فلم اندرزمادر ، خبرتصویب یکسلسله مقررات پیرامون تنظیم وتبیه امور توریذوتوزیع فلم هاوتنظیم فعالیت های فلمبردار های خارجی درافغانستان وسایل مسایل اطلاعاتی وکلتوری ازطرف مجلس عالی وزراء تشریف وعلا ثابت گرد که یک سلسله اقدامات اساسی ومطلوب درجهت تطبیق اهداف فرهنگی دولت جمهوری آغاز گردیده است . این اقدامات درفرجام چنان میکانیزی را درزمینه های مربوط کلتوری ایجاد میکنند که مطابق به خط مشی سیاست فرهنگی دولت جمهوری واقضا ات خاص فرهنگ افغانی ماست .

فعالیت های سالم موسسات فرهنگی درتشکل سلیم ذهنیت عامه وآموزش راه ورسم زندگی وایجاد زمینه های تحول اجتماعی نهایت موثر است واز این جهت امر فزاد در کشورهای روباتکشاف تمام وسایل ارتباط جمعی بصورت عام وهنرسینما بصورت خاصی دوتنمیه روح و بیداری شعور اجتماعی توده هادارای موثریت زیادی شناخته شده اند ومخصوصا اهمیت سینما بحیث وسیله بصری وسمعی مفاهمه کلتوی به علت پائین بودن سطح سواد ، بیشتر میشود امامتاسفانه درگذشته هیچگونه التفات دلیق درساحه های مختلف تولید ، توریذ ، توزیع و نمایش آن بعمل نیامد واین گوشه ازحیات فرهنگی مانظیر سایر ساحه های اقتصادی واجتماعی دستخوش نا بسامانی های زیادی بود .

اکنون که اساسات قانونی فعالیت های فرهنگی ما بخصوص مسایل مربوط بهفلم از طرف وزارت اطلاعات و کلتور طرح شده است امیدواریم موسسات فرهنگی ما بتوانند درپرتو ارزشهای نظام متری جمهوری وپرمبنای این مقررات فعالیت های خویش را تنظیم نموده وبرمطلوبیت وموثریت اجراءات خویش بیفزایند .

صرف تحولات انقلابی
واقعی کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملی خویش را تحکیم
نماید و با اطمینان بیاری
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقی اقتصادی
واجتماعی گام نهد .

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

نامه به مردم

اولین محصول مگمل هنری موسسه افغان فلم را با وجود يك سلسله نارسائی های که این موسسه از لحاظ وسایل تکنیکی ، پرسونل وعدم تجربه وسر مایه کافی بوجود آمده است دیدیم گرچه این فلم که بزبان دری وپښتو تهیه گردیده با مقایسه ممالک دیگر که ازسالیان درازی دراین راه تجربه کافی دارند کمبود های دارد ولی میتوان این کمبودها را به دیده اغماض نگریم .

ما امید داریم که بزودی درپرتو تحول جدید که درکشور رونما گردیده فلم های بهتر وپرمترجی تری کشور خود را به بینیم .

نکته قابل توجه اینست که با ساختن فلم های بیشتر وعالی تر خود را از ورود فلم های مبتذل بینیا سازیم .



ژوندون مجله خانوادها

ژوندون هر هفته با مطالعه

نوخواندنی راپورتاژها

ومضامین علمی وهنری

منتشر میشود .

باخواندن ژوندون هر

هفته بر دانش خو

بیفزائید .

اشتراک ژوندون درشهر

ماه دوم سال بنفع شما

است .

پیکار خونین در شرق میانه

بقلم محمد بشیر رفیق

● اعراب برای احقاق حقوق خویش جز جنگ راهی ندارند.

● مصر و سوریه در جنگ کنونی پیروز هستند

● همگان آگاهند که علت بوجود آمدن اوضاع کنونی سیاست توسعه جویی اولیای امور

اسرائیل است.

بالاخره حالت نه صلح و نه جنگ از شرق میانه که طی تقریباً دو سال جریان داشت درآلی لجابت کشور متجاوز اسرائیل در عدم آماده شدن برای حل این بحران از طرق مسالمت آمیز خاتمه یافت و در عوض جنگ خونین درین گوشه جهان آغاز گردید.

کشور های عربی پس از جنگ سال ۱۹۶۷ که قسمتی از خاک خود را از دست دادند اوربندی را که از طرف شورای امنیت پیشنهاد شده بود بخاطر این قبول کردند که اسرائیل بعد از ختم جنگ از سرزمینهای اشغالی خارج شود و راهی برای خاتمه دادن این بحران پیدا گردد. متعاقب آن شورای امنیت بتاريخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ فیصله نامه صادر کرد که از اسرائیل میخواست از تمام خاک عرب هابدون قیدو شرط خارج گردد تا مذاکرات بفرصت حل سایر موضوعات متنازع فیه آغاز شود. دما اسرائیل که از حمایت ایالات متحده امریکا برخوردار است هیچگاه برای حل این بحران حاضر نگردید.

و باوصف اینکه فیصله نامه مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت را قبول کرد معنای عملی ساختن آن سر باز زد تا آنجا که مساعی راجرز وزیر خارجه سابقه امریکا و گوناریارینگ و سایر قدرت های صلحدوست برای حل این بحران ناکام گردید.

اسرائیل از همان آغاز پیدایش تا امروز صرف یک سیاست رادیکال میکنند آن توسعه غیرقانونی کشورش بقیمت از دست دادن سر زمینهای عرب می باشد.

ایالات متحده امریکا از یکطرف پیوسته اعلام داشته است که در شرق میانه طالب صلح است ولی از جانب دیگر همیشه موازنه قوا درین منطقه به نفع اسرائیل که چون پایگاهی برای آن کشور خدمت میکند حفظ کرده است.

در حالت نبودن یک پلان صلح و داشتن حامی بزرگی چون امریکا اسرائیل طی شش سال پیوسته به قلمرو عرب هاجه در زمین وجه در هواتجاوز کرده حریم سیاسی لبنان را زیر پا گذاشته و در بیروت به قتل و کشتار پرداخته بخاک اردن وارد شده و عده بیگناه را به قتل رسانده و حتی به ترور بین المللی و طیاره ربانی که خود آنها را تقبیح میکرد دست زده است و در هیچ مورد نه به فیصله نامه های موسسه ملل متحد و قعی گذاشته و نه قوانین جاری بین المللی و منشور ملل متحد را مراعات کرده است در چنین شرایطی عرب هابرای احقاق حقوق خویش و رهایی سرزمین های که از طرف اسرائیل اشغال شده است راهی جز جنگ نداشتند.

مصر و سوریه در جنگ کنونی تاکنون پیروزی های بدست آورده اند ولی این پیروزی حامیان اسرائیل را برآشفته ساخته است چنانکه آنها فشاری آرند تا عرب هابه خطوط قبل از جنگ کنونی به عقب بروند در حالیکه برای این کار هیچ مجوز قانونی و حقوقی در دست نیست زیرا عرب هابرای رهایی سرزمین های از دست داده خود جنگ می کنند و اسرائیلی مناطق اشغالی

شوروی از رای حق بینی مسؤلیت این جنگ را بدوش اسرائیل انداخته و چنین تذکار داده است .
همگان آگاهند که علت بوجود آمدن اوضاع

میخواهند نگاه دارند .
شرایطی که امروز برای عرب هابوجود آمده خیلی از سال ۱۹۶۷ مساعد تر است زیرا از یک طرف وحدت عرب ها تاحد زیاد تامین گردیده و از جمله کشور های مهم عربی عربستان سعودی حمایت کامل خود را از پیکار مصر و سوریه ابراز داشته است از طرف دیگر بحران انرژی در امریکا تاحد زیاد ایالات متحده را از اقدام فوری درین مورد باز داشته است .

اگرچه کیستنجر سعی میکند تا اتحاد شوروی را با تهدید از بین رفتن دیتانت و ادار سازد تا نظرات آن کشور را قبول کند ولی اعلامیه که اتحاد شوروی پیرامون جنگ کنونی صادر کرده است برخلاف نظرات امریکا است درین اعلامیه اتحاد

نابسامان کنونی سیاست توسعه جویی اولیای امور اسرائیل است .

اسرائیل با استفاده از حمایت حلقه های بر قدرت خارجی بوسیله تجاوزهای مکرر خود



سازمان ملل متحد و فیصله آن وزیر پاکداردن حقوق بین المللی تجاوز دزدی دریایی و قانون شکنی را بحیث سیاست دولت خود در آورده است .

اعلامیه شوروی در جای دیگر مشعر است تحریکات و فتنه گری های نظامی اسرائیل علیه کشورهای مصر ، سوریه و لبنان وضع نگران کننده درین منطقه بوجود آورده بود در روز های اخیر این کشور با تمرکز دادن قوای عظیم جنگی خود در خطوط اوربند سوریه و مصر فضای داغ و تب آلود عملیات عسکری را بوجود آورد .

در این اعلامیه تذکر گرفته است که مسؤلیت

حوادث کنونی شرق میانه و نتایج وخیم آن به صورت کامل و مستقیم به شانه های اسرائیل و حلقه های خارجی که دایم آنها را به اهداف

تجاوز کاری تشویق می نمودستگینی میکند . اتحاد شوروی روی هم رفته درین اعلامیه مسؤلیت این جنگ را بدوش اسرائیل انداخته و این حقیقت

دارد زیرا اسرائیل همین اکنون که جنگ به شدت دوام دارد نیز از مقام زور حرف می زند و مانند کیستنجر میگوید که باید عرب هابه خطوط قبل از جنگ به عقب بروند .

مساعی ایالات متحده امریکا در شورای امنیت به نتیجه نرسیده و امکان ندارد که تلاش تاوقتی که این یادداشت تحریر می گسودد آن برای تغییر نظر شوروی نیز به ثمر برسد . هشتم روز سه شنبه ، اوضاع جنگ به نفع عرب هاست ولی اگر عرب هادرین جنگ نیز آنچه را آرزو دارند بدست نیارند چیزی را هم از دست نیندهند. درین صورت باید حامیان اسرائیل

سعی کنند این کشور متجاوز را به رعایت فیصله نامه مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ و ادار سازند تا هسته اختلاف از بین برود و زمینه برای یک صلح پایدار درین گوشه جهان فراهم گردد . صلحی که در آن حقوق مردم فلسطین نیز کاملاً رعایت شده باشد و تامین گردد .





اسلام و زندگی

بقلم : هیا

روزه

طی این مضمون روزه را ازدو نگاه یعنی هم از نگاه لغوی و هم از نگاه شرعی مورد بحث قرار می دهیم .

اعراب قبل از اسلام کلمه «صوم» را که مفهوم روزه را افاده میکند در معانی و موارد متعددی استعمال نموده و آن در اشعار و خوشی استفاده میکردند و مابطور اجمال ازدو مفهوم آن نام میبریم که اولی عبارت است از عدم حرکت مطلق در انسان ، حیوان و جماد و دومی عبارت از موضوع و نقطه ظهور سیاره ثریا ویا پروین در فضا می باشد و اعراب روزه را بر این دو مفهوم اطلاق میکردند .

چنانچه می گفتند «صامت الریح» یعنی باد، رکود اختیار کرد و از حرکت باز ماندن و نیز این کلمه که «صامت الشمس» یعنی آفتاب در نقطه نصف النهار قرار گرفته و امسرا- القیس شاعر معروف عرب هنگامیکه ازدوازی شب بستو می آید لب به شکا پت میکشاید و درین فرد خود .

«کان الثریا علفت فی مصا مہا بامراش کتانی سم جندل»

تحلیل میکند که تمام سیاره های ثریا چنان در جاهای شان بدون حرکت مانده اند که گوی بارسمان های محکم کتان بسته شده اند. درقران کریم نیز روزه باین معنای لغوی استعمال گردیده ولی حقیقت شرعی آن در نظر نیست آنجا که میفرماید (انی نذرت الرحمن صو ما لکن اکلتم الیوم انسیا) و روزه درین آیه مبارکه عبارت از ترک سخن و حرف زدن است.

روزه در معنی اصطلاح شرعی عبارت است از نیت و تصمیم قلبی و برگزیدن شدن از حرکت خوردن و نوش و تماس جنسی که بدین اساس یک رابطه بین معنای لغوی و شرعی روزه موجود میباشد .

بروی ارشادات اسلامی همچنانکه اتمام حقیقت روزه وابسته به تمایلات ناچایز است حکما تمام پذیرفتن و کمال یافتن روزه نیز بدون اجتناب نمودن از امور نا مشروع اخلاقی متصور شده نمیتواند چنانچه حضرت پیامبر اسلام میفرماید .

(انکه از دروغ گفتن و پیروی کردن از دروغ باز نه ایستند دیگر خداوند نیازی ندارد که او خورد و نوش خود را ترک نماید)

پیامبر بزرگ واد اسلام می فرماید که خداوند فرموده «عبادت روزه خاص برای من بوده و من خود بنده روزه دار را اجرو پاداش میدهم» این اختصاص روزه برای خداوند «ج» با آنکه کلیه عبادات خاص برای خداوند و بمنظور اطاعت و ابراز بندگی او تعالی اجراء میگردد . روی دو دلیل صورت گرفته است که این دو دلیل در سایر عبادات بتمام معنی وجود ندارد ، نخست آنکه روزه، روزه دار را از همه لذایذ و شهوات مانع میشود و دوم اینکه روزه یک سرو رازمیان

مللی که عرف و عادات خویش را نسبت به دیگران ملل قابل قد و دانسته بدان افتخار مینمایند چنانچه ازین جمله مردم بریتانیا به خاطر اینکه ایشان اعم از دارا و نادار خود و بزرگ هر روز سه وقت بساعت معین بصرف غذا می پردازند و مردم آن سامان بحدی این شیوه را افتخار آمیز می پندارند که حتی ملل دیگر نیز آنان را حق بجانب می شمارند در حالیکه دین اسلام از چهارده قرن باینسو این افتخار را داشته و ملل اسلامی را با وجود پراگندگی و مو قعیت های بعید و دور افتاده جغرافیایی و باوصف تفاوت نژادها و قبایل باز هم همه را در شام و سحر در یک وقت خاص مشغول خوردن و نوش می نمایند و اگر افتخاری درین کار باشد ازان اسلام دسلایمان است .

پس آنهایکه در کشور های اسلامی تحت عنوان اسلامیت زندگی میکنند بایستی بادر نظر داشت اوامر و نواهی خداوندی دارای اراده و تصمیم راسخ بوده بقررات اسلامی از ته دل معتقد بوده امور زندگی خویش را در پرتو ارشادات حیات بخش اسلام به پیش ببرند و خاصه درین ماه پر فیض و ماه ازمو ن بزرگ خدا پرستی روزه بگیرند و خویشتن را در شرایط زندگی درماندگان و تپس دستان قرار بدهند و با درک الام گرسنگی با برادران محتاج خود از عطوفت و دستگیری پیش آیند و به یمن این ماه بزرگ تصمیم بگیرند که دیگر نفاق و بدبینی را نیستند برای تأمین سعادت و آرامش خود و هموطنان از هیچگونه تلاش بازنه نشینند و خوشبختی خویش را جز در سایه خوشبختی و سر فرازی جامعه جستجو نمایند .

را بخودش می خواهد و باکی ندارد که دیگری را می آزارد حقوق انسا نها پایمال و نابود شود و یا عملی ضد کرامت بشری انجام پذیرد حال اگر عزم و اراده آهنینی موجود نباشد هیچگاه انسان موفق نخواهد شد این دیو لعاب گسیخته و غارتگر هوا و هوس را متکوب ساخته حد و قیودی بر تما یلات بی پایان آن تعیین نماید ، ازینرو اگر انسان بصورت قاطع تصمیم نگیرد و اراده شکست ناپذیر دروی و چون ندارد و بدون تردید از آن نباید انتظار داشت که از اوامر خداوندی اطاعت و از نواهی او اجتناب خواهد نمود .

از همین جاست که دین مقدس اسلام اراده و عزم راسخ را ملاک ارزش کلیه اعمال اعم از امور این جهان و آن جهان دانسته هیچ عمل و کرداری را جز در پهلوی یک اراده محکم مدار اعتبار واقعی نمی شناسد .

روزه ماه مبارک رمضان تمام مسلمان های اکناف جهان را در هر نقطه و محلی که هستند مانند یک فامیل واحد در یک وقت معین بدور سفره غذا می نشاند و همه بدون تفاوت تائیه و دقایق به صرف غذا شروع میکنند و شعار دینی خویش را نیز در یک وقت ادا می نمایند .

بنده و آفریدگار او است ، زیرا در دیگر عبارات بخاطر اینکه مشهود بوده و دیگران نیز آنرا مشاهده میکند امکان ریا و تقا هر موجود است و چون روزه از این امکان بدور است و جز روزه دار خداوند احدی از آن آگاه نمیشود لذا از عبادات خاص خداوند به حساب آمده است زیرا روزه دار میتواند در خفا به خوردن و نوش بپردازد و در حضور دیگران بداشتن روز و مظاهر نماید .

آفریدگار جهان می فرماید : « روزه بگیرد تا پرهیز گار شوید . مسلما امتثال فرمان های الهی بطور که مورد رضای او واقع گردد ، عادت شاق و دشوار به نظر می خورد و طبیعی است هر چیزی که برای انسان تکلیف آور باشد ایجاب میکند تا اراده راسخ قوی و عزم صادق و خلل ناپذیری در پی اجرای آن نیز موجود باشد ، زیرا اگر تصمیم متینی در میان نباشد هیچگاه انسانی این قدرت را نخواهد یافت تا هنگام شب در سر می نهد از بستر را حت برخیزد و دست خود را در آب و فو تر سازد و یاد در طول یکماه متوالی روزها را در گرسنگی و تشنگی بسربرد .

همچنان نفس و خواهشات سرکش او نقطه توقف و قناعت را نمی شناسد ، همه چیز

سجیست های بزرگ اسلامی را معرفی میکنم

بقلم : قاری عینی

آل یاسر کیست؟

ازدواج نموده صاحب چند فرزند شد که از آنجمله «عمار» معروف است این خاندان یعنی یا سر همسرش سمیه و پسرش عمار در تاریخ اسلام بنام آل یاسر (خاندان یاسر) معروف اند .

پیغمبر اسلام در بدو امر مردم را در نهان به اسلام دعوت میکردند این خبر به سمع فامیل یاسر رسید قلبا به آن تمایل شدید پیدا نموده نزد رسول خدا «ص» رفت و بگفتارش گوش داد همان بود که خداوند قلب

قبل از ظهور دین مقدس اسلام در بلاد یمن مردم عربی که بنام «یاسر بن عامر» معروف بود زندگی میکرد سپس آن مرد در پی برادرش مقفود شده اش به یک رفته و در آنجا اقامت گزید و در حالت فقر و تنگدستی امر او حیات میکرد از فرط غربت نزد شخصی بنام «ابو حذیفه» یکی از رؤسای بنی محروم رو آورده با وی پیمان بست که در حالت صلح و جنگ با او عهدت باشد .

یاسر با یکی از کنیزان حد یفه بنام سمیه

اورا باز و بشرف ایمان نایل شد . عمار نزد پدر و مادرش بازگشت و آنچه که از حضرت محمد (ص) شنیده بود به او نشان باز گفت و آن دو تمایل شدیدی به دخول دین اسلام ، دین توحید و حق و دین مساوات پیدا نموده پدر و مادر عمار اسلام آوردند ، بدینصورت خاندان یاسر همه از زمره مسلمانان اولی که تعداد شان در آنوقت از چهل نفر تجاوز نمیکرد محبوب گشتند .

قبیله قریش از اسلام آل یاسر اطلاع نموده از جرات این فامیل ضعیف در تعجب شده به تعذیب و اهانت آنها پر داختند آنها را در صحرا بیرون میکردند و در آفتاب سوزان در ریگ های داغ به پهلومی خوا بانیدند و آن ها را آن قدر داغ کردند که آثار آن همیشه به پشت آنها دیده میشد .

بقیه در صفحه ۶۳

شاعری از دیار فرخی



از من مطالبه نمود.
 میان حرفش دویدم و گفتم:
 - شما آدم نا بلدی بودید با اینهم در
 پایتخت شما را فریب نداده اند، از گونه
 سنگی تا رادیو افغان نستان فاصله زیادی
 است و من که بچه کارل هستم همین فاصله
 را در بدل جبل افغانی ذریعه تکسی پیموده‌ام
 او می خندد و میگوید:
 - شاید این هم از برکت جمهوریت جوان
 ما باشد که تکسی در یورنخواست است برادر
 نابلد و اطرافش خود را فریب بدهد و اضافه
 ستانی کند
 او لغتی خاموش می ماند و بعد میگوید:
 - در رادیو افغانستان با جوان دانشمند او مسافری است که از راه دور آمده،
 و مبر بانی بنام دوکتور اکرم عثمان برخوردارم شعری میگوید و به زراعت اشتغال دارد.
 خیلی با ملایمت و مبر بانی با من به صحبت پرداخت ، اشعارم را برایش خواندم،
 اشعارم را در قیافه ای ثبت نمود.
 گفتم:
 - اجازه بدهید اسم تان را ببرسم.
 گفت:

- اسم حاجی عبد القدوس یعقوبی است. قریه ام تیوسک نام دارد که مربوط ولایت
 فراه است
 شماغلی یعقوبی بعد از مکت کو تاهی ادامه داد:
 - من تاصنف ششم در س خوانده‌ام و بعد بصورت خصوصی تفاسیر ، علوم دینی
 ریاضی و حکمت را مطالعه نموده ام و به توسعه معلوماتم پرداخته ام ، بیست و پنج
 سال قبل به شعر گفتن آغاز نمودم، قبل از آن به مطالعه اشعار بخصوص آثار مولوی
 حافظ و دیگر شعرا معروف سخت علاقه مند بودم. هنوز هم مطالعه ام دوام دارد
 و هیچوقت از مطالعه شعر سیر نمی‌شوم، همین علاقه به مطالعه شعر ذوق شعرگویی
 را در من بیدار کرد .
 اشعارم را در دیوانی بنام «نسخه عشق» آوری کرده ام .
 ازین شاعر پر سیمم :

- چگونه اشعار بیشتر سروده اید؟
 پاسخ داد:
 - من بیشتر اشعار اجتماعی را که حاوی نکته ها و انتقاداتی باشد خوش دارم در اشعار
 خودم انتقاداتی است ، از همین سبب فکر نمی‌کردم امکان نشرش وجود داشته باشد
 ولی حال که مردم ما از آزادی بر خوردار شده اند شاید روزی به چاپ کردن اشعار خون
 اقدام بکنم
 یعقوبی مضامین و مقالات زیادی به زبان های پشتو و دری نوشته ، که در جریده
 سیستان چاپ گر دیده است. او آرزو دارد بعد ازین حد اقل بعد از هرسه ماه یکبار
 یکبار بیاید و با اشخاص منور و اهل ادب از نزدیک صحبت کند یعقوبی شش پسر و پنج
 دختر دارد ، پسرانش در مکاتب فراه درس میخوانند
 او آرزو دارد با مطبوعات مرکز تماس داشته باشد و در ضمن برای محکم ساختن
 رابطه مطبوعات با مردم منطقه خود همت بکمارد

بقیه در صفحه ۵۸



- بیشتر خوش دارم اشعار انتقادی بسرایم

شاعر مسافر و اشعار اجتماعی او

بعد از پنجاه سال برای اولین بار بکابل آمده..

من تعجب کرده ام می پرسیم :
 - چرا درین پنجاه سال عمر تان قبلا
 بکابل نیامده بودید ؟
 میگوید :
 - در سالهای گذشته راه درستی وجود
 نداشت ، در سالهای اخیر که راه درست
 شد مصروفیت ها نمیگذاشت دیارم را ترک
 کنم، زمین مختصری دارم و به زراعت وقت را
 میگذرانم و از همین طریق امرار معاش میکنم.
 می پرسیم
 - پس حالا چگونه در فعا تصمیم گرفتید

در واز و از دفتر مجله باز میشود
 و مردی با چین و دستار بدخل اتاق جلوی
 مجله داخل شده می ایستد ، نگاه های
 سطحی کارکنان و مراجعین مجله را بانگاه
 پاسخ میدهد، از کسی چیزی می پرسد...
 او را به اتاق مدیر مسئول مجله رهنمایی
 میکنند ، بعد در اتاق مدیر تهیه روپروی
 من قرار میگیرد، به دوطرف میزی هر دو نشسته
 سخن آغاز میکنیم ، ظاهر عکاس مجله چند
 قطعه عکس می بر دارد، گفتگویم هر لحظه
 با او جالب تر میشود



یعقوبی : مجموعه اشعار خود را نسخه عشق نام گذارده ام .

بکابل بیایید ؟ با فصاحت عجیبی میگوید:
 - مسلما بر فراری رژیم جمهوریت باعث
 خوشی و سرور تمام مردم افغانستان گردیده،
 ولی خوشی و شغفی را که شنیدن نام
 جمهوریت در دل مردمان دور افتاده وزیر
 فشار ایجاد نمود نمیتوان توسط کلمات وصف
 کرد. این احساسات غیر قابل تشریح
 و توصیف است ، من هم آدمی هستم ازین
 کشور که در گوشه دور افتاده مملکت
 زندگی میکنم، بعد از اعلام جمهوریت سرازیر
 نشاختم ، تصمیم گرفتم هر طوری شود
 یکبار بکابل بروم ، مردم پایتخت کشورم را
 از نزدیک ببینم ، بخصوص مطبوعاتی هارا،
 زیرا مطبوعات رشته اتصال بین مردمان
 سراسر کشور است ، ما رادیو راهی شنویم
 و روز نامه ها را مطالعه میکنم، چون ذوق
 شعری هم داشتم چند قطعه شعرم را با خود
 گرفته بطرف کابل براه افتادم در محلی بنام
 «گوتة سنگی» از موتر پیاده شدم ، بیک
 تکسی نشستم و بدر یور گفتم مرا به رادیو
 افغان نستان ببر، در یور تکسی مرا دروازه
 رادیو افغان نستان پیاده کرد و بیست افغانی

او شاعری است که از راه دوری آمده
 از فراه، از ولایتی در میان ریگستان هوا
 جنب نمکزار، از آنجایی که مردمش مثل
 مردم بدخشان و چند نقطه دور افتاده دیگر
 سخت فقیر هستند ، از سر زمین فرخشی
 سیستانی آمده ، سرزمینی که روزگاری آباد
 بود و در حاصل خیزی نظیر نداشت،
 مایلاب های مد هش و دیگر آفات طبیعی،
 آفتاب سوزان و ریگستان تفتیده این گوشه
 دور افتاده مردمش را از مزایای زندگی کاملا
 تهی دور نگذاشته، با همه این نابسامانی
 ها که محصول بی میلانی های حکام، والیان
 و اموری مستبد رژیم فردی بود ، مردم این
 منطقه خو نگریم ، مهربان صمیمی و علاقمند
 وطن شان و علم و دانش هستند .
 مردیکه با چشمان نافذ، قد نسبتا بلند
 کشیده و معاسن سیاه و سپید مقابلم
 نشسته میگوید :
 - من پنجاه سال عمر دارم
 آنگاه می خندد و اضا فیه میکند، بعد از
 پنجاه سال به کابل آمده ام، اولین بار است
 که بکابل آمده ام .
 شماره ۳۰

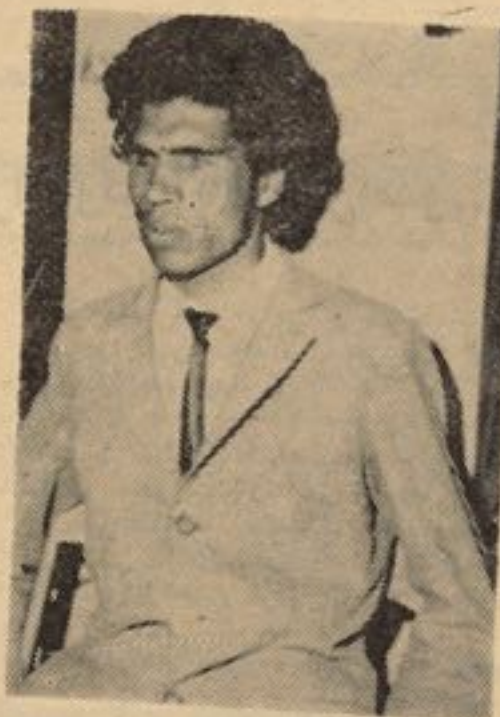


نابینای روشن دلی

ساخته بود.

ضیا محمد از کو چکی چشم از زیبایی های طبیعت بست و دیگر نتوانست ازین زیبایی ها لذت برد او دیگر عضو عاطفی شده بود پدر و مادرش نسبت به آینده او خیلی نگران بودند، ولی ضیا محمد هیچگاه با سر و ناامیدی را بخود راه نداد و از تلاش و کوشش باز نه ایستاد. آرزو داشت با وجود نداشتن قدرت بینائی با زهم عضو فعال جا معا خویش گردد وی علاقه مند بود که خواننده شود ولی چندی بعد آرزوی بزرگتری بدلتش راه یافت و آن این بود که باید نه تنها با سواد شود بلکه تحصیلات عالی خود را با پایان برساند همان بود که دست بکار شد ابتدا از پدرش خواهرش نمود تا او را به دار الحفاظ شنا سازد. پدرش که شخص روشنفکر و متدین است، ضیا محمد را به دار الحفاظ برد و در آن جا قرآن کریم را حفظ کرد و بعد از آن با زهم آرام نه نشست و به کمک پدرش شامل مکتب نابینایان شد و دو سالش ساله ابتدائی را در سه سال خواند. صنف هفتم را در مکتب سید جمال الدین گذرانید.

ضیا محمد می گوید: وقت امتحان صنف هفتم را موافقا گذشتاندم شوق و علاقمندی ام بیشتر شد و تصمیم گرفتم بهر و سید باشد لیسه را به پایان برسانم و همان بود که شامل لیسه حبیبی شدم و پنج صنف را یکی بعد دیگری بامو فقیهت گذراندم ازین به بعد روز بروز غطش درس و تعلیم در مافزوده شد و عزم کردم پوهنتون را نیز بخوانم چون علاقه زیاد به مسایل حقوقی و سیاسی داشتم پوهنخی حقوق و علوم سیاسی برگزیدم و اکنون شاگرد صنف او این پوهنخی میباشم و آرزو دارم تا رشته قضائی را بپایان رسانم



نابینای روشن دل

طفل نه ساله پیش نبودم که گرفتار چشم درد شدم ما در پدرم از این موضوع رنج می کشیدند، حتی همسایگان ما به نو به خود دلسوزی میکردند. دواهای پونانی به کثرت برای معالجه چشم منم تطبیق شد که هیچ نتیجه نداد سر انجام یکروز تصمیم گرفتند مرا نزد داکتر ببرند. پدرم مرا با خود دید و بعد از معاینه نسخه نوشت و ترتیب استعمال دوا را مطابق هدایت نسخه به پدرم توصیه نمود. پدرم خوشحال بود که حتما چشمم بعد از چند روزی بینایی خود را باز خواهد یافت اما نتیجه برعکس شد در اثر اشتباهی که داکتر چشم در قسمت تشخیص و تجویز دوا مرتکب شده بود چشمان من قرمزی این بی‌مبالاتی گردیده و کور شد و هر قدر پدرم توسط دکتوران دیگر به تداوی ام پرداخت خست نتیجه نداد و بالاخره بینایی ام را از دست دادم. این جملات ضیا محمد ندرت محصل صنف اول پوهنخی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل است که گرچه ظاهراً جوان زنده دلی است ولی یاد گذشته هاسیمایش را مکرر

... وقتی اعلامیه جمهوری را از رادیو شنیدم افسوس نمودم که گاش چشم میباشتم و صحنه فداکاری و جان بازی جوانان غیور اردو را مشاهده میکردم.

اعلام جمهوری، حقیقتاً یک اعلامیه جان بخش بود. و با شنیدن آن احساس کردم یک بارگرانی ازدوش مردم نجیب افغانستان برداشته شد و مردم ما بعد از قرن ها و سالیان متمادی دارای حقوق و امتیازات مساوی شدند.

ضیاء محمد ندرت علاوه از زبانهای پښتو و دری بزبانهای المانی و انگلیسی مکالمه و مکاتبه کرده میتواند و نیز بزبانهای اردو، عربی، فنلندی، و یونانی آشنایی دارد.



با دوستان خارجی خود به سیستم بریل مکاتبه می‌کنم

حقیقتاً اعلام جمهوری یک اعلامیه جان بخش بود و باشنیدن آن احساس کردم که یک بار گرانی از دوش مردم نجیب افغانستان برداشته شد

در پی دانش



مصارف تحصیل را از راه تدریس خصوصی تهیه می‌کنم

نواختن بعضی آلات موسیقی مهارت دارم. وی علاوه نمود بعضاً با رفاقت از باغ و حش و موزیم کابل هم دیدن میکنم و یگان بار سری به تفرج گاهای شهر می‌زنم. پر سینم رفتن به باغ و حش و موزیم برای ایت چه کیفی خواهد داشت؟ وی که انتظار داشت چنین سوالی مطرح می‌شود گفت: از باغ و حش و موزیم استفاده زیادی نموده‌ام. در باغ وحش از تشریحاتی که را جمع به حیوانات مختلف و طرز حرکات و غیره آنها در نزدیک قفس‌شان شنیده‌ام و نیز از موزیم کابل که راجع به آثار باستانی برایم شرح داده شده و بعضاً توانسته‌ام آنها را با دست لمس کنم معلومات زیادی اندوخته‌ام و طرز حسی در باره ساختمان آن اشیا در ذهنم وجود دارد.

ضیاء محمد ندرت روشن دل نابینا بچواب این سوال که مصارف تحصیل خود و خانم خود را از چه راهی تهیه می‌کند. مخصوصاً مصارف تحصیل خود را که ایجاب مصرف بیشتری را از نگاه تهیه فیهته‌ها ی تیپ ریکار در و کتب مخصوص می‌نماید گفت: من در پهلوی تحصیل در پوهنتون کابل خودم نیز شاگردان زیادی دارم که به آنها در اوقات فراغت بعد از درس، زبان و غیره مضامین را تدریس می‌کنم و از این مدرک پول زیادی بدست می‌آورم. بقیه در صفحه ۶۱

در خانه د ازم که در آن اضافه از هشتصد جلد کتاب علمی و تعدادی مجله وجود دارد این کتابها و مجله‌ها را که تماماً به سیستم بریل تهیه شده دو ستانم که با آنها مکاتبه دارم برایم از سال نموده‌اند. و در اوقات فراغت ازان استفاده می‌کنم.

ضیاء محمد ندرت می‌گوید: من دو ستان زیادی در کشور های خارجی دارم که آنها نیز مانند من از نعمت بینائی محروم اند اما اکثر شان در اثر سعی و کوشش و مجاهدت پدر جات بزرگ علمی رسیده‌اند مثلاً در جمله این دو ستانم یکی هم قاضی القضاة در المان مصر و خدمت است. این دو ستان همیشه داکتر المانی است که اکنون بحیث با من ارتباط مکتوبی دارند و کتابهایی برایم می‌فرستند.

گفتم با این دو ستان خارجی بکدام زبان مکاتبه می‌کنی تبسمی نمود و گفت بزبان انگلیسی و المانی مکاتبه می‌کنم. علاوه از این دو زبان، بزبانهای اردو، عربی، فنلندی و یونانی با ستانسی نیز مهارت دارم و این زبانها را در طول دوره مکتب آموخته‌ام.

ضیاء محمد ندرت که سال گذشته از دواج نموده و خانمش نیز مصروف تحصیل است عقیده دارد که در پرتو سعی و کوشش هیچ کاری ناممکن نیست. در مورد ازدواج و زندگی زناشویی می‌گوید وظیفه یک زن در برابرین امر بیشتر اینست که محیط خانه را یک محیط دلپذیر و دوست داشتنی بسازد.

ضیاء ندرت بچواب سوالی راجع باینکه اوقات بیکاری خود را چگونه سپری می‌کند گفت: لحظاتی بیکاری‌ام را در خانه به مطالعه و شنیدن موسیقی و صحبت با دوستان و رفقا می‌گذرانم خودم نیز به

گفت این تیپ ریکار در در زمان مکتب خریدم بودم و تا حال از آن کار می‌گیرم. تمام درسهای استادان را درین تیپ ریکار در بروی فیهته ثبت می‌کنم و در خانه می‌شنوم و با شنیدن آن مطالب را از یاد میکنم و خود را برای امتحان آماده می‌سازم.

علاوه بر آن کتابخانه کوچکی

بحیث یک حقو قدان بوطن خود خدمت کنم.

وقتی پرسیدم درسهای استادان را چگونه فرامیگیری و بجهت وسیله خود را برای امتحان آماده می‌سازی برای جواب دادن باین سوال دست بسوی بکسی که در پهلوی قرار داشت برده از بین آن تیپ ریکاردی را با فیهته‌هایش بیرون آورد و



تمام درسهای استادان را درین تیپ ریکار در ثبت میکنم و آنرا بخانه می‌شنوم

خارندویان ترافیک در

● وظیفه خارندویان تنها با چند ساعت در سرک

ها انجام نمی یابد

● در گذشته از استعداد جوانان در راه خدمت

به مردم کمتر استفاده میشد

مردم است دوشا دوشس مسولین ترافیک پیش میبرند .
 بناغلی عبدالقیوم (شبان) لیدر خارندویان ترافیک مکاتب ذکور کابل ضمن مصاحبه در مورد تشکیلات ، طرز فعالیت و اوقات کار این دسته از خارندویان اظهار داشت .
 بلوک خارندویان ترافیک که اکنون دارای ۱۳۵ نفر عضومی باشد متشکل از خارندویان همه مکاتب شهر کابل می باشد که بعد از تعقیب نمودن در کورس درین خدمت داو طلبانه شامل شده و مصروف می باشند .

طرز کار این دسته جوانان به شکلی است که از طرف صبح از ساعت هفت و نیم الی هشت و نیم و از طرف عصر در ماه مبارک رمضان از ساعت ۱۲ تا شام به همکاری ترافیک بر داخته در رهنمایی مردم بذل مساعی می نمایند .
 وی افزود : در اوقات صبح اکثرآ در دهن مکاتب و چار راهی های نزدیک آن به فعالیت خویش پرداخته و بعد از ظهر در جاهای پر از دحام شهر فعالیت خویش را دنبال می نمایند .

گرچه از تشکیل این گروه چندین سال می گذرد ولی نسبت اینکه در گذشته کمتر از نیروی جوانان در خدمت عامه استفاده می شد ، جوانان خارندوی نیز به جز از چند روز آنهم بشکل تشریفاتی دیگر خدماتی را انجام نمی دادند اما باوجود آمدن نظام جمهوریت جوانان در کشور این حقیقت مسلم که سهمگیری همه مردم در بر آورده شدن اهداف عالی ملی ما خیلی مهم و موثر است مدیریت ترافیک کابل از ما دعوت کرد تا درین راه خدمتی را انجام و در بهتر شدن وضع

درین روزها سر و صورتی در وضع ترافیک شهر کابل بمیان آمده که در سابق کمتر نظیر آنرا همشهریان ما دیده بودند پس ها در اوقات معینه حرکت می کنند اطفال خرد سال اذیت نمی شوند مردم در پیاده رو ها میروند ، تکسی ها در جا های ممنوعه نمی ایستند و امثالهم مخصوصا این همه نظم و دسیسین در اوقاتی که عبور و مرور آن این خدمت را که عبارت از رهنمائی موتو ها در سرک ها زیاد گردیده و از دحام اشخاص بیشتر میشود بهتر میتوان احساس کرد ، علت این انتظام همان موجودیت و همکاری خارندویان است که از طرف ترافیک خواسته شده از جوانان خارندوی هم با خلوص نیست و علاقمندی خاص آنرا دنبال نموده قبل از شروع دروس و بعد از ختم و در سپلین در اوقاتی که عبور و مرور آن این خدمت را که عبارت از رهنمائی

مردم است دوشا دوشس مسولین ترافیک پیش میبرند .
 بناغلی عبدالقیوم (شبان) لیدر خارندویان ترافیک مکاتب ذکور کابل ضمن مصاحبه در مورد تشکیلات ، طرز فعالیت و اوقات کار این دسته از خارندویان اظهار داشت .
 بلوک خارندویان ترافیک که اکنون دارای ۱۳۵ نفر عضومی باشد متشکل از خارندویان همه مکاتب شهر کابل می باشد که بعد از تعقیب نمودن در کورس درین خدمت داو طلبانه شامل شده و مصروف می باشند .
 طرز کار این دسته جوانان به شکلی است که از طرف صبح از ساعت هفت و نیم الی هشت و نیم و از طرف عصر در ماه مبارک رمضان از ساعت ۱۲ تا شام به همکاری ترافیک بر داخته در رهنمایی مردم بذل مساعی می نمایند .
 وی افزود : در اوقات صبح اکثرآ در دهن مکاتب و چار راهی های نزدیک آن به فعالیت خویش پرداخته و بعد از ظهر در جاهای پر از دحام شهر فعالیت خویش را دنبال می نمایند .
 گرچه از تشکیل این گروه چندین سال می گذرد ولی نسبت اینکه در گذشته کمتر از نیروی جوانان در خدمت عامه استفاده می شد ، جوانان خارندوی نیز به جز از چند روز آنهم بشکل تشریفاتی دیگر خدماتی را انجام نمی دادند اما باوجود آمدن نظام جمهوریت جوانان در کشور این حقیقت مسلم که سهمگیری همه مردم در بر آورده شدن اهداف عالی ملی ما خیلی مهم و موثر است مدیریت ترافیک کابل از ما دعوت کرد تا درین راه خدمتی را انجام و در بهتر شدن وضع



لیدر خارندویان ترافیک با دوتن از اعضای فعال آن



در همه جا از ترافیک کمتر کار نمی کنند

با من همکاری نموده باشد مانع بردن مجروح به شفاخانه گردیده و نمی خواست من از آن جا بروم و میگفت انتظار میکشم تا امر از مدیریت برآید بیاید اما من که وضع مجروح را وخیم دیدم به گفتار ترافیک مذکور وقعی نگذاشته و به شفاخانه رفتم و موتور سیکل سوار مذکور از مرگ نجات یافته و تا امروز حیات دارد.

امروز ترافیک روش گذشته را فراموش کرده و همیشه چنین گوشزد میشود که اگر چنین واقعه رخ میدهد باید از همه اولترمجروح به شفاخانه انتقال داده شده و بعد از آن دنبال سایر موضوعاتش باید گشت.

در اخیر اعضای خازندوی ترافیک عفیده خویش را چنین اظهار کردند

بقیه در صفحه ۶۱

خدمت مردم



خارند و یان ترافیک کراچی هارارهنمایی می کند .

بودم که در نزدیکی لیسه حبیبه رخ داد آن مم تصادم یک موتور سیکل بایک موتور بود که در اثر آن موتور سیکل سوار شدیداً مجروح شده بود من که میخواستم مجروح را به شفاخانه ببرم اگر چه ترافیک هم در آن جا موجود بود بدون آنکه ترافیک مذکور

استفاده بعمل آید و بدون اینکه مشکلتراشی را پیشه خویش سازد به خدمت مردم می پردازند . درین مورد یکتا از خازندویان که لیدر کنونی خازندویان لیسه حبیبه است چنین گفت : چندسال قبل من شاهد یک واقعه ترافیکی

در مورد اینکه ترافیک با این گروه چه کمکی می نماید ؟ لیدر خازندویان ترافیک چنین گفت : در سابق وضع ترافیک تا امروز خیلی فرق نموده امروز ترافیک در خدمت مردم بوده و میخواهد از بهترین وسایل در بهتر شدن وضع



با زبان پر از لطف به رهنمایی می پردازند.



پیاده گرد هارا موقع عبور از جاده می دهند

عشق ن...



چرا آنها زندگی را بدو را فکندند؟

والدین آنها و پولیس از مرگ
آندو معما ساخته اند.

ساعت ۶ صبح بر نارد ورش ۶۳
ساله که شغل فروشنده گی داشت
از وسط شبکار گاه خود در نر دیکی
مارکت هایدن فیلد میگذشت. از روی
چمن هامة صبحگاهی بر میخاست
یک روز چهارشنبه بود و چنان مینمود
که یک روز قشنگ باشد هنوز ۵۰۰
متر از راه موتر رو (فرا نکفور ت ر
ورسبورگ) مارکت هایدن فیلد دور
نشده بود که ورش یک موتر را در
راه مزرعه متوقف دید.

او تو نیست از دور نمبر موتر را
بخواند این او - جی او ۲۶ به روی
سبزه ها در کنار موتر مردی را دید
که تفنگی در دست داشت. ورش
شکاری گمان برد کدام دزد ناشی باشد
از آن محل به سرعت دور شده به
پولیس محل مارکت هایدن فیلد از

آخرین تمنای ما:
ما میخواهیم مانند یک جفت
زن و شوهر در کنار هم
بخاک سپرده شویم.
امضای کلاوس و پیترا

مجموعه معما را فقط با حاشیفت

موضوع خبر داد مامورین پولیس.
موتر را فوراً پیدا کردند اما اثری از
دزد ناشی و جود نداشت به روی
سبزه ها دو جسد افتاده بود یک
مرد جوان در پتلون بلوجین و جاکت
رهدار و یک دختر جوان در پتلون و
پیراهن فیروزه رنگ. پولیسها
تفنگها را هم یافتند یک تفنگ کالیبر
خرد دوربین دار هم در کنار اجساد
افتیده بود، در تول بکس موتر کنار
دست درپور ورقه وجود داشت که
نوشته بودند آخرین تمنای ما.
ما میخواهیم مثل یک جفت زن و
شوهر در کنار هم بخاک سپرده
شویم.

امضای کلاوس و پیترا
در سمیت موتر یک روان مان از
سلسله «ار یکا» دیده شد. اما
صدای زنگهای کلیسا برای عروسی
آنها به صدا در نیامد.
در ماه جنوری کلاوس و پیترا
تا احتمالاً لا زود تر نزد پیترا باشد.
در همین ۴ شنبه اخیر در حدود
ساعت ۳ صبح طوریکه کالبد شکافی
بسیار ثابت کرد، جوان ۱۹ ساله
شاگرد تجار پسر کلاوس ورنسور



والدین کلاوس و پیترا مطابق وصیت نامه فرزندان شانرا در کنار هم بخاک سپردند.

یک جوان ۱۹ ساله باه مشوقه ۱۵ ساله اش مشترکاً به استقبال سرگ شتافتند

فسر جام

پیترا کوره ۱۵ ساله از وستر والد به روی سبزه های چمن به زندگی شان خاتمه دادند. به اثر تشخیص اطبای محکمه ورسبورگ شعبه جنای پولیس محلی بایر دو سیه یی به این شرح ترتیب کرد: کلاوس و پیترا بلا واسطه پیش از مرگ شان یک قوتی کوکا کولا را مشترکاً نوشیده اند سپس کلاوس تفنگش را بر داشته مستقیم به روی قلب پیترا سه بار آتش کرد و اسست آثار مقا و مت مقابسل از طرف دختر تثبیت نشده و آنگاه کلاوس خود شراهم هدف قرار داده فیر اول به قلب نخورد بلکه شش را پاره کرده است. متعاقباً کلاوس میل تفنگش را به دهن خود گذاشته بار دیگر آتش نموده است.

تحقیق در اوضاع ظاهری مرگ آیندو نفر هیچگونه روشنی در زمینه نمی افکند و فیهتیده نمیشود که چرا کلاوس و پیترا اقدام به خودکشی کرده اند در یک اشاعه علمی انستیتوت طب عدلی بو هنتون دوسلدورف خود جسد کلاوس و پیترا در کنار هم به روی سبزه ها پیدا شد

کشیی در یسن سن و سال را (سویزیت در کودکان و جوانان) نام گذاشته اند. در هر دو جنبس مخالف زن و مرد جوان مشا۔ جرات عشقی مقدم بر همه چیز قرار دارد در دوران مکتب و اشغال وظیفه نیز مشکلات بیشتری بروز میکنند این است معلومات جمع شده از روی احصائیه ایکه در مورد ارزش آن را نشناس امریکائی بنام زایدن پس از یک فعالیت دامنه دار رسوی سیاست آمانک بوت نام داده است

احصائیه ها میتوانند تناسبات را نشان دهند اما نمی تتوانند جواب گوی این سوالی درد آلود باشند آن دلالت بکدام مریضی برای طفل که چرا جوانان اقدام بخودکشی میکنند! پسر جوانان کلاوس و ورنو معاون امور پستی در حاشیه جنگل غربی بزرگ شد. کلاوس در کودکی در کارهای دستی مهارت داشت و از چوب مجسمه ها و مودل های کشتی میساخت پس از تکمیل مکتب متوسط کلاوس به شاگردی یک نجار

بقیه در صفحه ۵۷



یاک
جاکت
لون و
لیسها
کالیس
جساد
کنار
ت که
زن و
ر ده
ن از
ام
روسی
خرید
باشد
حدود
شکافی
ساله
نری

کریستال های دطب



داکتران خرنگه ددغه عنصر په وسیله

ناروغی تشخیصوی او خایونه یی پیدا

کوی ؟

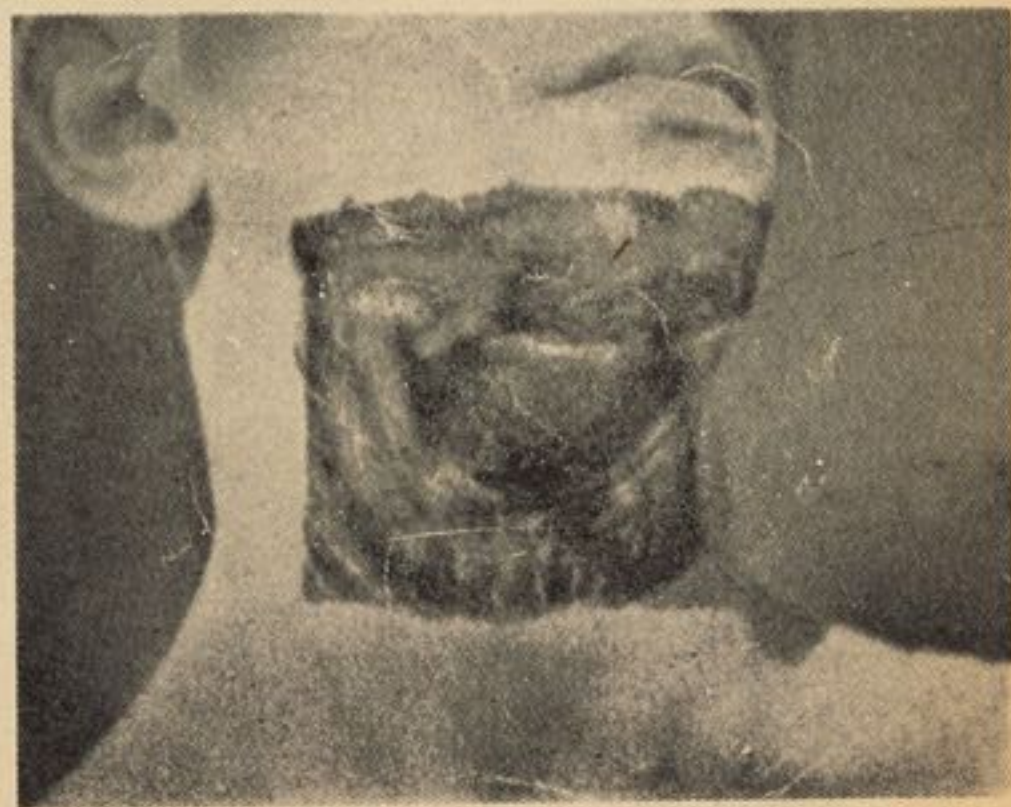
● دمايع کر پستالو نه چه څه دپاسه له یوی

پیری څخه راهیسی دعلومو په نړی کښی
پیژندل شوی دی په طبی لابراتوارونو
کښی دحیرت وړ عنصر په حیث پاتی شویدی.

● داکتران په دغه وسیله سره دسپرو دالتهاب

دوماغ دتومور او یا په شرايينو کښی ډوینو

دیو ځای کیدو برخه تشخیصوی.



په دغو عکسونو کی «له پورته څخه ښکته خواته» دستونی او دگوتو
دهبو کو پر سوپ دتو دوخی له لاری دتشخیص په وسیله ښودل شویدی.

اود تو دوخی دبد لون په مقا بل
کښی ډیر زیات حساس دی.
ددغی در جی دلوړ یدو یا ښکته
کیدو په صورت کښی دمایع
دکر پستال رنکو نه هم بدلیږی .
دمايع دغه کر پستالو نه چه څه
دپاسه له یوی پیری راهیسی
دعلومو په نړی کښی پیژندل شویدی
په طبی لابراتوارونو کښی دحیرت
وړ عنصر په حیث پاتی شویدی.

داکتر در نک کولو پرس ا خلی
ودیوه ناروغ سپری لاس په توره مایع
پتوی . کله چه مایع و چه شی
داکتر په بل پرس سره یو پی رنگه
تر کیب دناروغ په لاس کښی
تطبیقوی . وروسته تر دی لاس
خلاصوی چه رنگا رنگ داغو نه
پکښی لیدل کیږی .

داکتر ددغو ټپونو په لیدلو سره
فیصله کوی چه دلاس پیوند زیانمن
شویدی .

په ۱۹۵۰ لسيزه کښی امریکا یی
پوه «جیمز فرگوسن» دمایع کریستال
عکس العمل دانسان دبدن په داخلی
تحولاتو لکه تو دوخی ، مقناطیسی
ساحه او فشار کښی دآزموینې
لاندی و نیو او عقیده یی خرگند
کړه چه دغه عنصر دطب په خدمت
کښی دنو رو عناصرو په لست
باندی زیاتیدای شی .

دمسکو داپوانوو په طبی پوهنځی
کښی پرو فیسر یوری گیرو سوف
پخپل کلینیک کښی په دغه ډول
دنا روغیو تشخیص کوی . دمایع
کریستالونه دنا روغیو ښی پخپله
لومړنی مرحله کښی خرگندوی ،
که څه هم دغه مایع ظاهرا داوبوبه
شانده خود کریستال کلک مواد لری .

بسته خد مت کسبیبی

«جیمز فر گو سن» اشتباه نه وه کړی. دطب نړۍ دده داز مو ینو او خپرونو سره علاقه و ښو دله چه په زیاتو طبی لا پراتوار و نو کسبیبی یی رواج او دوام و مو ند. په شو روی اتحاد کسبیبی دشوروی علو مو داکادمی دکر یستال پیسژ ند لو دانستیتوت دمایع کر یستال داداری رئیس چیستیاکوف دمایع کر یستال دجوړولو دپاره یو فور مول بر ا بر کړیدی چه دتکنا لوزی او علو مو په زیاتو خانگو کسبیبی تطبیق شو یدی. پرو فیسر «گیرو سوف» چه له «چیستا کوف» سره یی خپله را بطله

په خونو کسبیبی دکر یستال دما یعو داستفادی په زړه پوری امکان لاس ته روړیدی. دناروغ حالت دعملیاتو په میز باندی دهغه دبدن دتو دو خسی دزیاتوالی یا کموالی په وسیله داکترانو له خوا از زیابی کیدای شی. په دی معنی چه دنا روغ پنبی دمایع دکر یستال په یوه تر کیب سره پتپیری. که ددغو کر یستا لونو رنگ و ښود چه دتو دو خسی زیاتیدل او کمیدل پخپل عادی حال کسبیبی دی، نو معلو میبری چه د ناروغ ژوندته

کوم خطر متوجه نه دی، مگر که کر یستا لو نه دتو دو خسی در چه ښکته و ښیبی، دا دخطر نښه ده. دتشخیص ددغی طریق یقی مسا دگی اوصراحت داکترانو پا ملر نه څانته اړولی ده. دایوانو و دطب دپو هنخی دآزموینو په تعقیب یو شمیر نور کلینیکو نه په مسکو، لیننگراد او خار کوف کسبیبی هم دمایع کر یستال په استعمالولو لاس پوری کړیدی. دمایع کر یستال دراز راز تر کیبونو دو لونه او س اوس په

شوروی اتحاد کسبیبی جوړ شو یدی. کوم فلم چه ددغو عناصرو څخه اخیستل کسبیبی، تردی زیات هم دپا کترانو د پاره آسا نتیایوی برابروی، په دی معنی کله چه داکتر دغه فلم دناروغ په بدن باندی ویدی سمدستی دقا کلی خای څخه یو عکس لاس ته ورخی چه دبدن دتو دو خسی برخه څر گندوی. ددغسی فلمونو یوه وړه سلسله دپاکتر دمیز دپاسه دتشخیص دکرۍ اونودکو نو رو طریقو خای نیولای شی.

ساتلی ده له څه مودی را هیسی دراز راز نا رو غیو دتشخیص په برخه کسبیبی له دغو حساسو عناصرو څخه داستفادی دامکاناتو په لټه کسبیبی دی.

معمو لا دیوی ناروغی په برخه کسبیبی که یوه ساده او جزیی پروسوب وی او که یو خطر ناک تو مور دبدن دیوستکی په تو دو څه کسبیبی لږ لږ زیاتوالی محسو سبیری. ددغی تو دوخی خای دمایع دکر یستال په وسیله په نښه کیدای شی. مثلا که دغه مایع دهغه سږی دشا په یوه برخه کسبیبی خپور شی چه دپښتورگی دالتهاب سره مخامخ دی، دهغه رنگ به دنا روغ خای دپو ستکی په برخه کسبیبی سمدستی تغییر وموی. په همدغه تر تیب سره کیدای شی چه یو پاکتر دسږو دالتهاب، ددما دتو مور او یا په شرا ټینو کسبیبی دوینو دیو خای کیدو برخه تشخیص کړی. دجراحی داکترانو هم دعملیاتو

تور رنگ د ناروغ په بدن کی د کر یستال مایع درنگونو دبدلون نښه ترا څر گند وی.



حالت روانی مسافران

اژشترین

مترجم سن، ع

یک روان شناس معروف حالت روانی

مسافران را در شرایط دشوار مورد تحلیل

قرار داده و نتایج جالبی ازین تحقیقات بدست آورده است.

هوانوردی شده اند. مخصوصاً - این سوال که (آیا ازین طیاره جان بسلامت خواهند بردیا خیر) - همیشه ذهن مسافران اعم از زن و مرد و پیر و جوان را احتوا کرده است.

باوصف اینکه مدتی از انفجار جمبو جت خط هوا نوردی جا پان در فرودگاه بنغازی سپری گردیده بود باز هم سایه ای از تاریکی و بلا تکلیفی برین حادثه افتاده بود و مسافران نمیدانستند که انگیزه اصلی این اختطاف ها چیست چار روز تمام این جمبو جت جا پانی بدون آنکه هدفی در پرواز خود داشته باشد بین ارو پاو خلیج فارس و افریقای شمالی در حال پرواز بود بدو آنکه مسافران

که یکتن از مسافران طیاره جمبو جت اختطاف شده جاپانی بود بغداد نجاتش از بنغازی لیبیا اظهار داشت:

- برای مسافران طیاره مارنج آوز ترین لحظات بلا تکلیفی است زیرا اختطاف کنندگان در مورد نقشه آینده شان کوچکترین حرفی نزدند. لهذا مادر یک فضای بسی خبزی و بلا تکلیفی مطلق بسر میبردیم.

آنچه یورگن لاستین المانی مسافر طیاره جمبو جت جاپانی احساس میکرد سایر مسافرین نیز در چنین احساس شریکند. البته مراد من از مسافران است که در طی یک دهه اخیر به حیث مسافران طیارات ربهوده شده تحویل تاریخ

را تحت مطالعه قرار پدهند که مهمانان چنین طیارات بوده اند. آنچه از خلال این کاوشها و بررسی بدست آمده فوق العاده جالب و خواندنی است. یورگین لاستین اهل دو سلدورف

اختطاف یک طیاره جمبو جت لیبی هوایی جاپان درین اوا خیر و انفجار آن در میدان هوایی بنغازی روان شناسان را بران واداشته است خارج از محدوده سیاسی این قضیه حالات و هیجانات مسافران



ترس، وحشت و آینده مجهول سر نوشت سر نشینان طیارات ربوده شده را تشکیل میدهد

در طیارات ربوده شده

برای نخستین بار با هیجان زیاد این موضوع را تحت مناقشه و مباحثه قرار دادند که اعضای خا نواد های آنان در حالیکه در میدا نهایی مختلف هوایی چشم براه عزیزان خود دوخته بودند وقتی از اختطاف طیارات اطلاع حاصل کردند چه عکس العملی از خود نشان خواهند داد.

همچنان مسافران طیاره شك داشتند که به دیدار یاران و وابستگان خویش توفیق خواهند یافت یا خیر؟

بقیه در صفحه ۵۶



سر نشینان طیارات ربوده شده دچار سر نوشت مجهول میشوند

حقیقت این است که اختطافهای مکرر و بیهم سال ۱۹۷۰ مایه آن شد که سبب استمداد ان اطبا و علما ی- اجتماعی در اطراف عکس العمل ناشی از اختطاف طیارات که بر مسافران وارد میکرد مطالعه تی بعمل آرند. دکتر سن سلو یا سوسینو لوک امریکایی، در عرشه طیاره تی د پلوی ای-ششس روز تمام رادر صحرا ی اردن سپری کرد تا مبرده در طی مطالعه تش تشریح مید هد که مسافران یک طیاره اختطاف شده در چه شرایط و حالات روحی قرار میگیرند.

نخستین عکس العمل در برا بر اشغال طیاره تی دبیلو ای از طرف کوماندو ها که در آن سلویا یا کوبسن قرارداد داشت مانند طیاره جاپانی که یوزکن العانی مسافر آن بود روی هم رفته عبارت بود از ترس و وحشت هیجان، احساس شکست و ناتوانی و بالاخره مجهول بودن سرنوشت. وحشت واضطراب مسافران- درست موقعی روبه کاهش گذاشت که کوماندوها به محلی که ناگزیر به فرود آمدن بودند نزدیک شدند

داخل طیاره بفهمند اختطاف کنندگان ازین پرواز های جنون آمیز چه مرادی در دل دارند. ازین لحاظ میتوان تنها فشار- فوق العاده روحی ایرا که بر مسافران طیاره جاپانی وارد آمده با مو قف و شرایط مسافرائی تشبیه کرد که در سال ۱۹۷۰ با طیارات شان- شش روز تمام در میدان هوا یی متعلق به کوماندو ها واقع اردن تحت نظارت نگهبانان شته شده- بودند.

در آن وقت کوماندو های فلسطینی سه طیاره مر بو ط شرکت تی دبیلو ای مربوط شرکت هوا نوردی سو یسی و بی ای او سی را در میدان هوایی ریگستان کشور- اردن متوقف ساخته بودند.



کاکا و انیا

ترجمه: ص رهپو

● نمایش نامه معروفی از چخوف بر وی پرده سینما

نویسنده و کارگردان: اندری چنی لکف، کنچالو وسکی
 فلم بردار: گریگوری برگوی-گسلینکی
 ساز: الفرد سنینک
 بازیگران: سرگی بندر چولا، اننو کنتی، ارینا کیچنکو وور میر
 زلدین .

این خود مشکلی را در پرا پر کارگردان می سازد و حل این مشکل، تا وقتی که کارگردان فلم، در عمق و ژرفای دور نمایه داستان فرو نرفته و پیوند منطقی حوادث را، سر هم بندی نکند، امکان پذیر نیست. در اینجاوی باید دارای عمیقترین دید هنری باشد تا بتواند به هدفش که تمثیل واقعی تم و جا نمایه داستان است، برسد. زیرا بروی پرده آوردن یک نمایش نامه و شکل بخشیدن آن به صورت سینمایی، با حفظ رنگ و بوی اصیل، کاری است بس دشوار. بخاطر آن که بیننده باید هیچگاه در طول تمام نمایش، بین درامه بودن داستان و سینمایی شدنش احساس دوگانگی ننماید. در غیر این صورت برداشت مذکور، یک برداشت انتزاعی و خشک خواهد بود.

این ها همه بستگی کاملی به دید و بینش هنری کارگردان، که بمنزله نویسنده چیره دست و موشکاف همه جوانب حرکات شخصیتها و قهرمانان داستان را هر کدام برای افاده منظور خاصی ایجاد و خلق شده اند، در نظر بگیرد.

به همین اصل، کارگردان تلاش و کوشش ندارد تا نمایش نامه چخوف را فقط به شکل سینمایی اش «نقل» دهد. بلکه سعی می ورزد که بروی حالات مختلف روانی و بستگی کاکا و انیا و دیگر ساکنین محل که خواه نقش دایمی و یا گذرایی در نمایش نامه دارند انگشت گذاشته و آنها را آنطور که هستند بروی پرده سینما به نمایش گذارد.

اگر به نظر عمیقتر و ژرفتری بنگریم، چنین نتیجه بدست می آید که کارگردان نمی خواهد کلمه

بسیار اتفاق افتاده باشد که نمایش نامه ای را مطالعه نموده و آنگاه که فلم آنرا بروی پرده سینما به بینیم در راه برابری داستان فلم به آنچه خواننده ایم، بر خیزیم. ولی ناگهان، بر خلاف انتظار ما حوادثی که روی پرده جان می گیرد و مارا بدنبال خویش می کشاند، کاملاً چیز دیگری سوای آنچه ما خوانده ایم، بدون تولید کوچکترین احساس دوگانگی، در برابر دیدگان ما بگذرد.





ایریناگو پچنکو در نقش سو نیا

اییزود (حوادث ضمنی) های فلم آنقدر گویا ، روشن و صریح است که میتواند خودش بجای خود ، تم اساسی داستان را بسازد و در اینجا وحدت درو نمایه در دایره مشخص حوادث ، کامل و بی نقص است . در زیر پرده از خطوط چهره و

بقیه در صفحه ۵۷

عظیم بسنده و کافی ندا نسته ، در بجه دور بین فلمبرداری اش را بروی و قایع تکان دهنده ، بصورت زنده و گویا باز مینماید . تا بدین وسیله از هر تماشاچی ساده ، یک داکتر آستورف ، بو جود بیاورد . بدست آید و یا چنانیکه ، اگر به نظر دقیق بنگریم حتی

جلال و شکوه ثروت ، برق میزند . او با صحنه های کوتاه ، ولی عمیق فلمبرداری ، زمان گذشته را دو باره روی پرده سینما جان داده و تصویر روشن از شیوه زندگی آنوقته ، در برابر دیدگان تماشاچی قرار داده ، بیننده را در زوایای تاریک و غیر مری زندگی برمبنایش کشانده و قایع و حوادث پشت پرده را که در ستیز تیا تر فقط با کلمه کلمات ، میتوان به آنها جان بخشید و تصویر شان کرد ، رهنمایی مینماید ، مثلا هنگامیکه داکتر آستورف به پرستار پیسر دیدگی های رقت آور و تاثر انگیزش را از منطقه تیغوس زده ، و قربانیان بشمارش ، از اینکه چطور در چپری های محقر رو ستایی اجساد متعفن مردگان روی هم انباشته شده و با حیوانات خانگی یکجا می پر سنده ، حکایه میکند ، کارگردان در اینجا کلمات را برای تصویر چنین مصیبت

به کلمه نمایش نامه را بروی حلقه فلم ، ثبت نماید . بلکه میخواهد مجموعه ای از نکات چرخشی و عطفی داستان را که به اصطلاح هنری نم یا جانمایه مینامند ، در مقابل دیدگان تماشاچی قرار داده و بدینوسیله حادته را بار دیگر بازگوید .

برای چخوف زمان حادثه که عنقبر اساسی نمایش نامه است صیغه حال دارد مگر از دیدگاه مردم امروز مخصوصاً جوانان ، زمان یاد شده نه تنها دیگر به گذشته متعلق بوده و جز تاریخ گردیده بلکه از جو هر و ماهیت آن نیز بوی کهنگی و مانده گی شنیده میشود .

بهمین دلیل کارگردان چیره دست با استفاده از اسناد گذشته توسط کمره فلمبرداری اش ما را به زمانی رهنمونی میکند که زندگی متضاد اجتماعی بر آن سایه افکنده از سویی فقر و تیرگی و از جانبی



کارگردان انه ری میخا لکفد کونچالو فسکی انوکنتی در نقش کارگزارانیا

بخوانید و باور کنید

اصلاح سروریش در هوای آزاد

در حدود ۲۵۰۰ فروشنده سر با زار که خارج از کنترل فعالیت می کنند بناموالی شهر نایرو پی را بر آن واداشته تا به مبارزه علیه آنها برخیزد. درجمله این کا سپان آزاد چند صد تن از مسلمانان های سر بازار شامل هستند که رنگ محلی پایتخت کینیا را دارا میباشند و خار چشم مؤسسات صحنی و مو عطان بشمار می روند.

از دنیا هر شخص میتواند بقدر کافی بهره بردارد

پسرش با تر یک همینگوی که در کا نراس سنیتی امریکا تولدیافته یک شکارچی حرفوی از ده هاهزار حیوانات و حشی در حواشی کوه بامافریقا مراقبت میکند. او بصفت استاد در کالج ویلد لایف در مولیکا اشتغال دارد.

او از پدرش اینطور یاد میکند: «پدرم همیشه در باره افریقا در منزل حکایت می کرد. بنا بر این قاره افریقا پیش ازینکه به اینجا سفر کنم در خونم وجود داشت. من فیر کردن و شکار کردن را آموخته ام البته آموزش بصورت نظری بوده که به حرفهای پدرم گوش میدادم.» با تریک در سال ۱۹۵۲ برای نخستین بار به افریقا قدم گذاشت.

پس از آن جواز شکار حاصل داشت و برای خود یک فارم بزرگ در ناحیه اروشا واقع در نزدیکی یک شاکه از کوه کلیما نجارو خرید. بصفت یک سفید پوست شکارچی حیوانات بزرگ بانام مشهور از مهمانان تروتمند ما و رای بحار پذیرا میگرد. معینا در سال ۱۹۶۱ جایداد خود را فروخته به اصلاح متحده امریکا برگشت. زیرا همسرش شدیداً مریض شد. چندی بعد تنها به افریقا مراجعت کرد. و شغل پیشین را بحیث معلم در کالج ویلد لاف تدریس نمود. در ریگال کتابهایش رومان های وجود دارد که خاطرات پدرش را زنده نگه میدارد. در الماری، کتابهای مثل «برفهای کلیمانجارو» «پیر مرد و دریا» و «تپه های سبز افریقا» بحشتم میخورد. با تریک از پدرش متواضعانه صحبت میکند: «والدین نام آور حتمی نیست که فرزندان نام آور داشته باشند. تصور میکنم که من نمی توانستم زندگی خود را از طریق نویسندگی و ماشین تحریر رو براه میساختم. آخرین بازیرا که با پدرش یکجا بوده اینطور تشریح میکند: من آخرین بار که

در پای قله پوشیده از برف کلیما نجا رو در تا نزا نیا، افریقای شرقی، آنجا که یک وقتی نویسنده امریکایی ارنست همینگوی به شکار پیل می پرداخت، امروز پسر ۴۲ ساله اش با تریک همینگوی زندگی میکند.

ارنست همینگوی که در اثنای پاک کردن تفنگ شکاری بدست خودش کشته شد بسیار خوش داشت بحیث یک شکارچی حیوانات و حشی بزرگ در افریقا زندگی کند.



مبارزه ای که در جریان آن غربا رنج بیشتر می برند، بناموالی شهر، یک وزیر و حتی رئیس دولت کینیا را سخت بخود مشغول ساخته است. با و صف آنکه یازده تن از سر تراشان سر بازار را بعلت نداشتن جواز کار به جزای نقدی محکوم کرده اند، بسیاری امید وار هستند که سختگیری های مقامات رسمی علیه این پیشه وران کاسته شده و برای توریستها این دیدنی جالب آزاد گذاشته شود.

آن مسلمانانی ها یی که عادت به دادن کرایه دوکان ندارند، مخصوصاً افریقای ها میباشند

تر کردن ریش ازان کار گرفته می شود. یک پارچه پلاستیک هم بصورت سقف و بمنظور جلو گیری از تابش آفتاب مورد استفاده قرار گرفته به روی چهار پایه نصب می شود.

اگر خلیفه کدام جایی خو بی برای کار و بارش پیدا کند، شرعاً به کار میکند. عموماً دلاکان سر بازار و معاشر عام، کنار کلیسا ها و توقفگاه های موتر های سرویس و مراکز خرید و فروش مارکیت ها را انتخاب کرده، بساط شانرا پسین میکنند - در جور یونیورسیتی هم بقیه در صفحه ۶۰



استاد سلیم سر مست

پیرامون گفته‌های ظاهر هویدا اظهار نظر میکند



استاد سلیم سر مست رهبر ارکستر بزرگ رادیو افغانستان

کاپی نمودن آهنگ بیگانه گناه نیست بلکه گرائیدن به آن به سرحدیکه موسیقی ملی را تهدید نماید نادرست است.

مجله ژوندون این نوشته را بعنوان آخرین یا سخ در برابر گفته‌های بنامغلی ظاهر هویدا نشر میکند، ما این بحث را خاتمه یافته تلقی کرده از ادامه آن معذرت می‌خواهد.

اصیل افغانی و دیگر اهل خرابات هستیم که تاختن ظالمانه بالای آنها نیکه هر کدام ایشان با تحمل هزارها در هزار مایوسیت و ناملایمی های روزگار در حفظ موسیقی اصیل کشور ما پاسبانی نموده اند گناهی است پس بزرگ دربار آهنگ های فولکلوریک نوشته‌اید: آهنگهای فولکلوریک هرگز نتوانستند موسیقی اصیل را نمایش دهند چه در آن دست کاری بعمل آمده بود.

آقای محترم. وقتی مصاحبه تا آنرا در اولین شماره روزنامه نام نهاد اصلاح - اینس خواندم که شما موسیقی فولکلوریک را به یک حربه کهنه زنگ زده نسبت داده تحویل نمودن آرایه و ترین موزیم پیشنهاد و پروژه جمع آوری و آرمونیزه آهنگ های فولکلوریک یک عمل نادرست خوانده بودید من آرایه عدم معلومات شما درباره فرهنگ و لغات ملی تعبیر نمودم و نتوانستم جواب شما را بنویسم وقتی مصاحبه اخیر تا آنرا در ژوندون خواندم از اینکه در این مصاحبه حتی درصالت موسیقی فولکلوریک هم دچار شک و تردید بوده نوشته‌اید. آهنگ های فولکلوریک واقعا فولکلوریک نبوده اند و به شدت خنثی می‌گردد متأسفانه این اندیشه درست نیست آهنگهای فولکلوریک هرگز نتوانستند موسیقی اصیل را نمایش دهند. آقای ظاهر هویدا. اگر نیک مطالعه کنید و خود را آگاه بسازید آنوقت می‌فهمید که آهنگ ها نیرا که بنام آهنگ های فولکلوریک افغانی تنظیم و آرمونی بالای آنها گذاشته ام تمام آنها آهنگهای اصیل افغانی بوده و در قسمت حفظ اصالت آنها شیوه خاصی بکار برده شده و محصول تنوع و تجربه سی ساله بقیه در صفحه ۵۹

انتر کانتی نینتال اعمار نگردیده بود کافی سین زر هتل یک کلب ما فوق درجه بشمار میرفت و اشخاص عادی را حتی تصور بوی کباب هم در آن محل نبود شما مد تپادر آنجا در خدمت ذوق اشرف و اعیان قرار داشتید کسی شمارا به تحمل پرستی محکوم نکرد اکنون که بالروم انتر کانتی نینتال بوجود آمده و از بنامغلی احمد ظاهر هنر مند مو فوق ما که واقعا موفقی نظیر این هنرمند تا حال نصیب کس نگردیده جهت اجرای کنسرت دعوت بعمل آمد شماوی رابه تحمل پرستی محکوم نموده این تحمل پرستی را مانع رشد سلیم موسیقی می خوانید در حالیکه همین احمد ظاهر قبل از کنسرت بالروم انتر کانتی نینتال بایک جهان ایثار و دلاکاری کنسرت های جهت کمک به صندوق مبارزه بایسوادنی در کابل ننداری دایر نموده از یکطرف هنرش رابه شیفته گان هنرش عرضه نمود و از جانب دیگر مفادی که از این مدرک بدست آمد آرایه یک پروژه عام المنفعه تقدیم کرد و هم در این اواخر کنسرت های بافتخار استقرار جمهوری تونین جهت خوشنودی و وطنپرستان و هنردوستان در تالار زینب ننداری برگزار نمود که ایشاخون نمونه بارزی از ایثار و از خود گذری یک هنرمند دوزخ تحمل و خودخواهی بشمار میرود. آقای ظاهر هویدا! می نویسد. موسیقی خرابات بیشتر یک حرفه است برای اسرار



استاد سر مست در حال رهبری ارکستر بزرگ رادیو افغانستان

معاش تا تلاش برای ارتقای هنر موسیقی. در این باره بجوابی که ناصر یون قاسمی نوشته انتفاء نموده خاطر نشان می‌سازم. ماو شماره هر اندازه که در تئوری موسیقی معلومات کسب نمائیم باز هم در ساحه عمل محتاج به راهنمایی مضارب های شا عکار و هنر آفرین استاد محمد عمر نوازنده توانای آله موسیقی

بخش آن مرتکب دوگناه بزرگ هنری شدید. ۱- آهنگ کمر باریک آهنگ فولکلوریک افغانی نبوده بلکه یک آهنگ ساخته شده آهنگ ساز لقیه تاجکستان شوروی (غلام حیدر غلام علی یف. بنام یار مسجایی است که در سال ۱۳۳۷ همراه بالولین گروپ هنرمندان شوروی در افغانستان بکابل آمد و در سنج صحنه بهاری چمن مقیم جان چوره یف آنرا خواند و شما در ایران آنرا آهنگ فولکلور افغانی معرفی نموده‌اید. ۲- شما تصنیف آنرا غلط خوانده معنی آنرا از بین برده‌اید. شما خوانده‌اید. کمر باریک من. شام تاریک من. بیانزدیک من. صلح و صفا کن در حالیکه اصل آن چنین است. بت تاجیک من. بیابه نزدیک من. شام تاریک من. صبح صفا کن نمی دانم موقع ثبت چرا از شما نپرسیدند که کلمه شام تاریک درین کمر باریک و بیانزدیک چه مفهومی را الفساده می‌کند. و این صلح و صفا نمودن با معشوقه شام تاریک چه معنی دارد؟ باز نوشته‌اید. خواننده‌های ما تحمل پرست اند و این تحمل پرستی مانع رشد موسیقی سلیم است. آبا ر اموش نمودید قبل از آنکه هوسل

باداره محترم مجله هفته وار ژوندون! در شماره ۲۳ و ۲۲ مجله ژوندون مصاحبه ظاهر هویدا را خواندم که بکمال غرور خود را فیلسوف جهان موسیقی تصور نموده بالای هر گروپ تاخت و تاز و هر جمعیت را با خدمات انجام داده ایشان جناب بیاد انتقاد قرار داده است که دوزخ تصور بود. دور از تصور برای آنکه نمی دانم آقای ظاهر هویدا این حق را از کجا حاصل نمود تا در مورد موسیقی ابراز نظر کنند؟ آقای هویدا! شما میدانید که آموختن موسیقی از طریق تیوری کار نیست پس مشکل و داشتن حنجره برای خواندن مساعدتی است از طبیعت. در حالیکه شما با استفاده از بورس موسیقی در خارج با وجود مساعد بودن شرایط تعلیمی نتوانستید علم موسیقی را آموخته دیپلوم بدست آورید. عوض آنکه ما شما را مورد انتقاد قرار داده بپرسیم. شما در این مدت که به صرف این ملت ستم دیده مصروف تحصیل بودید آیا برای هنر و نفاقت این مملکت گنجینه علمی اندوخته و با خود به ارمغان آورده‌اید و یا صرف بگفته معلم نان که گفته ظاهر و سمعت صدای تو غیر قابل باور است اکتفاء و طوری که رفته بودید بعد از گذشتان مدت چند بادست خالی مراجعت نمودید. (طوری که ظاهر هویدا است در ایام تحصیل باخذ دیپلوم موفق شده نتوانستید) برعکس شما با استفاده از دارایی حنجره که آنهم خداداد است همه هنر مندان را مورد تنقید قرار داده مینویسد:

۱- ما نباید تفاله موسیقی غربی را با ردیگر بردن بگذاریم. ۲- خواننده های ما تحمل پرست اند و این تحمل پرستی مانع رشد موسیقی سلیم است. ۳- موسیقی خرابات بیشتر یک حرفه است برای اراد معاش تا تلاش برای ارتقای هنر موسیقی. ۴- آهنگهای فولکلوریک هرگز موسیقی اصیل را نتوانستند نمایش دهند چون در این موسیقی دست کاری بعمل آمده بود. آقای ظاهر هویدا، در مورد چهار جمله انتقادی فوق شما می‌خواهم به تفصیل ابراز نظر کنم. گریه در مورد سه جمله اول من حق ابراز نظر را ندارم چون شما در مصاحبه تسان این حق را در نظر نگرفته بپرچمانه هر طرف حمله نموده‌اید من هم حق ابراز نظر را بخود میدهم. شما نوشته‌اید ما نباید تفاله موسیقی غربی را با ردیگر بردن بگذاریم. نوآوری برای خواسته های مردم در تمام جهان معمول است از آنجاکه موسیقی زبان تمام ملل جهان است و سرحد ندارد کسانی نمودن آهنگ بیگانه گناه نیست بلکه گرائیدن به آن به سرحدیکه موسیقی ملی را تهدید نماید نادرست است. آقای هویدانی دانم شما از کجا باینطرف مخالف تفاله موسیقی غربی



استاد سر مست در حال رهبری یکی از آهنگهای فولکلوریک

مقاوم و خیرها

بخاطر هوای شمه‌پر

چون در کوجه های کانگریتی لاس انجلس امکان غرس نهال ها و ایجاد سرسبزی میسر نیست لذا هوای شمه‌پر مذکور در آنس در دود فابریکات و وسایل نقلیه خیلی خراب است. آخرین چاره در شمه‌پر مذکور برای ایجاد سرسبزی اخیرا سنجیده شده و آن اینکه در کناره های سرگ گلدان های پلاستیکی گذاشته اند و در آن نهال غرس نموده اند تا در اتریمیان آوردن سرسبزی اندکی هوای شمه‌پر را بهتر بسازند.

انتقاد از سنجش غلط

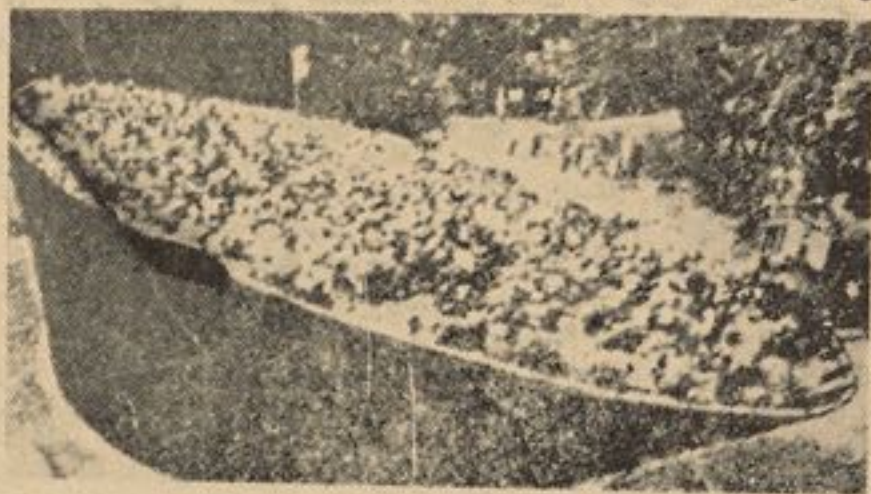


برای ساختمان استادیوم های ورزشی موشن جهت اجرای مسابقات اولمپیک هفده میلیون مارک پیش بینی شده بود ولی ۱۷۰ میلیون مارک مصرف گردید. حال مطبوعات آلمان دایر کنندگان مسابقات و مسئولین این پروژه را سخت زیر انتقاد گرفته اند و عدم سنجش درست آنها را تکیح می کنند در ساختمان های مذکور برای ۲۰ میلیون نفر اضافه تر جامه نظر گرفته شده که خالی مانده است.



سالون متحرک بعوض ستمیج متحرک

یک مهندس فنلندی تیاتری بشکل ابتکاری ساخته است. طوری که سالون تیاتر بشکل کاسه ای است که تماشاگران در آن می نشینند. هنگام بیابان رسیدن هر قسمت نمایش این سالون کاسه مانند که متحرک است با تماشاچی یکجا دور خورده متوجه سمت دیگری میشود و درین فرصت کارکنان تیاتر دیکور صحنه را تغییر میدهند بعد دوباره سالون چرخ خورده با ستمیج روبرو میشود و برده دوم نمایش آغاز می یابد.



شمه‌پر کوچکی برای تفریح

در ساحل بعیره سیاه نزدیک سوچی شمه‌پر کوچکی برای تفریح ساخته اند که با ستمیج تیاتر، کتابخانه و میدان های برای انواع سیورت هامچیزات، این شمه‌پر کوچک گنجایش هفت هزار نفر را دارد و تمام این اشخاص صرف برای سیری کردن تعطیل به آنجا میروند. درعکس یکی از هتل های این شمه‌پر کوچک مشاهده میشود که یک هزار بستر دارد.



تعمیر عجیب

این تعمیر رهایش که با ساختمان عجیبش توجه را بخود جلب میکند در هسپانیه ساخته شده هر بار تهاجم آن برای یک فامیل اختصاص مهندس هسپانوی ای که این ساختمان را نقشه کرده است، خواسته باین تعمیر فامیل های بزرگ و عتیقوی را، یعنی جمع شدن سه نسل یک خانواده را گرد هم، از هم بپاشد.



برف مصنوعی



در شمه‌پر «بات راشینگل» آلمان تباریدن برف نمیتواند مانع سکی بازی شود، چون سکی بازی در شمه‌پر مذکور بشکل یک ورزش عتیقوی را دارد، زمانی که برف تبارد توسط ماشین جدیدی که ساخته اند بصورت مصنوعی برف می بارانند....

ماشین مذکور که درعکس در حال فعالیت دیده میشود آب را به برف تبدیل ساخته در سیر حرکت سکی بازان می باشد، این ماشین در ظرف صد ساعت میتواند فاصله طول ۳۰۰ متر را برفیاشی کند، آنهم برفی که ده تا پنجاه سانتی متر ضخامت دارد.

نیرنگ صاحبان فابریکات سگرت سازی

تلویزیون فرانسه از نشر کردن اعلانات سگرت و مشروبات الکلی کاملاً منع شده است. این مطلب باعث گردید تا تلویزیون به خساره مادی مواجه شود. اما صاحبان فابریکات انواع سگرت ها و مشروبات الکلی دست به نیرنگی زدند که خیلی قابل دقت است. آنها که بروی لوحه هادرنقاط مزدحم از جمله ستمیج های ورزشی اعلاناتی داشتند با دادن رشوت به آریتر های تلویزیون به بهانه های مختلف کامره تلویزیون را بروی لوحه های اعلانات تیار می کردند و بصورت غیر مستقیم اعلانات خود را از طریق تلویزیون بخش می نمودند.



جرایم زنان بیشتر شده

طبق احصائیه گیری های که اخیرا در امریکا بعمل آمده جرایم در میان زنان نسبت به مردان بیشتر بوده است. در لاس انجلس ده فیصد مجرمین را مردان و ۲۳ فیصد را زنان تشکیل میدهند. متهمین جرایم سنگین ۶۱٫۳ فیصد مردان و ۱۰٫۴۲ فیصد زنان بوده اند.

آفرینندگان

پیرمرد

در دو شماره



مترجم - ح ، نیرومند

اثر ویلاوی اف

ساعت توجه نکرده بودم .
 - به این تفصیل بین ساعت ۰۸ و ۰۹ دقیقه
 ونه ۱۰ دقیقه شما بیرون رفته بودید درست
 است ؟
 - بلی این درست است .
 - چه وقت بخانه برگشتید ؟
 - در بازگشت هم بساعت دقیق نشدم .
 وقتی وارد منزل شدم جسد او را دیدم .
 تصویر میکنم که مغز من در آن لحظه درست کار
 نمیکرد .
 - شما نمی توانید دقیقا بگویید چه ساعتی
 بوده ؟
 ایلدرج : فکر فرورفت یا اینکه میخواستم
 آنطور جلوه دهم : «تصویر میکنم تقریبا نیم
 ساعت پیش به خانه رسیده فوراً پولیس را
 خبر کردم و آنگاه ... او به صورت گیتان خیره
 شد . رنگ صورتش تغییر کرد : «یک لحظه ...
 اکنون بخاطر می آورم . ساعت سوپرمارکت
 ۲۰م ۱۱ رانشان میداد که من موترم را در
 پارکینگ پیش راندم . یقیناً ۵ دقیقه برای
 خرید و دقیقه دیگر برای رسیدن به منزل
 ضرورت داشتم . بلی فکر میکنم که باید ده کم
 ۱۱ بوده باشد که من او را دیدم .
 - چقدر وقت میشود آقای ایلدرج شما
 ازدواج کرده اید ؟
 - در ماه جون ده سال از عروسی ما میگذرد .
 - : اولاد دارید ؟
 - : نی .
 - : خانم شما دشمنانی داشت که همگیت
 شما نسبت به او مشکوک باشید .
 - : غیر ممکن است زیرا همه دورا دوست
 میداشتند .
 - : خویش و قوم چطور ؟
 - : او خواهر و برادر دارد دو برادر و یک خودهر
 وهم مادرش زنده است اما آنها همه در ساحل
 غربی زندگی دارند .
 پیرمرد متفکرانه اشاره می کرده مجدداً به
 آشپزخانه برگشت متخصص طب عدلی اظهار
 نظر نمود که خانم بامیله آهنی از پای درآمده
 است همانطوریکه همان استفاده از آن می رفت
 عکاس از محل حادثه و جسد عکسبرداری های
 کرد و طالب هدایت شد که برای برداشتن نشان
 انگشت وارد عمل شود یا خیر ؟
 گیتان غمگین کرد : بلی ممکنست آناری دز
 انگشتان به روی آله چارجه باقی مانده باشد
 وهم از اتاق خواب عکسبرداری کنید مخصوصاً
 از روک های میز که احتمالا به آن ها دستبرد
 زده اند عکسهای تهیه نمایید .
 دنیس معاون جوان از گیتان پرسید : شما
 باور میکنید که قتل ناشی از عمل سرقت باشد ؟
 «پیرمرد» شاه هایش را بالا انداخته پاسخ
 داد : «هر احتمالی موجود است چرا نباید به
 امکان سرقت فکر کرد . وهم امکان دارد که
 ایلدرج ز شرابه قتل رسانده باشد و برای کم
 کردن رد پای می خواهد موضوع را بصورت
 یک سرقت نمایش دهد . سپس نگاه پریش
 گری به صورت دکترالگند : شما چه تصور
 میکنید ؟ آیا خاتم محض بخاطر قتل رسیده
 بقیه در صفحه ۵۸

بدقت تفتیش کرده است .
 روک های میز ، الماری لباس و میز آرایش
 همه را زیر و رو کرده است .
 گلتون در حالیکه چشمش را از شوهر مقتوله
 بر نمیداشت با سر اشاره کرد : «آقای ایلدرج
 شما چیزی قیتمی در خانه داشتید ؟»
 - نی شیشی قابل ذکری نداریم شاید چند
 عدد بانکونت دالری و چند حلقه انگشتر که ما یا
 داشت و قیمت مجموعی آنها از دو صد دلار تجاوز
 نمیکند .
 در همین لحظه عکاس پولیس وارد اتاق نشمین
 شده ، خواست هدایت بگیرد . گلتون و دنیس
 او را به مطبخ بردند و هم متخصص طب عدلی
 درین لحظه وارد شده شروع بکار کرد .
 گلتون به اتاق برگشته شوهر مقتول را به
 روی بازوی چوکی در حال تفکر نشسته یافت :
 «آقای ایلدرج شما به کدام ساعت برای خرید
 بیرون رفتید ؟ و در چه ساعتی به منزل برگشتید .»
 در جوابی ساعت ۹ منزل را ترک گفتم شاید ده
 دقیقه گذشته بود یا ده کم ۹ بود . بصورت
 دقیق نمیتوانم بگویم زیرا درست به صفحه



ایلدرج چشم به زمین دوخته بود : «بسیار
 گفتمی ندارم .» با صدای خفه به حرفش ادامه
 داد . من به سوپرمارکت رفتم . پس از خرید
 خواروبار و ما به احتیاج یک هفته دوباره به طرف
 منزل روان شدم . از طریق دروازه عقبی وارد
 حویلی عمارت شده به مطبخ رفتم او در آنجا
 افتاده بود .
 - شما بالای چه کسی بدگمان هستید؟ بنظر
 شما ممکنست کی مرتکب قتل شده باشد ؟
 - من ؟ سرشرا به علامت نفی تکان داد :
 هیچ نمی فهمم .
 دنیس معاون رئیس بخود جرات داده پیش تر
 آندوسوال کرد : «وقتی جسد را دیدید به اتاق
 خواب رفتید ؟»
 ایلدرج با اشاره سرتأیید کرد : «تلفون
 در اتاق خواب است و من به اتاق خواب رفتم
 تا شما را از جریان باخبر سازم .»
 «شما در آنجا به چیزی دست زدید ؟»
 - نی .
 دنیس نگاه استنباط آمیزی بصورت رئیس
 انگنده گفت : گیتان ! یکنفر ا تاق خواب را

گیتان مایک گلتن آمر شعبه پولیس جنایی
 که زیر دستان او را «پیرمرد» میخواندند ، به
 معاینه جسد به روی زمین مطبخ پرداخت جسد
 پیراهن خواب و بلاپوش از فلان آبی به تن
 داشت و مانند گدی از کار رفته در آنجا افتیده
 بود . رنگ پوستش نسواری بود و ۳۳ سال
 از عمرش می گذشت و غالباً ۲۰ کیلو از وزن
 معمولی چاقتر معلوم میشد .
 اینکه او در سابق قشنگ بوده باید شکل
 اکنون تثبیت آن مشکل مینمود زیرا جمجمه اش
 را خرد کرده بودند . آله قتاله که یک میله
 سربی بود در کنار جسد بنظر میرسید . یک
 پاکت کلان کاغذی مملو از خوراکه باب در
 پهلوی میز آشپزخانه قرار داشت و دروازه عقبی
 مطبخ بطرف حیاط منزل باز بود .
 «پیرمرد» از معاون جوانش ویلیام دنیس
 پرسید : عکاس در راه است ؟
 - بلی رئیس ماموران طب عدلی هم میروند .
 «پیرمرد» چرخ زده به اتاق نشمین داخل
 شد و انگشتان دستش را بهم گره زده چیزی را
 در دهانش میجوید . یک ماموردگر که یونیفورم
 پوشیده و در انتهای اتاق ب جستجو مشغول بود
 به هیجان در آمده سعی نمود عیجانش را پنهان
 سازد .
 «پیرمرد» در حالیکه رویش را بطرف شوهر
 مقتول بر میگردد ، اظهار داشت : «این میله
 سربی اصل در منزل شما وجود داشت ؟»
 ایلدرج به صورت «پیرمرد» با لایحه سرش
 را به علامت نفی تکان داد : «نی من هیچگاه
 متوجه این میله سربی در منزل نشده ام .»
 جوزف ایلدرج هم در نیمه راه سرسالی
 بود و از لحاظ وضع ظاهری بسیار خوب معلوم
 میشد .
 گرچه هیچوقت مثل امروز اینطور رنگت
 پریده بنظر نیامده بود .
 - «خوب بمن بگویید که امروز پیش از چاشت
 چه اتفاقی رخ داده است بلی ؟»
 - «من مثل هر روز شنبه برای خرید بیرون رفته
 بودم .»
 - «و یقیناً خرید همیشه بدوش شماست ؟»
 - «خانم در روزهای هفته به صفت معلم کار
 میکند و من میخواهم ، من میخواستم که آخر
 هفته یک مقدار استراحت کند .»
 - «آقای ایلدرج شما در بیرون از منزل
 مشغولیتی دارید ؟»
 - «من ؟» او خیلی وحشت زده معلوم میشد :
 «من نماینده بیمه هستم . اگر شما حسدس
 می زدید که پول او را میخواستم این درست
 نیست .»
 ماهر دو از مدرک عاید من زندگی میکردیم .
 - «آه . اما باوصف اینهم او به شغل معلمی
 ادامه داد ؟»
 جوزف ایلدرج با سر اشاره کرد : او بخاطر
 سرگرمی معلمی میکرد . او نمیخواست پس از
 ازدواج ما از پیشه معلمی دست بکشد . من هم
 سعی نمودم مجبورش بسازم .
 مایک گلتون او را بدقت دیده گفت : آه ها
 و شما همیشه روز آخر هفته خرید میکنید؟ خوب
 حکایت کنید امروز پیش از چاشت هر چه کرده
 اید بمن بگویید .

روزنامه ای بسوی تاریخها

یادداشت از لایلا - تنظیم از دیدبان

دستم به در حویلی نرسیده بود عمه خودش را بمن رساند و بالاپوش درازی را روی شانه هایم انداخت دیوانه وار بطرفش برگشتم ، او که متوجه وضع وحالم بود ، کمی از من فاصله گرفت و گفت :
متوجه خودت باش . با این سر و وضع وقتی به خیابان بروی

مردم چه خواهند گفت ؟ چه قضاوتی در باره ات خواهند کرد ؟
باخشم نا شناخته ، که وجودم را بر کرده است ، میگویم :
برو گمشو ! هیچ مهم نیست که مردم چه میگویند و چه قضاوتی می کنند ، میفهمی ! اما وقتی در حویلی را باز کردم و نگاهم به چند نفری

گریه آلود میبوسم :
دیشب وقتی من اینجا خوابیده بودم ، محسن خان کجا بود ؟
پوز خند عمه ، تحقیر آمیز می شود و میگوید :
- کجا بود ؟! همینجا در کنار تو ، روی همین تخت خواب .

اول مثل اینکه از صحبت های عمه چیزی نفهمیده باشم ، چیزی نمیگویم ، اما بعد وقتی کلماتش را حلاجی میکنم وقتی متوجه منظورش میشوم ، ناگهان مثل دیوانه ها مثل کسانی که تعادل فکری خود را از دست داده باشند ، فریاد می کشم :

- نه ، نه !
عقدۀ آن چنان راه گلویم را بسته است ، آن چنان در تنگنای حلقم گره خورده است که نفسم را بند آورده است و وقتی عقیده ام میترسد بطرف عمه هجوم میبرم و موهایش را در چنگال میگیرم و میگویم :
- عمه اینکار تو بود این دسیسه تو بود این تو بودی ...

بعد نفسم بند می آید و روی اتاق می افتم میخواهم فریاد بکشم ، نمی توانم ، میخواهم کسی را به کمک بطلبم ، نمیتوانم - چه کسی می توانست بمن کمک کند؟ عمه ؟
نه ! این عفریته چه کومکی میتواند بمن بکند ؟ خودش نبود که مرا بدام انداخت ؟ خودش نبود که مرا به چنگال محسن خان سپرد ؟ چنان رنجی وجودم را انباشته بود و در مرگ و بیم چنگ انداخته بود که گریز از آن ناممکن مینمود . بی مهابا از جا پریدم و بطرف در دویدم میخواستم هر چه زودتر از آن خانه بگریزم ، هر چه زودتر خودم را به خواهرم و بخانه خودم برسانم در آن لحظه احساس میکردم که دیوانه شده ام ، واقعا دیوانه شده بودم .

دیگر بهیچ چیز توجه نداشتم نه به عمه که کنار در ایستاده بود و نه بخانه آراسته محسن خان که بر از آلودگی و بدنامی بود .

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

بناغلی محترم دیدبان نویسنده و تنظیم کننده یادداشت های لایلا !
از آغاز نشر یادداشت های لیلاین دختر مصیبت رسیده محیط ما با علاقه فراوان سر گذشت او را مطالعه کردم با وجودیکه هیچ نکته بی درین سر گذشت باورنکردنی نیست و ازین اتفاقات در محیط ما بسیار دیده شده باز هم گاهی سر گذشت دردناک این دختر بنظرم چون افسانه ای مینماید افسانه بخاطر اینکه نمیتوانم چنین حال و احوال و روز گاری را و بالاخره چنین سر سر گذشت تلخی را برای یک دختر برای یک هم جنس خود قبول کنم بارها در بستر خواب به این سر گذشت دردناک و قهرمانش لیلانندیده ام ، با هزاران نوع تخیل راه حل ، راه نجات و یا انتقام برای او جستجو کرده ام گاهی هم خود را بجای او قرار داده ، آنوقت بدنم از ترس بلرزه در آمده و فریاد زده ام : نه ، نه .

با خود گفته ام ... کاش این موضوع حقیقت نداشته باشد .
با این جمله اندکی خودم را تسلی داده ام ، بعد وقتی به عده بو الهوس به بر خورد ها کرکتر ها اخلاق و عادات ، پستی ها و پلیدی هایشان فکر کرده ام دو باره عقدۀ گلویم را فشرده و بدون اختیار و اراده سیل اشک از چشمانم جاری شده است ، زیرا سر گذشت های مهیب تر و دردناک تر ازین در اجتماع ما اتفاق افتاده است که شاید عده کمی از آن اطلاع یافته اند .

آتیۀ یک دختر هیچگاه قابل پیش بینی نبوده است ، اتفاق افتاده است که مرد مهربانی با کلمات شیرین او را فریفته بعد از ازدواج به ازدهایی مبدل شده که گویی تمام پستی ها و پلیدی های عالم را در وجود او جمع کرده اند ، بسیاری از خواهر خوانده هایم به چنین سر نوشت دچار شده اند در حالیکه هر کدام آرزو های طلایی داشتند و در رویا های خود آینده خود را هر چه بیشتر رنگین تر و زیباتر و تاحدی که تصورشان قدمداد آید ، آ لسی و پسندیده تصور میکردند چهره های زشت و کثیف فریبکاران ، دختر فریبان و آدم های فرومایه جلوه چشم بر قص می در آمد و آنگاه من که خودم را اندک تسلی داده بودم با تجسم حال زار لایلا بازهم های ، های میگریستم ، من که مثل او دختر بی پناهی هستم نمیدانم چه کمکی از دست من برای او برمی آید ؟ اصلا چرا این نامه را نوشتم خودم هم نمیدانم ... شاید بخاطر اینکه اندکی از اندوهم بکاهم اندوهی که سر گذشت دردناک لایلا در من بوجود آورده است ؟ شاید اینطور باشد .

ایکاش اینطور باشد ... یعنی اندکی اندوهم کاهش یابد .
(خلیمه - ف)

که از آن خیابان فرعی میگذشتند افتاد ، دو دل و متردد بر جای ایستادم و به لباس خواب بدن نمایی که بر تن داشتم خیره شدم واقعا بیرون رفتن با آن لباس آنهم

در برابر چشمان کنجکاو رهگذران پشتم را لرزاند و همانجا از خجالت سرخ شدم دیگر صبر نکردم بالاپوش را دور خودم پیچاندم و از آن خانه چپنی قدم به بیرون گذاردم چشمان خجالت زده ام را بزمین دوخته بودم و نگاه های شر مزده ام را از مردم

میدزدیدم ، فکر میکردم همه مردم سر تا پا چشم شده اند و مرا نگاه میکنند و همه یکصدا بمن میگویند لایلا ! تو دیگر دختر هرزه بی هستی فساد و بدنامی در زندگی تو راه باز کرده است تو دیگر هیچ نیستی ، هیچ ! این صدا ها در گوشم می پیچد و پژواک این صدا ها میخواهد مغزم را متلاشی کند و قلبم را از حرکت باز دارد .

از کوچه ها و خیابانها میگذرم بی آنکه بفهمم از کجا میگذرم و با که بر میخورم همه جا مردم است همه جا سر و صدا است ، همه جا چشمهایی است که نگاه میکنند و

من از این نگاه ها میترسم و میلرزم و فرار میکنم و سر انجام بی آنکه متوجه باشم خودم را در برابر در خانه خودمان میبینم ، لحظه مکث می کنم ، قلبم در سینه ام می تپد و نفسم سوخته است نگاهی سرتاپایم میکنم شر منده وارد خانه میشوم .

بیشتر خجالتم از این است که جواب سیما خواهرم را چه بدهم ؟ اگر او بپرسد شب را باکی بوده ام و کجا بوده ام چه بگویم لرزیده از حویلی میگذرم و وقتی داخل اتاق میشوم - میبینم عمه پیش از من وارد شده است و در صدر اتاق نشسته است .

از دیدن عمه نفرت میگیرد، بسرعت از اتاق قدم بیرون میکشیم و میخواهیم از برابرش فرار کنیم که صدای در راهرو میپیچد :

- لایلا ! لایلا ! بیا اینجا کارت دارم .

قدمهایم سست میشود ، میخواهم برگردم اما قدم جلو میگذارم و از عمه فرار میکنم . وقتی قسم بداخل اتاق دیگر میگذارم، مثل اینست درودپوار نفرین میکنند و بدنامی و سیاهنامی ام را برخم میکشند .

ناگهان در اتاق صدائی کرد و عمه وارد شد، لبانش بالبخنمرده از هم باز شده بود و نگاهش را مستقیماً توجّه من ساخته بود. میخواستم فریاد بکشم و بگویم : برو گمشو اما صدایی از حلقوم بیرون نشد و عمه جلوتر آمد و درست رو برویم نشسته و آنوقت بسته را جلوم گذاشت .
نا تمام



سینما بلغاریه اخیراً متوجه آثار ریسنده معروف آنکشور «یور دان یوفکوف» شده است، آثار یوفکوف گنجینه های ادبی بلغاریه محسوب میشود و خوانندگان مجله ژوندون حال چندین داستان او را خوانده اند، زیرا داستانهای «غچی سفید» «شیبیل» و «بوژورا» که از داستانهای و تاه این نویسنده است در ژوندون چاپ رسیده است. را خاری ژاندوف ریسنور بلغاریه برای اولین بار از روی داستان «شیبیل» فلمی تهیه کرد که خیلی مورد استقبال تماشاگران واقع شده بعدها این استقبال بنظیر فلما زان را بطرف آثار یوفکوف متمایل ساخت و داستان بزرقه کنار سر حده او را برای سینما انتخاب کردند یکی از سناریست ها استیفن ساتف از روی ستان مذکور سناری یونی ترتیب ده بدسترس گریشه استروفسکی ریسنور معروف بلغاریا قرار داد و در فلمبرداری آغاز گردید. آنها رشیدند تا اصالت اثر حفظ شود سناریو با تمام کیفیت اصل اثر شته شده و ژر یسنور هم کوشیده است تا این فلم هنری بشیوه عالی جبرداری شود.

ژریسنور این فلم میگوید:

«يك وقت در سویدن مشا هده و دم که تياتری يك اثر حماسی آن سنور بروی ستیژ گذارده بود. با جودیکه داستان مذکور را همه قبلا رانده بودند، بازم نمایش مذکور استقبال شگفت انگیز مردم مواجه شد، از همانوقت بفکر تهیه فلمهایی جنبه وطن پرستی داشته باشد تادم، آثار یوفکوف این خصوصیت دارا می باشد لذا یقین دارم این م نیز با استقبال پرشور مردم راجه خواهد شد.»

نقش نونه را درین فلم در وتیه نجوا و نقش گالچف را «استفن تا ایلوف» که هر دو از هنر پیشه های معروف بلغاریه هستند بازی میکنند. چنان «استفن پیچف» و «کاتیه پکارلوا» و نیکو لاتودف نقش های بزرگ این فلم را بعهده دارند.

ششی کپور کوچک



راجکپور و ششی کپور

از خانواده راج هنر مندان برجسته ای برخاسته اند پرتیوی راج که خود از هنر مندان بنام هند بود. در بسیاری از فلم ها نقش هایی بازی نمود و فلم های زیادی ساخت، او کمپنی فلمبرداری راج را اداره میکرد. و در فلم رستم و سهراب نقش رستم را بازی کرده بود. سه پسر او یعنی راج کپور ششی

کپور و ششی کپور هم در فلم های بیشماری بازی کردند، فعلا ششی کپور از بازی در فلم کناره گیری نموده به تهیه فلم میپردازد. پسر جوان را جکپور بنام رهنر کپور که تحصیلات خود را در اتحاد شوروی پایان رسا نیده امروز از هنر مندان پولساز هند بشمار می رود او با «بیتا» هیروئین بسیاری از فلم های هندی از دواج نموده است. ششی کپور فرزند کوچک پرتیوی راج در میان تماشاگران محبوبیت خاصی دارد، او در فلم معروف شر میلی همبازی را کهسی بود، درین عکس راجکپور و پسر ادر کوچکش ششی کپور دیده میشود. برای کسانی که ششی کپور را در نقش هیروی فلم دیده اند.

هیروی فلم دیده اند. این عکس او خنده دار و خا طره آمیز جلوه میکند. زیرا این عکس دوران کودکی او را نشان میدهد. بینیم بعد از این از نواسه ها و کواسه های پرتیوی راج چند نفر دیگر شان آرتیست سینما خواهند شد.

فلم پر جنجال ایتا لوی

ژریسنور ایتالوی بنام «ما رکو فیرازی» اخیراً یکی از فلم های خود را ببازار عرضه کرده که شاید از



پر غوغا ترین فلم های ایتا لوی باشد زیرا درین فلم انتقاداتی بالای پاپها هاو کلیسا بعمل آمده.

درین فلم «گلو دیا کار دینا له» میشل پیکو لی - اوگوتو نیاسی ریتو ریو گاسمن - الن کیونی، و غیره نقش دارند.



کلودیا کار دیناله



چند صحنه از فلم مزرقه کنار سرد اثر یور وان یوفکوف

دزړه خبری

روژه ماتی

دروزی هر ما بنام اختر دی

اسلامی ارکان په افغانی کلتور کښی څکه په زوره نو که ځای لری او سره ښه نغښتی دی چه دواړه خانگی یو دبل سره ورته او مشابه اړیکی لری، مخکښی لدینه چه دآریانا په خاوره کښی اسلام راشی، ددی سیمی دود، دستور ته پیری اندازی پوری دانسانی ښه سلوک او اسلامی ښیگڼو په شان حکمفرما و.

درواغ ویل تر هرڅه بد، ضرر رسول دسم انسان له کر دار نه لیری او غلط تفکر دسا لم فکر له پندار پر مقابله تله کښی ځای درلود. هغه وخت چه دپکښت دخاوری زامن داسلام په سپیڅلی دین مشرف شول نو ددی دین دستور وخدمتکارانو څخه هم و گڼل شول، لوی اسلامی فتوحات او ددی مقدس دین پراخوالی ددوی دسر ښندنی او قر بانی په واسطه تر سره شول لکه ابو مسلم خراسانی، دغور کورنی، محمود غزنوی او لوی احمد شاه بابا چه داسلام دین ته یی پوره پراخوالی ورکړ.

دغسی تاریخی اسناد او واقعیتونه ددی شاهدی ورکوی چه اسلامیت او افغانیت سره اوس پیڅی نغښتی او یو شان گڼل شوی دی.

روژه نیول سر بیره پر دی چه دلوی خدای امر پرځای کول دی دروزه تپ نفس هم تصفیه او تذکیه کوی، او یو هیږی چه خواران او غریبان چه ولری تیروی په څه مشقتا تو اخته وی؟

روژه نیول دځینو میکرو بسو نو دوزلو اود چا غوالی مؤثر علاج هم دی او پدی برخه کښی مفصلی خبری شوی دی، دلته غواړم چه صرف دافغانی کلتور له مخی دروزی متر مقام ته یو لنډه شانته نظر واچو،

ټکر ټکر دپیشلمی له لاسه یمه

وگورو چه روژه په څه ښه والی دافغانی غیرتی او باعزمو خلکو له خوا هرکلی کیږی اود غه احساس دخپل فولکلوریک ادب دلوی بحر یعنی لنډ یو څخه خر گندوو چه واقعا دولسی غږ او احساس ښه انعکاس ور کوونکی دی. لکه چه په پورتنی لنډی کښی لیدل کیږی دروزی هر ما بنام داختر په شان په خو ښه او خو شالی سره لمانځله کیږی څکه چه پدی وخت کښی دکلی خلک، دوستان او ملگری سره په جو مات کښی ټولپیری هر څوک تر خپلی وسی پوری له خپلو کورونو څخه خواره دخانه سره راوړی او په لوی دستر خوان بانندی پیږدی چه دلته مختلف طعمونه، ډول ډول خواړه برا بر پیری، کله چه د ما بنام آذان وشی نو په گڼه سره د «بسم الله» ویلو په ترڅ کښی روژه ماتوی اود لوی خدای شکرانه اداکوی چه په اتحاد او اتفاق سره دوی ناست دی اود ژوند څخه خوند اخلی.

دوی څکه ویاړی چه خدای ورته دومره قدرت ورکړی چه کری ورځ په و لړه او تنده تیره کړی خپل کار او کسب سر ته رسوی او په عین حال کښی دخدای فرض پسر ځای کوی. دالویه میرانه ده چه د لږی سره سړی مبارزه او دنفس سره شخړه وکړی خوچه په هغه باندی بریالی شی او خپل حاکمیت پری ثابت کاندی.

ددی دپاره چه اکثره خلک خپل ورځنی کارونه په عادی ډول سرته رسوی او له بلې خوا روژه هم لری نو دښی خوب ته پیری تر جیع ورکوی لدینه چه دپیشلمی دپاره را پا خپیری او خو مری ډوډی و خوری نو څکه وایی چه «ټکر ټکر دپیشلمی له لاسه یمه» لکه چه وویل شو پښتنی کورنی

داتفاق او اتحاد خوند په میخ شی نه بدلوی پیر عادی او ساده خواړه هغه وخت مزه کوی چه دکور نهی ټول غږی پکښی برخه و لری اود دستر خوان په گرد چا پیو ناست وی.

خو یوه کونډه چه یو کال مخکښی میړه یی مړ شوی دخپلو کونډیو سره دروزی ماتی په دستر خوان ناسته ده او دهغه وخت ارمان کوی چه دکور نهی ټول غږی سره یوځای و، پدی لنډی کښی داحالت ښودل شوی چه:

دروژه ماتی دستر خوان کښی

له سترگو اوښکی توپوم چه کونډه

دکلی مخ په لوی میدان کی دروزی په هر ما بنام کی عجیبه په زړه پوری میله وی چه ټول کونډیان حتی نیمزالی نجونی په کونډیو کا سو کښی له خپلو کورونو څخه خواره راوباسی او په یو لوی ملاور شکله صفحی بانندی چه دهمدی مطلب لپاره جوړ شوی وی پدی اوتول پی د ما بنام آذان انتظار پا سی، کله چه ملا آذان ورکړی نو کونډیان په ډیر لوړ آواز چیغی و هی چه «آذان و شو، آذان و شو...» کله چه روژه ماتی سره و خوری بیا نو په لوبو اخته وی، هلکان او نجونی په گڼه سره لوبی کوی، که چیری سپورټی ژر وخیژی نو سندری او نکلونه هم سره وایی او دمعضو مانه آوازونو په ادا کولو سره په گڼه اتن کوی او بیا هم چه ستړی شول خپلو کورونو ته شی.

دکلی سپین پیری چه ما سختن دلمانځه او تراویح څخه خلا صیږی دبیر ته ستندیدو په وخت کښی چه دکونډیانو دا خو شالی گوری نو ددوی دکونډیوالی دوره ورته په سترگو سترگوشی اود هغه وختونو په یاد دخوشیو لپاره یسی سیل کوی په زړه کښی گونډی وایی چه کا شکلی بیا هغه وختونه ستندیلای وایی.

واقعا چه دروزه ماتی گری له کیفه ډکه وی، هرڅه او هرڅه خوندوره بریښی، دروزه تی په زړه کښی دپاک نیت او نیکو آرزو گانو هیلی څپی وهی، دهنوعی ورور ولی احساس بیاوړی کیږی.

اوس چه افغان ولس دسیاسی، اقتصادی او اجتماعی لوی بدلون په مرحله کښی دی دنوی نظام ستره آرزو دخلکو اتحاد او په وگړو دوروزولی دهمزی ټینگو لو څخه عبارت دی چه اسلامی ارکان او افغانی کلتور ددی آرزو ملا تپ دی نو څومره به ښه وی چه دخپلی افغانی پوخ کلتور په استناد، پدی دلته یو دلوی بحر څخه خوچان کړی دښو او سترو خدمتونو وگرځو.

دادی پدی لړ کښی د پښتنو دلته یو دلوی بحر څخه خوچان کړی مرغلری چه دژوندون محسوسولو ستونزو ته پی و پاندی کوو:

ما ته د شونډو و شر پت را کړه

سختو گرو کښی ما روژی نیولی دینه

روژه په مات، قول به مات نکړم

که سر مسی پری شی دآشنا دین ته څمه

روژه دی خدای قبول کړه، یاره

نازکی شونډی دی پتری نیولی دینه

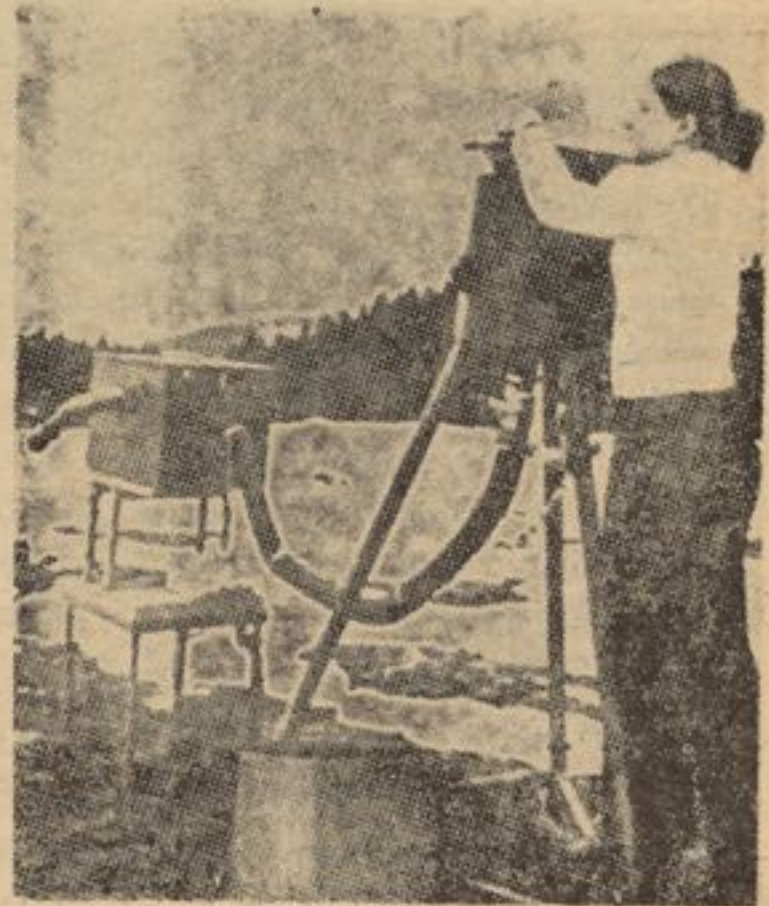
د ما بنام لمونځ دی قبول مه شه

دیدن دی پر یښود، دا یمان کوی سوا لو نه

گوناگون. دانش. خواندنی

هوا در رنتگین

در شهر از لا نکلین جهو ریت اتحادی المان سپکر و متر شعاعی برای اندازه گیری کشافات اتموسفیر مورد آزمایش قرار داده شده نمونه های ذرات گرد در کاغذ تر سبب نموده و نفوذ نمر بخش اشعه رنتگین را در معرض نفوذ قرار میدهند و خود بخود شروع به تشعشع مینمایند این نوع تشعشع که در حقیقت در حله دوم شمرده می شود فیصدی طیف های عناصر معینه اتموسفیر را در معرض آزمایش قرار میدهد. نتایج این اندازه گیری در کارت مخصوص ثبت شده و سپس در هر کرمها سبوی پوهنتون دار مشتات تجزیه میگردد.



تشناب بین الماری

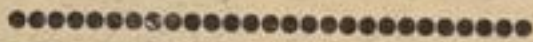
کارخانه الکترو تخنیک وسازنده دستگاه اکسریز اخیراً تشناب قاتی را اختراع کرده است که در خانه های قدیمی که تشناب ندارد از آن کار گرفته میشود یک الماری دارای ارتفاع دو متر و عرض هشتاد سانتی متر بکار است تا یک آب گرمی و یک تپ غسل در آن نصب شود الماری تشنابدار در گوشه مطبخ گذاشته شده میتواند آب مورد ضرورت این تشناب توسط لوله رابری به نل آب وصل شده و آب های پد ررفت آن نیز توسط نل رابری دیگر به کانالیزاسیون انتقال میابد در مواقع ضرورت پاباز نمودن الماری تپ غسل بروی زمین آمده و میتوان در آن غسل نمود و بعد دوباره آنرا در بین الماری جاداد.



میز و چوکی های پلاستیکی برای شاگردان مکتب



درین اواخر پلاستیک هائی که مقابل فشار و کوبیدن مقاومتر زیاد دارد توجه بیشتری را بخود جلب نموده و بحیث مو بل مورد استفاده وسیعی قرار گرفته است یک کمپنی پلاستیک سازی المان غرب درین اواخر سیت های مکمل فر نیچر پلاستیکی ساخته است که در آن جمله یکی هم میز و چوکی پلاستیکی برای شاگردان مکتب میباشند وضع چوکی و تکیه گاه آن بار تفاع معینی تنظیم گردیده است شایستگی و پرازندگی دیگر این میز و چوکی در اینست که خیلی سبک و کم وزن بوده و خیلی کم لکه می بردارد.



تلفون هایی که نمره را بخاطر می آورد:

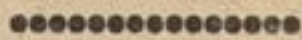


یک کمپنی جاپانی پنام (نیتسوکو) آله ساخته اند که نمرات مورد ضرورت را بیاد تلفون میدهد مدل (دس-۸) نوعی ازین آله است که بیست و هشت و ظیفه را میتواند

بخاطر بسپارد این آله دارای یازده علامت نمره تلفون است.

توسط این دستگاه با هر کدام از مشترکین تلفون که خواسته باشیم میتوانیم تماس بگیریم برای ارتباط پیدا کردن با تلفون طرف مقابل کفایت میکنند که یک تکه را فشار دهیم.

برای اینکه دستگاه نمره مورد ضرورت را بحافظه بسپارد لازمست تکه منحرك مخصوص آنرا با لای نمره که خواسته باشید بیاوریم.



سالانه پنجمه مو تر فیات ازبین میرود



ازبین رفتن این تعداد مو ترهای فیات مربوط به این نیست که تصادم

رخ میدهد بلکه راجع به نتایج کارهای تجربی فابریکه میباشد. سالانه پنجمه مو تر تیز رفتار مدل های مختلف در لابراتوار کمپنی فیات اینتا لوی ویران میشود تا نواقص کار و نقاط ضعیف را دریابند.

به اساس نتیجه گیری که ازین ویران نمودن برای انجنیران کارخانه فیات بدست می آید آنها عموماً صر ضعیف بودن طرح را درک نموده و در تقویه آن می کوشند.

توجه بیشتر در قسمت هایی که برای راننده خطر بیشتری دارد معطوف میشود.

تو صیف شیرین

شب روزی جو مہتاب جوانی
سپہ چنمی چو آب ز ندگانی
دوشکر چون عقیق آبداد
دوگیسو چون گنبد تاپ داده
نہک دارد لبش درخندہ پیوست
نہک شیرین نباشد وان او هست
شبی صدگسی فزون بیند بخواہش
نبیند کس شیبی چون آفتابش
رخش نسوین و بویش نیز نسوین
لبش شیرین و نامش نیز شیرین

(از داستان خسرو و شیرین اثر نظامی)

تکتہ بی از: خواجہ عبداللہ انصاری

یار باش و مار میباش گل باش و خار میباش -
یار نیک بہ کار نیک - یار بد بدتر از مار بد -
چون یار اہل است - کار سہل است - محبت
با اہل تابجان است و محبت با اہل تاب جان
است .

رباعی

صد سال در آہنم اگر سہل بود
آن آتش سوخته مرا سہل بود
با مردم نا اہل میادم صحبت
دوزخ بہ چہاں صحبت ناہل بود

گدا و مدغم

یکی خانہ خواجہ بی را بزد در
جو فرعون باد بزرگیش دو سر
لبش خشک از فقر و چشم از تعب تر
درین صبحگاہان کشیدی ز بست
کزین در زدن شد مرا گوشہا کر
برای رضای خدایتند داور
تو گفتی خیر شد ز مرگ برادر
ز فریاد او کوچہ صحرائ محشر
مگر خلق بہر شما بند تو کمر ؟
ترا عقل و منطق مگر رفتہ از سر ؟
بگیر آنچه دادند وز انصاف مگر
کم روده های تو خرمن بہ خنجر
بغریب مرد گدا همچو نندر
کہ از تشنگی همچو تی گشته لاغر
ز حال فقیران بیمار مضطر
چو تازہ میت کام تو از شہوشگر
چسان منطق و عقل نگریز از سر
اگر چہ فلک کردہ جیب تو پر ز
کہ آخر خرابست گناہ مستگر
کہ اگر دد ترا حال با من برابر

تہ هرگز برابر کہ با این قساوت
زمن باز ہا باد روزت سپہ تہر

محمد آصف فکرت

سحرکہ دوتا دست لوزان ولاغر
برآمد ز منزل یکی مرد فریبہ
ستادہ بدر دیدہ مرد فقیری
بگفتا مگر خواب دیدی کہ مارا
و دیگر برو در زدن را بیاموز
بگفتا کہ صاحب بندہ پول نانی
چو بشنیداین، خواجہ آشفته گردید
چو دیوی برآشفست چونانکہ گردید
کہ ای بیشعور ای گدای مزاحم
درین صبحگاہان نہ وقت گدایی است
برو کارکن، یانہ یک گوشہ بشین

گرت بار دیگر بر این در بیستم

چوزان نامسلمان چنسن دیدہ پاسخ
کہ آری کجا عقل و منطق کسی را
توای از خدا بیخبر خود چہ دانسی
چہ دانی کہ خون جگر میخورم من
دو روز است طفلان من نان ندارند
ترا رحم و ایمان برفته است از دل
ولیکن بدان ای کہ مست سروری
خدای آورد آن دمی راکہ بیستم



نگہ آہو

اگر اندیشہ کند طرز نگاہ او را
جوش حیرت مزہ سازد نگہ آہورا
ماہم از تاب و تب عشق بغود مینالیم
بر سر آتش اگر هست دمیدن مورا
غرض شوخی چہ دہد نالہ محروم اثر
تیغ بی جوہر ما کرد سفید ابرو را
بسکہ ننگ است فضای چمن از نالہ من
بزمین برگ گل از سایہ نہد پہلورا
سر نوشتم نتوان خواندم کرد تسلیم
تو ام جببہ خود ساختہ ام زانو را
خاک گردیدم و از طعن کسان وارستم
اخر انباشتم از خود دهن بدگو را
نبض دلم بطیش نالہ طراز نفس است
جنگ اگر نالہ بمضرب زند گیسو را
حال از نسبت رخسار تو مشکین بر شد
قرب خورشید بشب کرد مدد هندو را
صافی دیدہ و دل مانع نخجیر دولیست
بشت عینک بتفاوت برساند رو را
تا نظر می کنی از کسوت رنگ آزادیم
رنگ گل چند بزنجیر نشانند بو را
«بیدل» این عرصہ تماشاکند الفت نیست
سبزہ گرداشت ورود است دم آہورا
حضرت ابوالمعالی بیدل

فا لگیر

کندوی آفتاب بہ پہلو فتادہ بسود
ز بسور های نور زگردش گریختہ
در پشت سبزہ های لگد کوپ آسمان
گلبرگ های سرخ شفق تازہ ریختہ

تف بین پیر باد درآمد ز راه دو ر
بیچیدہ شال زرد خزان دابگر د نش
آنروز میہمان در خندان گو چہ بود
تابشونہد راز خود از فال روشش

درہر قدم کہ رفت درختی سلام گفت
ہر شاخہ دست خویش بسویش دراز کرد
اوردست های یک یک شان را کنار زد
چون کولبان نوای غربانہ ساز کرد

آنقدر خواند و خواند کہ مرغان شامگاہ
شب راز لابلای درختان صدا زدند
از بیم آن صدا بزمین ریخت بر گہا
گوی ہزار چلچلہ را در هوا زدند

شب همچو آبی از سر این برگہا گذشت
ہر برگ همچو پنجہ دستی بریدہ بود
ہر چند نقشی از کف این دستہا نخواند
کف بین باد طالع ہر برگ دیدہ بود
نادر پور



اینچه

نوشته : یوردان یوفکوف

پیشاپیش سوران خشن که چون گسگان گرسنه تاخت میکردند اینچه مردقوی هیکل و بیباک در حرکت بود. مردیکه نامش لوزه در دل هافکنده قدمش بهر جا که میرسید تباهی و بربادی تثار میکرد.

آنوقت هایکده دزدان و رهزنان که آنها را بنام «درخالی» و «گرجلی» یاد میکردند، دهات و قصبات را غارت میکردند و خرمن ها و خانه ها را طعمه حریق میساختند. مال و حیات همه بعلت تهاجم های بی دربی آنها به مغاطره افتاده بود. آنها مانند آب گل آلود و تپاه کن سیل از تپه ها سرازیر میشدند بصورت غیر منظم و وحشیانه بالای اسب های مست و دیوانه بالای دهکده ها تاخت و تاز می نمودند.

در آن لباس هایی می پوشیدند که قسمت های کمی از بدن شانرا می پوشانید. بازوها و سینه های شان برهنه بود، تنهایگان نسر شان جامه های قیمتی بتن میکردند که برندهای ضخیم داشتند و روی شان شانه تفنگ قدیمی که به توپ های کوچک شباهت داشت بنظر میرسید. کارد، ساپور، قه، پیش قبض و دیگر آلات چارجه با خود حمل میکردند.

آنها وقتی که به پاتین سرازیر شدند مرد و خاک زیادی به هوا بلند شد. منظره توفان هم از نظر شکل و هم از نگاه محتوی ایجاد شده بود. آنها هم مانند توفان مهیب و خطرناک بودند.

در سمت شمال، بالکان دوباره رنگ آبی خود را باز یافته بود. منظور از کوه بالکان است. مترجم هواخوب بود. بهار تازه فرا رسیده بود در دامنه های کوه برف ها ذوب شده بزمین فرورفته بود و در عوض گیاه اذول خاکبایریکی بیرون شده بدان می ماند که پارچه های مخمل سبز رنگ را در هر قسمت گسترده باندند تنها در فله کوه بعضی جاها سفیدی بنظر میرسید. سفیدی برف هاییکه هنوز آب نشده بودند. از میان درختان جنگل یک ستون باریک دود به هوا بلند شده بود، این دود علامتی بود برای مردم قریه، آنها بادیکن این دود که چو پ شکان ایجاد کرده بودند می فهمیدند که بزودی رهزنان به ده حمله میکنند، آنها از قریه فرار میکردند تا هنگام تهاجم دزدان اقلا جان خود را حفظ کرده باشند، زیرا گرجلی ها به هیچکس رحم نمی کردند.

آنها نزدیک قریه رسیده بودند و هنوز «اینچه» سر کرده شان امر حمله را نداده بود، او بر پشت اسب سفید خود نشسته بود اندکی از تفریب و بیبوی خود جلو افتاده بود، او با نگاه های نفرت آلودی بزمین نگاه میکرد. زمین خشک و بدون حاصل بود، آنرا قلبه نکرده بودند. صرف بعضی حصه ها علف داشت، در آن قسمت حتی آواز پرندگان هم بگوش نمیرسید، اینچه در بالای اسب قریه خود سرش را اندکی بزمین خم کرده بگورفت، شبی را بغاطس آورد که آواز های وحشتناک گرجلی ها را از عقب می شنید، او عقب نگاه میکرد و میدید که باچه شور و شعف و حیثانه ای دار و دسته اش

روزی رد بغاطر می آورد که با کارافه ایر دزدیکی (ژرنا) بر خورده بود آنوقت گرجلی ها قریه را محاصره کرده بودند و ازین سبب یکده از مردمان قریه یا برای دفاع از خود یا از ترس جان به بیابان های اطراف بر آمده بودند.

کارافیز از دور بطرف خانه های قشنگ ملاکن قریه میدید، خیلی عصبی و در عین حال مردود بود، نمیدانست چه کند، به قریه داخل شود ... ؟

جرات اینکار را نداشت زیرا خیلی برایش گران تمام میشد، در همین لحظه اینچه بادو سه صد نفر مسلحشور همراه خود به آنجا رسیده بود، همه بر اسب های تیز کام سوار بودند، آنوقت اینچه هنوز خیلی جوان بود، او بطرف کارافیز دیده نگاه می کرد به قریه انداخت، بدون اینکه فکر کرده باشد گرفت، با همه دوستانش بطرف سرامبول حرکت کرد، گرجلی ها با اسب های تیز کام خود بطرف قریه میسروند و تیر اندازی مینمودند.

اینچه سه مرتبه بطرف سرامبول پیش رفت و عقب نشینی کرد، زمین زیر سم اسب او و میله زید، ابری از گرد و خاک به اثر تاخت و تاز سواران تشکیل شده بود، اینچه خسته شده بود، چنانچه میدرخشید، او دو باره نزدیک کارافیز برگشت، از روی خشم خندیده بعقب نگاه کرد، این تلاش های دیوانه وارش هیچ سودی نبخشیده بود، در میان خساک و گرد و دود باروت اجساد گرجلی ها بیکه کشته شده بودند هر طرف افتاده بود دو اسب های بی صاحب اینظر و آنظر فسر گردان بودند، گرجلی ها دیگر فریاد نمی کردند همچنان شیثانها (مردم قریه را به همین نام یاد میکردند) از تیر اندازی با لای دزدان باز ایستادند و نسبتا وضع آرام تر شد و خاک موشی جای سرو صدا را گرفت اینچه با آواز بلند میگفت:

خیمه اینچه را در یک بلندی افراشته، اینچه بداخل خیمه خود رفت و دیگران هم خیمه های خود را نزدیک هم بزمین محکم کرده بودند دور هم جمع شده به صحبت پرداختند. یکی از آنها حرف میزد و دیگران گوش میدادند، آنها درباره اینچه کم میزدند، اینچه را مانند سابق دوست نداشتند، میگفتند این آدم تغییر کرده و مثل سابق نیست، دایما خاموش متفکر و عصبی بنظر می رسد.

درین بهار از وقتیکه اینچه دوباره شفا یافته و زخم کاری سینه اش التیام یافته بود، همه با وحشت و هراس دوباره زنده شدن او را به همدیگر قصه میکردند، گرجلی های دیگری که شامل دسته اش نبودند و دوستانش بدیدن او می آمدند ولی آدم های او و دیگران را کمتر راه میدادند و میگفتند اینچه کسی را نمی پذیرد، او حوصله ندارد کسی به احوالپرسی اش برود، هیچکس نمیدانست که در آن لحظات اینچه به چه چیزی فکر میکند گرجلی ها گرد هم جمع شده بودند و چیزهای درباره اینچه میگفتند، کم کم همه جا در تاریکی شب غرق شد، چند جا آتش افروخته بودند، جنگل تاریک تراز همه جا بنظر میرسید در اطراف آتش سایه های آنها در حرکت بود، صدای خش خش از یک گوشه شنیده میشد، یکی از دزدان شمشیر خود را تیز میکرد ستاره ها در آسمان روشتتر بنظر میرسیدند، مثل اینکه ستاره ها هم میترسیدند و بطرف زمین چشمک میزدند. اینچه مانند چند روز اخیر خود را در خیمه اش زندانی کرده بود، او بالای بستری که از پوست گوسفند ساخته شده بود دراز کشیده و بفکر فرو رفته بود. افکارش متوجه شانزده سال قبل شده بود آن

عین طور است .. اگر سبب میخواستی باید شاخچه آنرا بشکنی آدم های اینچه یکی از اهالی قریه را که برای آبیاری زمین های خود بیرون شده بود بگیر کردند. آن مرد بیچاره از ترس خود را به پای اینچه انداخت و امان خواست، او مرتب دست و پا من اینچه را می بوسید، اینچه وقتی که او را دید خوشحال شد ولی این خوشحالی را برو ز نداد و در برابر آن مرد همچنان خشن باقیمانده فهمید که وجود این مرد خیلی پدش میخورد از او میتوانست استفاده شایانی بنماید. این مرد میتوانست در شب نقرات اینچه را بقریه رهنمایی کند.

آن شب پنجاه نفر از گرجلی ها انتخاب شدند تا با (رهنما) بداخل سرامبول بروند، رهنما آنها را خوب رهنمایی کرد، در لحظات کوتاهی تمام پیره دار های قریه کشته شدند، بدون اینکه صدایی ایجاد شود و بعضی آنها سبب گرجلی ها نفر های خود را ایستاده کردند. از طریق قسمت تصرف شده قریه ایچه باقیه

گرجلی ها داخل شد، کارد فیز هم با آنها بود. بالای قلعه کوه ز هره بر تنگ سرخ میدرخشید. در کوه های دهکده آواز سم اسپان دیوانه و وحشی اینچه و همرا ها نش شنیده میشد، در آن لحظه کسی قادر نبود جلو آنها را بگیرد یا به مقابله با ایشان بر خیزد، گرجلی ها مغرورانه بالای اسب های خود نشسته بودند و شمشیر های برهنه بدست های شان بود.

با وجود نا فلگیر شدن مردان قریه با تفنگ های خود بمقابله پرداختند، و لی وضع شان خود نبود، اولتر از همه بکدام طرف فر میگردند ... ؟ دشمن در میان شان رخنه کرده بود، آنها نمیدانستند چه کنند، فرار کنند یا در خانه های خود پنهان شوند؟ .. زنان و اطفال متو خش و هراسان از پنجره ها نگاه میکردند، گرجلی ها گران گرسنه ای را مانند بودند که در میان ر می افتاده باشند، هر چیزی را که بدست می آوردند تصاحب میکردند. بعد از آنکه آخرین فیهای گسازیکه موفق شده بودند بطرف بیابان فرار کنند بیابان رسید همه جارا دوباره خاموشی فراگرفت، خاک موشی مرگبار و اندوه آلودی که خیلی زجر دهنده بود.

دزدان به آرامی خانه های زیبارا تماشا میکردند، خانه ها تیرا که دیوار های بلند و دروازه های بزرگی داشتند. گر جلی ها از اسب های خود فرود آمده به چپا ل آغاز کردند، زنان بیخ میزدند و اطفال شروع کردند به گریه و زاری، چند خانه را آتش زده بودند که دودی از آن برخاسته بود در همین لحظات آتخاب هم طلوع کرد و منظره سوختن خانه ها بوضاحت بیشتر دیده میشد، اینچه همراهان خود را بحال خودشان گذاشته خودش بالاتر در یک محل مناسب یعنی بغا نه بانجو (خان) رفته به خوردن و نوشیدن آ کرد، تمام ذخایر شراب قریه برای فسر نشانیدن عطش دزدان آورده شده بود، این یگانه آرزوی اینچه بود.

دوشیز گان رنگ بریده باترس زاید الوصلی مشغول خدمتگراری بودند، وقتی که برای اینچه شراب میریختند لرزش دستان سفید و ظریف شان بوضاحت احساس میشد و این مطلب از چشمان تیز بین اینچه مغفی نمی مانده و از دیدن این وضع لذت می برد. صدای گریه و جیغ اطفال و زنان همچنان بگوش میرسید بلکه های خون در همه جا مشاهده میشد، قهقهه شادمانی اینچه در میان سایر آواز های کم میشد، در آن لحظه خیلی مشکل بود کسی باوی تماس بگیرد و مزاحش شود.

اینچه رفعا متوجه لباس های خود میشود، لباس او خون آلود و پاره پاره است، فورا امر میکند لباس جدیدی برایش بیآورند، در یک چشم بهم زدن مجرب ترین خیاط دهکده حاضر میشود و از پارچه های ابریشمی برایش لباس میدوزد. اینچه اسمش را می پرسد: (نام تمام)



یوردان یوفکوف

درباره نویسنده داستان

«اینک موقع آن میسر شد تا چندمین داستان قصه نویس بزرگ بلغاری را به خوانندگان عزیز زودتون تقدیم نمایم، چهار پنج سال پیش وقتی که مشغول خواندن آثار نویسندگان بلغاری بودم با آثار یوفکوف آشنا شدم و در همان وقت داستان «بالای سیم های او را بنام «عجی سبیده» برای زودتون ترجمه نمودم. اتفاقاً یکی دو سال بعد تراز من یک مترجم ایرانی هم مو قعی که چند اثر یوفکوف را ترجمه کرد، نام «عجی سبیده» را برای داستان «بالای سیم های او» و «بورژوا» که از داستان های خوب این نویسنده است، ذریعه نگارنده ترجمه و از طریق زودتون تقدیم علاقمندان قصه های بلغاری گردید.

ضمن تقدیم این داستان یوفکوف، خلاصه مطالبی را در مورد خود نویسنده تقدیم میکنم که دیگران درباره او نوشته اند. مترجم» یوفکوف نویسنده ایست که با گذشت زمان کیفیت آثارش از بین نرفته، گرچه بعضی منتقدین گوشه های از آثارش را بیاد انتقاد گرفته اند ولی باز هم نمیتوان مهارت او را در ترسیم تصاویری از زندگی مردم بخصوص طبقات تحت فشار نادیده گرفت.

یوفکوف در آثار خود زندگی مردم را بصورت حقیقی و در بالای جملات بسیار ساده و عام فهم تشریح میکند، او در آثارش علاوه از نمایاندن دردها و رنج های طبقه محروم به تشریح زیبایی های طبیعت و خصایل آدم ها پرداخته و فخر و جمل را محکوم میکند. از همین سبب میگویند که در آثار یوفکوف خواننده خود را در آنسو سفیر بخصوصی می یابد. آثار او نشان میدهد که تاجه اندازه او در میان مردم بوده از خصوصیات زندگی طبقات پائین اجتماع آگاهی داشته است که بدین گونه لحظات حساس زندگی آدم ها را بشکل استادانه در قصه های خود مطرح نموده است.

ضمن گفتگوی با پرو نیسور کازانجیف یوفکوف چنین گفته است: «قصه حقیقی آن نیست که نویسنده در تمام اوقات خودش وادر جلو خواننده داشته باشد و با او حرف بزند و همه چیز را از زبان خود تشریح نماید، بلکه نویسنده وظیفه دارد فقط پرده را از جلو دیده های خواننده کنار بزند و بعد مثل تیاتری او را با یک گوشه ای از برخورد ها و حادثات زندگی آدم ها رو برو کند. نوشتن این شکل قصه اندک مشکل تر است ولی کامل تر می باشد. من خودم بسیار گوشیدم تا به همین شیوه داستان بنویسم».

این کلمات یوفکوف می توانست خواننده را همراه کند، مثل اینکه نویسنده میخواست یک اصول ابسترتک و ابجکتویزم را بکار برده شخصیت خود را در عقب قصه پنهان کند، یعنی از روابط مستقیم نویسنده و خواننده کناره گیری کرده خواننده را با حادثه مواجه میسازد. در اینجا سوالی درباره قوه تخیل یا کمپوزیسیون برای موجود نبودن مؤلف یا نویسنده پیدا میشود، میتوان چندین قصه یوفکوف را که به این شیوه نوشته شده نشان داد. مثلاً قصه «عجی سبیده» او، (این قصه قبلاً

در زودتون نشر شده مترجم) درین قصه نویسنده خواسته است فقط پرده را از روی یک جریان بردارد و گوشه کوچکی از زندگی آدمی را نشان بدهد. بعد خواننده خودش به تنهایی حوادث را تعقیب میکند، و این حوادث را بساوار میکند، زیرا خواننده خود را در وسط جریان می یابد، یعنی درین آثار خواننده بموضع نویسنده خود را در قصه می یابد. یوفکوف میگوید: «همیشه چیز های را که دیده ام بحافظه سپرده در مواقع بخصوص آنرا دوباره تقدیم کرده ام، هیچوقت چیزی را ننوشتام که درباره آن یا از طریق دیدن یا شنیدن قبلاً معلوماتی حاصل نکرده باشم. من تقریباً سی سال از عمرم را در دهات سپری کردم و درین مدت با مردم آشنا شدم و به خصوصیات شان پی بردم، خودم اصلاً در یک دهکده کوچک بدنیا آمدم».

اولین اثر خود را یوفکوف در زادگاهش «ژراونه» بوجود آورد. ازین دهکده در آثار خود زیاد نام برده است. دوران طفولیت و جوانی یوردان یوفکوف در قریه ژراونه بین سالهای ۱۸۸۷-۱۸۹۶ سپری شد، در همانجا تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را هم بی پایان رساند. بعد مدتی به جاهای دیگر رفت ولی در سالهای آخر زندگی باز هم به همان قریه بازگشت تا جلد دوم قصه های بالقان را تکمیل کند.

یکی از عواملی که برای یوفکوف در کار قصه نویسی موفقیت آورد، آشنایی بسیار عمیق او به خصوصی ترین خصوصیات مردمی بود که در قصه هایش دوباره جان میگرفتند. اولین قصه او «ظلم چوپان» نام دارد که در سال ۱۹۱۵ نوشته شده، باقی آثار خود را در جاهای مختلف و از جمله در شهر بخارست نوشته است.

اشتراک او در جنگ ها و اجرای وظیفه بحیث معلم دهکده ساحه دید و تجربه او را وسیع ساخت، او در جریان جنگ های بالقان قصه های دلچسپی که ازین جنگها مایه میگرفت برشته تحریر درآورد، بین سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۸ مجموعه قصه های خود را در سه جلد بقیه در صفحه ۵۸



انها
سرخ
سم
نش
بود
ن
های
هنه
قریه با
لس
سدا
میان
چه
پنهان
راسان
مگرگان
ر من
آوردند
بیرهای
ان قوار
اموشی
بودی که
تا شا
بلند
ر جلی
نیاول
شروع
آتش
در همین
سوختن
۱ پنجه
شته
یفا نه
ن آ
ر
ای
الوصفی
ی اینجه
و ظریف
قلب از
ا نه
صدای
بگوش
مشاهده
بان سایر
نی مشکل
مزاحمش
میشود،
فورا
رند ،
اطدهکده
برایش
سد:

دسترگو تماشا

شاعره! مه ستا په ښکلا د سترگو راڅخه چه يا ده گرو ژبا د سترگو چه په نغرويي درنه اوښکي هيري کړي دومره خومه گيزه شيدا سترگو دسترگو وړ په خو به گرځي نهر لږ خوز ده گره استغنا دسترگو لږ خو پښتون او پښتني ياد وه خو به مشغول يي په تنا د سترگو په تش کتو چه ور نه سترگي وځي هلته به خو مره وي خطا د سترگو واږه رښتيا کوم قيامت جوړ وي طوفان دسترگو که ادا د سترگو که يوځل وځي شوي داو ښکو ځني بيا به هلته کي و تما شا دسترگو هلته خو او ښکي لا اورنگ ياد وي تاته و ر غلي ده سو دا د سترگو دوست»

دحسین انتخاب

هغه زړه چه ستا دعشق په اور کيابدی که مرهم ور باندی کيږدی ډير لوبادی حجابو نه له اغيارو منا سب دی د يا را نو په يازي کښي څه حجابدی يي له تا چه ښا يسته وي بي حساب په هغو کي هم ستا حسن انتخابدی لکه گل چه تر آفتاب پوري خجل وي دغه هسي ستا تر منځ پوري آفتابدی دا د ميو څه مستي او سرځي نه ده تڼخ دسترگو يي په وينوکي غرقابدی زه رحمان به څه خواب کومه يارته وژ و نه پوته د مرو څه خوابدی «رحمان بابا»

لنډی

چه بلبلان پري څپه کيږي خزانه تا په باغ کي شه ليدلی دینه اول مي نه خوږه ځلو نه اوس په تالا باغچوکي پاني لټومه بلبله ژر شه ديدن وکړه خزان ظالم دی زړوي ښايسته گلونه بلبل به خدای په گلوه وکړي باغوانه ستا ټپلگري نيت می ټپل وږينه

دلويديځ ادب

هديره!

ای هد پری! ستا په قلمرو کي خو مره چوپه چوپتيا ده. ستا دزيرو او وچو وښو لاندی تراوښخي واړه او زاړه خومره آرامه او گراږبرانه دی. داسی ویده دی چه دخپلو دوستانو، آشنا يانو او پردو تک راتک هم عفو له درانده خو به نشي راوښتولی.

کله چه دغرمی سوډ لمر د آسمان له زړه نه رڼا خپره کړي، کله چه شين پسرلی لمن راټولوی او تيريري او هرځای له عطر او خوشبو يي نه ډک کړي، کله چه اوربڅ گراډ گراډ په آسمان کي دتلو تکل وکړي اوسپار پخپلو زړه را ښکو ونکو پلو شو دورځي زيری وکړي، نو ستا دتورو د يوالونوبه سينه کي لا هماغه شان سکوت حکم فرماوي، يوازی زړی جښتی ونی چه له ديوال نه يي سر دا بهر کړي دی هغه ونه چه په خاتکو او ښاخو نو يي دغم اووير پرڅه پرته ده، مگر ميوه يي گراډی او صبر ښی.

«دمولدا لين له آثارو څخه»

دگلور سترگو

ساده حسن

په شکیلدی گريوان زانکي جری زلفی پريشانی دهموسی په شانته سترگي يي دنظر دښکار له ويري له ښووي دگور ودانی اورې خوار مان چه ذکر وروځو باتور يي دتندی په چکس ناست دی خوله سپين غاښونه دردی خود قدر بازاروران دی مورتي ژبه په خوله کښي په پښتوکوي خبری زنگ وهلې سپين چارگل يي هسي زيب کوي په پوزه ښکلی ژنه يي مڼه ده پری پرته دخواری دوره په زاړه خادرکښي نغښتی دښکلاؤ پرېشته ده دمزدوری ابي لور ده پلوشه جوړه دنور ده دخوارحسن ترانه ده ښه رنگينه افسانه ده

شوی دخوارحسن ليدو ته دجهان سترگي حيرانی دسپين مخ په ورشو گرځي وارخطا اوس گردانی دی داوښکو ملغلری نا بينياز ته ارزانس وړخندی ښکار دپاره خوړی دژونو غښالاتی دآهو نو قافلی يي په سپيرو شونډو وروانسی په پښتو ورسره گاندی زرنازونه ادا گانسی ننداری ته يي دريدلی په حيرت کښي دی ښاريانی وځي شونډی يي په غم دی هم دگل په شان خندانی ځای لری دژبه په عرش کښي په غمزو کړي غزاگانی ساده حسن ته يي پسخبري په ازم کي ښاييریانی په رښتيا چه دا خبری به حافظ دی ډيري گرانی

نورالله حافظ

دښکلو دیدار

چه نظر گرم دخو بانو و رخسارته آئينی غو لندي حيران شم ودي کارته صافه نه ده آئينه د هغو زړونو چه حيران نشي دښکلو وديدار ته له وريځ تر اوبو ډير کانی وږيري څه اميد دی د خو بانو وړ يبارته که له غمه يي زړگسي دوه نيمه وچوي نه نیسي دمهر سير و ذوالفقارته چه نه وينی وفا په رنگ و بسوی کښي زړکه څکه مينه نه کړي وگلزارته چه يي صبر وزهد گواښ ته وړاندی نشي لدی حب دښکلو ځان گواښی گزارته په لباس دښکلو مه غوليره حميده هيش بهار ختونه نه وزي بازار ته

حميد مومند

دسترگو گزار

رانه واخلي هغه دم اختيار د سترگو چه د يار سره يوه شی لار د سترگو چه په ما کله کوي گزار د سترگو زه او يار چه کله کي وگفتار دسترگو يم پوه شوی ستا په ډاگر دار دسترگو دچا سترگسي چه زخمی کړي خار دسترگو ویش اووای ذکرې ټوله شيبه بيمار دسترگو چه می وليده دا ستا سنگار د سترگو دسترگي می څکه خو ښی نشوی

ملنگيار ته دی په څه بر نهوی سترگي ورته تا ښودلی دار مدار د سترگو

ملنگيار

دسترگو په ست می قسم

چه پسر لي په مو سيد و ښکاري بيا له په سر گلو نه بيا را غلل بيا له ډگل شوه دشينم نه ډکه دتر گس سترگو په ست می قسم زور د گلا نو شو آشنا با شه بيا له زما شوه د تکهت نه ډکه

ښکلی خوانی په و پښيدو ښکاري دزړه دفتر په خوړ پدو ښکاري داغ د لاله په دو بيد و ښکاري بيا له له ما په کړيد و ښکاري سترگي زما په مريدو ښکاري نشه زما په کميد و ښکاري

خړ يدار کم شو دهمزه ډير شو گلان په دوپيد و په رژيد و ښکاري

همزه



ده مندان خارسان

تینالوئز ستاره سکسی فرانسه



تینا لوئز در صحنه از فیلم اخیرش

تینا لوئز ستاره زیبا و سکسی فرانسه سکسرایگان راه مو فقیه خود در سینما میداند، او که از زیبایی و جذابیت فراوانی برخوردار



تینا لوئز

است و اندک شباهتی هم به الیزابت تیلر دارد اخیراً قرار داد بازی در چند فیلم را با رژیسوران بسته است در تمام این فیلم‌ها او قسماً در صحنه‌هایی ظاهر می‌شود که صرف جنبه تجارتمندی فیلم بحساب رفته جز سکس چیزی دیگری در آن نیست، حال که بسیاری از ستاره‌های سکسی غرب پیر شده اند فرصت مناسبی برای عرض وجود کردن تینالوئز طنساز بمیان آمده است.

ایرنا ستاره زیبای شوروی در فیلم...

سینمای اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۰ بکابل آمد تا نقش عمده خود را در فیلم «ماموریت در کابل» ایفا کند، در فیلم مذکور وی نقش (مارینا) را موفقانه بازی نمود.

این هنرمند محبوب در مکتب هنری تیاتر ما سکو «گورکی» تحصیلات خود را بپایان رسانیده و در فیلم‌های معروف از قبیل (پرند آبی) اثر چخوف «شوهرا ایده آل» اثر اسکا ر وایلد و (سه خواهر) اثر چخوف نقش‌های برآزنده داشت.

همچنان در فیلم‌های اندری رولوف در ماسکو قدم می‌زنم کاکا و انیا و غیره نقش‌های داشته شهرت و محبوبیت فراوانی کسب کرده است.



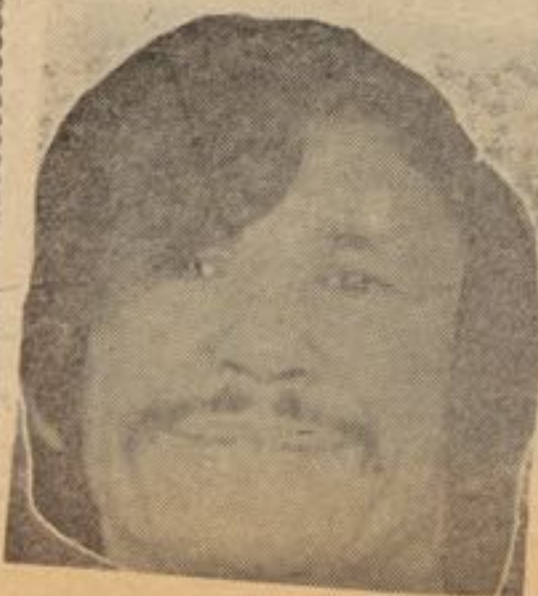
ایرنا میرو شینی چنگه

ایرنا میرو شینی چنگه ستاره زیبای



دوستاره شوروی که در فیلم «ماموریت در کابل» نقش داشتند

برنسون و فیلم‌های وسترن



چارلز برنسون هنرمند پو لساز

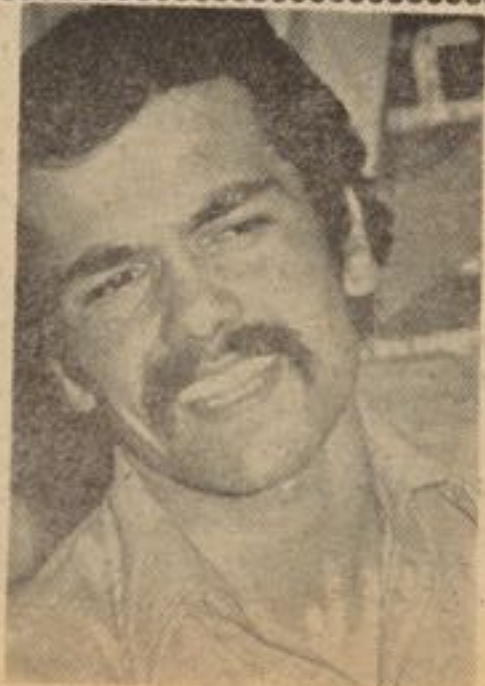
امریکائی اخیراً تصمیم گرفته است در فیلم‌های وسترن هم بازی کند. این هنرمند که درین او اواخر به شهرت رسیده امروز از جمله پو لسازترین هنرمندان هالیوود بشمار می‌رود، بپینیم برنسون در فیلم‌های وسترن چه خواهد کرد.

نمایشنامه دیگری در سرکزی کلتوری امریکا

مرکز کلتوری امریکا در کابل بزودی نمایشنامه دیگری تقدیم خواهد کرد. این نمایشنامه اثر نیل سایمن نویسنده امریکایی است.

دایر کتر نمایشنامه «جان الی» است که در چنگال مورفین، راهم‌رزی کرده بود. درین نمایشنامه مشعل هنریار - محبوبه جباری - حشمت

امید نور گس گلچین و رحمت‌الله قدیری حصه دارند.



تسخیر ناپدید

- تشکر که از من فرار نکردی .
- پدر و مادرم ترادعوت کردند که بیانی .
آنها به ده رفتند . من از موقعیت استفاده کرده
میخواهم به تنهایی باتوصیحت کنم . بنشین .
اوشنل و کاسکیت خود را کشیده و یک چوکی
به میز نزدیک کرد .
پدر و مادرم میخواهند که من باتوعروسی
کنم . تو عاقلانه رفتار کنی .
توانا را با پیشش هاتو حقه های خود به
گردانگشت هایت چرخاندی .
آنها به نوشته روزنامه های که تو برای
آنها می آوردی ، باور میکنند . ولی تو اینرا
بفهم که من هیچگاه زن تو نخواهم شد . قبل
از این من گمان نمی کردم و حتی تصور کرده
نمی توانستم که یک انسان از انسان دیگری
طوری متنفر شود ، مثل که من از تو تنفر دارم .
- گوش کن ، بگذار من به المانی حرف بزنم .
توبه قدر کافی لسان المانی را میفهمی و توجیز
های را که میگویم خواهی فهمید .
- من المانی میفهمم . زیرا آتورا تدریس
کرده ام . من دو سال مربی دودختر کوچک
در شیر شتوت کار می کردم .
هانس به لسان المانی آمد ولی اینست
همچنان به فرانسوی ادامه داد .
- من تنها ترا دوست دارم ، بلکه به وجود
تو افتخار میکنم . من به رفتار و فرهنگ تو
افتخار میکنم من به تو احترام میگذارم . در تو
چیزی نبفته است که برای من غیر قابل درک
است . آه من میفهمم که تو حالی نمیخواهی
با من عروسی کنی ، حتی اگر امکانیت آنها موجود
باشد اما آخری بر که مرد .

انیت بیخودانه بلایش فریاد زد .
- حق نداری اسم او را به زبان بیاوری .
تنها همین کفایت نمیکرد !
- من تنها میخواستم همدردی خود را نسبت
اینکه او
- بپر حمانه توسط زندان بانان المانی
تیرباران شده .
- ممکن است با گذشت زمان زخم تو التیام
پذیرد و مرگ او کمتر ترا رنج بدهد .
میفهمی وقتیکه انسانی میمیرد که تو او را
دوست داری ، تصور میکنی که ضایعه را تحمل
نخواهی کرد اما با گذشت زمان فراموش میشود
و بر علاوه اینها آیا فکر نمیکنی که طفل توبه
پدر احتیاج دارد ؟
- فرض میکنم اگر کسی دیگری را هم دوست
نمیداشتم . آیا تو تصور میکنی من این را که
تویک المانی و من فرانسوی هستم میتوانستم
فراموش کنم ؟ اگر تو گودن نبودی ، مثلیکه
تنها المانی نمیتواند گودن باشند ، اینسرا
میفهمی که این طفل برای من رنج ابدی
خواهد بود .
فکرمیکنی من هیچ آشنا و دوست ندارم ؟
چطور من میتوانم بطرف آنها نگاه کنم ، منی که
طفلی از یک سرباز المانی هست ؟
من از تو راجع به یک چیزی خواهش میکنم :
مرا با رسوائی ام تنها بگذار . بنام خدا برو
برو و هیچگاه باز نگرد .
- آخرین طفل . طفل من هم است . من
اورا میخواهم .
انیت با تعجب چنج کشید تو؟ طفل تو که
در حالت مستی حیوانی نطفه اش بسته شده؟
- تومیفهمی ، من احساس افتخار و سعادت
میکم . وقتی شنیدم که توظفلی بدنیا میآوری
من همانجا فهمیدم که ترا دوست دارم . آنقدر

این موضوع ناگهانی بود که در اول باورم نمیشد .
آیا راستی تومیفهمی ؟ این طفل همه چیز من
در جهان است . نمیدانم چگونه برایت توضیح
بدهم . این طفل طوری به دل و جانم جای گرفته
که خودم نیز نمیفهمم .
انیت با دقت بطرف او نگاه کرد و چشمهایش
بطور نا مانوس درخشید . مثل اینکه پیروز
شده باشد . و خنده کوتاه کرد .
- نمیفهمم که کدام یک در من قویتر است .
نفرت از حیوانیت المانیها و یا تنفر از احساساتی
بودن آنها .
هانس مثل اینکه انیت را شنیده باشد .
- من تمام وقت تنها راجع به طفل فکرمیکنم .
- تومیقن هستی که او پسر خواهد بود ؟
- من میفهمم که او پسر خواهد بود . دلم
میخواهد او را به آغوش بگیرم . من میخواهم
خودم به او راه رفتن را یاد بدهم و وقتیکه
بزرگتر شود تمام چیزهای را که خودم یاد دارم
به او یاد بدهم داد . اسپ سواری را به او یاد
میدهم تیراندازی را به او یاد میدهم . در دریاچه
او یاد میدهم من خوشبخت ترین پدری روی
زمین خواهم بود .
انیت لاجوانه بانگاه های سرد و خصمانه
بطرف او نگاه کرد . خطوط چهره اش متشنج
و خشن بود . فکر ترسناکی به مغزش پیدا و
ترکیب شد .
هانس تبسم کرد . یک تبسم تسلیم کننده .
- وقتی ببینی که من پسرم را سخت
دوست دارم . آنگاه تونیز مرا دوست خواهی
داشت و من برای تو فتنمگ شوهری خوبی
خواهم بود .
انیت خاموش بود . و تنها همانطور عبوس
و دقیقانه بطرف هانس نگاه میکرد . هانس
ادامه داد .
- آیا پیش تویک کلمه محبت آمیز برای
من پیدا نمیشود ؟
انیت یکبار مشتعل شد و دستهای خود را
محکم با هم سائید .
- بگذار از من نفرت کنند . اما من هیچگاه
کاری نخواهم کرد که خودم از خود نفرت داشته
باشم . تودشمن من هستی و برای همیشه
دشمن باقی خواهی ماند . تنها میخواهم
تا روزی زنده باشم که فرانسو رادو باره آزاد
ببینم . این روز را میبرد . بگذار بعد از
یکسال ، بعد از دو سال ، شاید بعد از سه سال
اما فرامیرسد . دیگرها هر چه دل شان میخواهد
میتوانند بکنند ، اما من هیچگاه با آنها تیکه
میهمم را به قید اسارت در آوردن آشتی نخواهم
کرد . من از تو و طفلیکه از تو در بطن دارم متنفرم .
بلی ماشکست خوردیم ، اما این آن معنی را
ندارد که تسلیم شده ایم و تو اینرا بعد خواهی
فهمید . حالا برو . من تصمیم محکمی گرفته ام
و هیچ قوه در جهان نمیتواند مرا از تصمیم ام
باز گرداند .
هانس دودقیقه خاموش ماند .
- توبیش داکتر رفتی ؟ تمام مصرف را من
بگردن میگیرم .
- توجه میگوئی ، فکرمیکنی ما میخواهیم این
رسوائی خود را در تمام دهکده پراکنده کنیم ؟
مادرم تمام احتیاجات مرا فروغ میسازد .
- اگر تولد طفل طبیعی نباشد ؟
- وجه میشود اگر توبه کاری که کار نداری
مداخله کنی ؟
هانس آه کشیده و از چوکی بلند شد . او
برآمد و دروازه را از عقب خود بسته کرد .

انیت او را از کلکین ناوقتی که داخل کوره
راهی شد که به جاده منتهی میشد تعقیب کرد .
انیت ناگهان بایک خشم شدید درونی درک
کرد ، که بعضی از کلمات که بین آنها رد و بدل
شد در روح او احساس را بیدار کرد که قبلا
برایش ناآشنا بود . و با ناامیدی فریاد زد .
- پروردگارا! پروردگارا! بمن قوت ببخش .
سگ پیری که سالها بود در مزرعه زندگی
میکرد ، بطرف هانس برید و خشمگینانه
پارس کرد . هانس چند ماه سعی کرد تا
سگ را با خود عادت دهد ، اما تمام زحماتش
بفایده بود . وقتی او خواست بالایش دست
بکشد ، سگ عقب بریده و دندانهایش را به
اونشان داد . هانس از اینکه انیت او را رانده
بود ، با غضب بالای سگ حمله برده و بالگرد
اورا چند قدم دور پرتاب کرد . سگ عوعو کنان
در حالیکه میناله در بین بوته ها فرار کرد .
انیت فریاد زد- حیوان ! همه دروغ . همه
فریب ! و من با خوش باوری خود گمبشود
بالایش دل بسوزانم .
به دیوار نزدیک دروازه آینه ای آویخته
بود . انیت بطرف آینه پیشرفت و خود را راست
کرده و به تصویر خود لبخند زد . اما لبخندش
شبه دهن گچی کینه توزانه بود .
ماه مارچ بود . درفشه سواسون فعالیت
جوشان آغاز گردیده بود . شایعات بسیار
بخش میشد .
یک قسمت از عساکر برای اعزام آماده بودند .
اما کجاتش سربازان راجع به آن می توانستند
پیشگویی کنند . بعضی میگفتند که وقت حمله
به انگلستان فرارسیده ، دیگرها فکر میکردند
که آنها را به بالقان میفرستند ، و راجع به
او کرائین نیز صحبت میکردند .
در تمام این مدت هانس بسیار مصروف
بود . تنها بعد از دو هفته او توانست به فارم
برود .
روزی سرد و برف آلود بود . باران نم نم میبارید .
اما بنظر میرسد که باران به زودی به برف
تبدیل شده و باد تکه های برف را برقص خواهد
آورد . همه جانیره و غم انگیز بود .
وقتی هانس داخل اطاق شد مادرم پیریه
فریاد زد .
- بالاخره ! ما فکر کردیم تومردی .
- زود تر نتوانستم بیایم . هر روز انتظار
امرا عزام را داریم و معلوم نیست چه وقت
امر میشود .
- امروز صبح طفل تولد شد . پسر .
قلب هانس از توفان خوشی به سختی تپیدن
گرفت . هانس بطرف پیروز برید . اورا سخت
در آغوش گرفته ، رخسار هایش را غرق بوسه
ساخت .
روز جمعه تولد شده خوشبخت خواهد بود .
- پس حالیک بوظل شامین باز میکنم .
انیت چطور است ؟
- خوب ، آنقدر خوب که میتوان خود را بجای
او احساس کرد . وضع حمل آسان بود . در دواز
شب آغاز شد و ساعت پنج طفل بدنی آمد .
فارم پیر نزدیک بغاری نشسته و بیب میگفت .
او آرام تبسم میکرد و از خوشی هانس خود را
فراموش کرده بود . او گفت :
- با همه چنین اتفاق میفتد ، وقتی برای
دفعه اول صاحب طفل میشود .
مادرم پیریه علاوه کرد .
- موهای طفلك روشن و پر پشت مانند تو
است . اما چشمهایش آسمانی است . بچه به
این مقبولی بار اول است که میبینم . مثل پدرش
خواهد بود .
بقیه در صفحه ۵۶



ژوندون

حادثه در نیمه شب

خلاصه از آنچه گذشت
لی دختر زیبای است که مادرش را از دست داده و تنها بپدرش که معلم تاریخ است زندگی مینماید در رخصتی تابستانی نظریه خواهش عمه بزرگش نزد او می رود . در آنجا مرد تنومندی را مشاهده مینماید و در خلا عاشقش میشود . بعد از چندی برید فورد لارینس از راه می رسد و به لی ابراز علاقه میکند . اوضاع قصر میبیم و مشکوک است و کارهای اسرارآمیز در آنجا صورت میگیرد . آوازه های عجیبی در نیمه شب بگوش میرسد . آن مرد قوی هکل لی را زیر نظر دارد . و تحقیق میکند . بالاخره عمه بزرگ در اثر مریضی قبلی که دارد چشم از جهان میبوشد . برید فورد لارینس میخواهد بکامک دوشیزه تامکینس که سکرتر عمه بزرگ است لی را ازین برده و تمام ثروتش را تصاحب کند . اما جوزف او را از مرگ نجات میدهد و این هم بقیه داستان .

برید فورد موشگافانه پرسید :
- آواز هائیکه تو میگوئی از چه نوع است؟
لی گفت :
- این آوازه ها مانند آوازه های است که در اثر ضربه زدن به چیزی و یا ظرفی بوجود می آید . اما جالب این جا است که آواز مذکور دارای وزن بخصوص است یعنی مانند نغمات موسیقی وزن بخصوصی دارد . بوقله ها خاموش گردیده و دوباره شروع میگرد . و هنگامی که دوباره بگوش میرسد همان شیوه هیشگی و وزن اصلی اش را دنبال میکند . این آوازه ها متداوم و یکنواخت و گنگ و مبهم است و قسمی که بیشتر گفتم آوازی است که انسان تصور میکند شخصی از یک فاصله دور مصروف کوبیدن و یا میله کردن چیزی و یا ظرفی است و طوری معلوم میگردد که از یکجای از داخل قصر و یا از قسمت تحتانی قصر منشاء میگیرد .

برید فورد گفت :
- آه ، من فکر میکنم که باید در این باره جستجو و تحقیق کرد .
برید فورد خود را به لی نزدیک نمود . دست او را بدست گرفته و برای لحظه نگه داشت و بعد گفت :
- من در این باره حتما چیزهای بدست خواهم آورد . البته فکر میکنم که تشریح دادن و واضح ساختن این مساله یعنی همین آواز های اسرار آمیز و یا هر چیزی که باشد خارج از قدرتم نبوده و چیز ساده بیش نخواهد بود .

آسودگی بزرگ و باشکوهی از شنیدن سخنان برید فورد سوی لی سرازیر گردید . احساس آرامش کرد . از این به بعد تنها نبود . او برید فورد را داشت .
در این لحظه که لی خود را در دریای آرامش غوطه ور میدید فکر میکرد کسی را دارد که میتواند تشویش و تگرانی اش و ترس و وحشت اش را با او در میان بگذارد و زیاده تر از این باخوف و وحشت سروکار نداشته باشد . همین خوشی و شغف باعث گردید هنگامی که او در شرکت گرایه دهی موترها بدنبال موتز دلخواهش میگشت به همچنان آمده و موتز همیشگی اش را بگرایه نگیرد . در زمان های گذشته همیشه موترها را بگرایه میگرفت که بتواند بوجه احسن برای او مفید واقع گردیده و بدون عیب و نقصی رخصتی تابستانی اش را بسر رسانیده و برای همیشه فعال و پر قدرت باشد .

این موترها دسته فولکس و اوگون را شامل میشد . لی میکوشید موتری را بگرایه بگیرد که زیاد مورد توجه قرار نگرفته سقف محکم داشته و دارای دودروازه باشد .
اما در شرکت گرایه دهی موترها ، لی موتز

کالورتیل را بستید که زیبایی خیره کننده داشت و تاجای که شما فکر کنید زیبا و مقبول بود و میشد از دور درین هزاران موتز دیگر آنرا تشخیص کرد . لی در حالیکه از خوشی در پوست نمیگنجید و خوشی و شغف در مغزش شعله ور گردیده بود آنرا گرایه کرد .
هنگامی که کلید موتز را از شرکت مذکور گرفت رویش را بسوی برید فورد چرخداده و گفت :
- این بار بمن اجازه بده که راه آمده رامن موتز برانم . همین طوریست برید ؟
برید فورد گفت :
- بسیار خوب .
برید فورد این را گفته و در واژه موتز را برای او باز نگه داشت .

در جریان که آنها سوی قصر توسط موتز نو بگرایه گرفته شان پیش میرفتند خوشی و مسرتی که دامنگیر لی گردیده بود هنوز هم با همان قدرت و قوتش با برجا بود . همتیکه به قصر رسیدند دروازه بزرگ روی پاشته اش چرخید و آنها سوی پارکینگ عمومی چرخ خوردند . اما تقریباً نرسیده به پارکینگ عمومی لی متوجه موتز دیگری گردید که سوی آنها پیش می آید .

موتز را در دستش راهنگامی که لی و برید فورد میخواستند از موتز خارج گردند بلند نموده کلاش را از سر برداشته و لبخندی بروی لی نثار کرد . لی در این اثنا احساس دیگری در خود نمود . یکنوع احساس شناسائی و یا ملاقات قبلی .

مردی که در آن موتز قرار داشت آقایی گرمیت ایوری وکیل آنتی بود . چه واقع شده بود که آقای ایوری در آن ساعت روز در قصر ویورلی آمده بود؟ در آن روز آنتی نباید کسی را میدید . اما آقای ایوری از او دیدن کرده بود . لی تاجای امکان به عجله و شتاب خود را با موتز به نقطه پارکینگ رسانید . در آنجا دیونپورت را مشاهده کرد که زیر سایه درختی ایستاده و طوری خود نمائی میکند که گویا انتظار آنها را میکشید است . دیونپورت سوی آنها لبخند میزد .

لی و برید فورد هر دو موتز را متوقف ساخته و از آن خارج گردیدند .
دیونپورت در حالیکه هنوز هم میخندید گفت :
- آنتی قدری صحت یافته است . گرمیت ایوری کاغذهای را که محتاج به امضاء کردن و تصدیق شدن بود با خود آورده بود .
و در حالیکه سوی برید فورد متمایل میگردد اضافه نمود :
- بدین ترتیب من یایم را فراتر گذاشتم و به داکتر سندرباخ تلفون زدم . داکتر سندرباخ گفت که ما متواتیم برای بنم دقیقه آنتی را ملاقات نموده و از احوالش خبر بگیریم .
برید رویش را سوی دیونپورت نموده و گفت :
- اما شما متوجه هستد که همین صبح شما گفتم هیچ دلیلی برای این نوع مزاحمت ها سراغ شده نمیتواند . آیا بد او را می اسانند . امام احساس میکنم که شما تا این اندازه متوجه اوضاع و احوال مربوطه هستد و بخود حق نمدهد که بدون اجازه داکتر مزاحمت برای آنتی تقلید نماید .
بعد رویش را بسوی لی چرخداده و گفت :
- بلکه داخل قصر برویم و بسنیم آیا متواتیم که نه تشار آنتی را ملاقات کنیم یا نه .

بالاخره آنتی صحت یافته بود و میشد این بیبودی را از وضع اطاق او وقتی که برید فورد داخل گردید به خوبی درک کرد . آنتی بکلکی صحت یاب گردیده و دیگر از آن مریضی و در

بستر خفتن اثری در او دیده نمیشد . روز آینده در لحظاتی که روز اولین قدم هایش را بر می داشت برید فورد بقصر آمده و جواب قانع کننده برای حل اسرار و معمای پیچیده آواز گنگ و مبهم که در لحظات نصف شب بگوش میرسید برای لی با خود آورد . نتیجه این همه دلوایسی و وحشت به اندازه مضحک و خنده دار بود که اصلاً باید درباره آن فکر نمیشد . جواب خیلی کوتاه و ساده آن آواز از اثر بکار انداختن پمپ چاهی که در زیر زمین های قصر وجود داشت و در زیر برج شمالی واقع گردیده بود بوجود می آمد .

لی پرسید :
- چرا من به تنهایی خودتونستم که این را در آشکار سازم ؟

برید فورد لباس تنیس پوشیده و بکلکی آماده برای بازی بود . اما اول آنها در زیر پشته گلاب نشستند تا ساعتی باهم صحبت نمایند .
برید فورد گفت :

- خوشحالم از اینکه تودراین باره حتی یک کلمه به آنتی صحبت نکرده ای .
لی پرسید :
- بدین ترتیب او چیزی در این باره نمیداند؟
برید فورد گفت :

- نه . و نتیجه همین است که گفتم . ویلسون شبانه پمپ آب را بکار می اندازد . و آنتی نمیتواند که این آواز را در قسمت شرقی قصر بشنود . بعد از اینکه آنتی از باعث جا بجا کردن نمونه قطار آهن متاثر گردید و در آن باره از خود عکس العمل شدیدی نشان داد ویلسون با خود فکر کرده بود که اگر ریسمانی از سقف زیرزمینی آویزان گردد میتواند که خوف و وحشت زائد الوصلی را در قصر بوجود آورد .

لی در حالیکه موافقت خود را اعلام میداشت گفت :
- از ویلسون فوق العاده خوش هستم که این نکته را در نظر گرفته و پمپ آب زیرزمینی را صرف در جریان شب به کار می اندازد . اما اگر او بمن اجازه میداد که از این معنا خبر میشدم و با حداقل اگر بمن در این باره قبلاً صحبت میکرد فکر میکنم که بهتر بوده و بمن کمک میکرد که در جریان شب دوچار ترس و وحشت نگردیده و خواب آرام را از خود دور نکنم .

لی آهی کشیده و گفت :
- واقعا خنده دار است که من خواب خوش شبانگاهی و بر علاوه اعصاب آرام و مخصوصم را صرف از برای آواز پمپ آب خراب کرده ام .
و ادامه داد :

- تومیفمی این موضوع با اولین شب سکونتم در قصر شروع شد . نصف شب بود که آواز مذکور را شنیدم . از زینه ها سرازیر گردیدم و تصمیم گرفتم که چگونگی آواز و اینکه از کجا می آید را بر خود معلوم دارم . در همین اثنا بود که متوجه شدم نمونه قطار آهن در جایش نیست و یا به عبارتی دیگر سرقت گردیده است .

آندو چیز ، آن آواز و سرقت شدن نمونه قطار آهن ، طوری معلوم میگردد که به نوع از انواع بصورت اسرار آمیزی در خیالاتم یکجا گردیده و بهم چسبیده است . تمام این واقعات طوری وانمود میگردد که از یک توطئه و از یک دسیسه خیانت کارانه و وحشت آوری سرچشمه میگردد .
برید فورد در حالیکه روی پایش می ایستاد گفت :

بقیه در صفحه ۵۷



زهره زن بادیه نشین پس از گشته شدن شوهرش با دو دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهر شوم را ترک میگوید. دختر کلانش هنادی هنگام سفر توسط ماموش ناصر بقتل میرسد. آمنه دختر کوچک دوباره بشهر بر میگردد و بیخانه مامور مرکز که قبلاً نیز آنجا کار میکرد، پناهنده میشود و تصمیم میگیرد از انجیر جوانی که خواهرش را بران سر نوشت فجیع کشانده انتقام بگیرد و برای این منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامورا با وی برهم میزند و بالاخره چون خادمه ای در آن منزل راه می یابد. در طول مدتی چند یک نوع کشمکش غیر قابل فهم در بین آن دو جریان می یابد و هر یک از طرفین میگویند بر جانب مقابل جیره گردد.

آمنکے شاہدین

هما نظریکه نژدہ آمدہ بود، باگامہای شمرده واستوار از نژدہ رفت. کاملاً متکر خود شدہ بودیم و میخواستیم نسبت باین ضعیفی کہ از من سر زد، خویشتن را مورد ملامت قرارہ ہم، اما این توانایی رانداشتیم... اصلاً از وضعی کہ پیش آمد جدأ راضی بودیم... رضایت درد ناکی کہ علایم مسرت از آن پد یدار نبود. در شرایط زندگی خادمی قرار داشتیم کہ میدانہ چہ حواذلی بسراخ وی می آید و او مسجنان در جادۂ حیات پیش میرود و بدون آنکہ بخواہد بہا بیت چیزی بی برید بی اختیار میسرود و می آید و کارہای را کہ باید انجام دہد انجام میدہد و جز این نمیتواند چیزی انجام دہد و نمیخواہد انجام دہد زیرا درین شرایط منتہای سعادت خود را احساس مینماید.

شکفت انگیز اینکہ او نیز بعد از آن روز بانگاہی عاری از امید و حسوس سویم میدید و با آنچه یک آقای پاکدامن از خادم پاکدامن قناعت میکند، قناعت نمود، دیگر از سقوط در پرتگاه گناہ در زندگی ما وجود نداشت. حیاتی میزہ و عساری از تشویش نصیب ماں گردیدہ بود. گویی زندگی را از نو آغاز کردہ بودیم گویی قبل از آن ساعتی کہ او گفت دیگر باید ہردوی ما استراحت کنیم زیرا من بہ قاہرہ تبدیل شدہ ام ہمدیگر را نمیشناختیم.

حالا در دقایقی کہ از طرف روز و شب از نشاط و بسرت میدرخشید و در منزل ملک قریہ حیرت زدہ و فرورفتہ در خود بود و در کنار چشمۂ جو شان خون تو قف مینمود و اشباح سرخ پیرا مونس طواف میکردند، دیگر بسراخ من نمی آید.

هیچ یک از این قیافہ های او را نمیتوانم بخاطر آورم، فقط گامی خاطرہ ای حزین و درد ناک قلبم را میگرد و توام با آن آہہای سردی از سینہ ام ہنر میشود و قطرات اشکی از چشمانم سرا زیر میگرد و هنوز دیری نگذشتہ مثل ابر نا زکی کہ در فضا متلاشی شود متلاشی میگرد و من دوبارہ بحیات آرام و تابناک خویش کہ اندوہی خفیف بر آن سایہ افکنندہ است، بر میگردم.

بالاخرہ با آقای خود بقاہرہ برگشتم و در منزل پدر مادرم اقامت نمودم و جز انجام کار ہای مربوط بوی وظیفہ دیگری نداشتیم و از والدین او جز لطف و شفقت و جز مہر یانی و دلسوژی چیزی نمیدیدم، اما او ہر قدر زمان بیشتر میگذشت، بمن بہنگاہ یک دوست مینگریست نہ یک خادم مرا برای خود برگزیدہ و برای لطف و صمیمیت خود تخصیص دادہ بود و در اکثر کماہای خود مرا نیز شریک مینماید.

بقیہ در صفحہ ۵۷

خشنودی و تریک و تر دیدی آمیختہ باخشونودی و حزن از آن بو ضاحت خوانندہ میشود، نزد من آمد. و با صدایی آرام و مطمئن گفت: - دیگر وقت آن فرا رسیدہ است کہ ہنگامی بسا خود تنها میمانم، خواہرم را فرا میخوانم، مگر صورت او کہ در شہر، استراحت کنی و برای من نیز موقع است کہ استراحت نمایم!

بحیرت و تعجب سوی او مینگریم، بدون آنکہ بیندیشم این نگاه چہ احساس درد می انگیزد بسویش چشم میسوزم، اما او همچنان سخنان خود را تکرار مینماید. مطلقش را میبرسم، جواب میگو ید:

- من و تو از ہم جدا خواهیم شد، زیرا مرا بقاہرہ تبدیل کردہ اند.

این جملہ چون صاعقہ ای بر مغزم فرود می آید و مرا دچار دہشت و نوعی سرگیجہ میسازد. نمیخواہم وضع خود را پشیمان دارم سرم عجیب خد، اگر تمام نیروی خود را صرف نکنم، بیم آن میرود کہ دچار اغماء گردم، اشک از چشمم نم بہشت سرازیر میشود و در خاموشی عمیقی فرو میروم. جوان آرام نزدیکم می آید، اما من از وی دور نمیشوم، دست خود را بشانہ ام میگذارم، ولی بممانعت بر نمیخورم. همچنان

غرق سکوت و اشک چون باران ازدید گاتم مبارک جوان نیز باسکون و آرامشی کہ مرکز آزی ندیدہ ام ہما نظور در جای استادہ بادہشت و شکفت بر من مینگرد و سپس اندکی دور میشود و با صدایی لرزان میگو ید: - چہ می بینم! تو واقعا نمیخواہی از من دور شوی:

سپس خاموش میماند و من نیز خاموشانہ اشک میریزم. بعد از مدتی کہ نمیدانم چقدر بود شنیدم با آوازی رسا و ہر طنین مانند گذشتہ عاری از اندوہ و تاثیر، مرا صدا میزند. سر خود را بر میدارم و میخوانم از درای این آشکهای جاری بوی نظرافکنم می بینم با چہرہ ای در خشان با نہایت آرامش و احتیاط میگو ید:

- پس معلوم است کہ نمیتوانیم از ہم جدا شویم. تو بمن بقاہرہ خواہی رفت و جز آنچه مورد علاقہ ات باشد از من نخواہی دید. حالا بر خیز و مثل گذشتہ بکار ہای خود بپرداز و اسباب سفر من و خودت را تہیہ کن، زیرا بیش از یکی دو روز در اینجا نخواہیم ماند.

آن میرسید و با تردد دست و گریبان میشد غروری سرکش و نیرو مند بسراغش می آمد و آیینہ ای در برابر دید گانش قرار میداد آیینہ ای کہ در آن تصو یس آمنہ مقررور شکست نا پذیر و سپس تصویر سعادتاتوان مشرف بسقوط را مینگر یست... بسرعت بر میگشت و بعقب گام می نهاد و اعتراف بواقعیات را برای مدتی کوتاہ و یا درازبہ تعویذ می افکند!

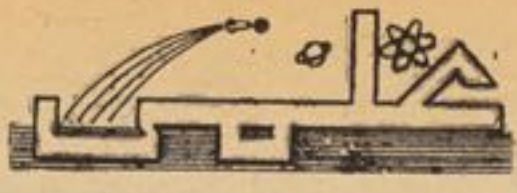
وضع آقایم نیز دگرگون شد. او دلدادہ بود و آرام جانگاہی ازین رهنگذر متحمل میشد و چون من در آتش میسوخت. او نیز غرور بیشترین خویش را باز یافته بود و بدون آنکہ الحاح و اسرار بخرج دہد آرزو مند بود گویی پردہ ای از حسیار عشق او سایہ افکنندہ بود و بجای عذر و توالی سابق کہ نتیجہ ای جز شکست و عقب نشینی نداشت رویہ ای معتدل و معقولی را تعقیب مینمود.

شامگاہ روزی در حا لیکہ تبسمی بر لب داشت و حزن نی عمیق آمیختہ با مقداری

ہر لحظہ ای کہ میخواہد با خود کنار بیاید تصویر او را در برابر نظر خویش مسجسم می بیند، ہمینکہ چشم میکشاید دیدہاش بر روی او باز میگردد و ہمینکہ گوش میدارد آواز او را میشنود. زندگی از شش جہت او را محاصرہ کردہ، ہر چیز ہر انسان و حتی آن خواہر عزیز و اشباح سرخی را کہ پیرامون او طواف مینمودند، از وی دور ساخته است. ہم باو وہم آن جدل بوضع مشابهی کہ در عین زمان بنوعی چون شباهت میرسانید دچار گردیدہ بودند، ہردو بسوی ہم کشانندہ میشدند و پیوند خویش را جز ہمدیگر از تمام اشیاء بر یدہ بودند. دیگر بین این دو دشمن سر سخت آشتی ناپذیر هیچ نوع پیکار و یا آند یشہ ای دربارہ پیکار باقی نماندہ بود... ہرچہ بود از مرز تمکین و تسلیم فراتر نمیرفت.

با اینہم غرور بر سعادت تسلط داشت و بیاری آن در نبرد با عشق پیروز مند بود می آمد و در کشمکش با احساسات عاشقانہ مغلوب نمیشد. بارہا دختر بسرحہ تسلیم نزدیک میشد، اما ہمینکہ با خرین پرتگاہ





ساحه دید میکروسکوپ در پرده تلویزیونی

بیشتر تخنیک ذروی و وسیع شدن کار با مواد رادیو اکتیوی مسایل مربوط مقدار و کمیت تاثیرات اشعه ریزو نیزیشن شده مقام اول را اخذ نموده است. اندازه گیری اقسام جداگانه تشعشعات الف، گاما، بیتا و دسته اشعه انگینی و همچنان نیز ترونبا باسایس تا تیر آنها بالای مواد صورت گرفته است.

در لابراتوار رادیو لوزی دوزو متری انستیتوت تحقیقات ذروی اکادمی علوم چکوسلواکیا ترتیبات تلویزیونی کو چک را برای مشاهده و اندازه گیری تاثیر اینک در اثر حرکت ذرات ریزویشن شده از طریق امو لسیون ذروی، قلم مواد غشوی شیشه و دیگر مواد بوجود می آیند ساخته اند. نظریه طول و شکل تاثیرات می توان راجع به نوع انرژی ذرات و نظر به تعداد آنها همچنان

اندازه جذب شده شعاع را تعیین کرد. کاره تلویزیون عکس میکروسکوپ پی را از ترتیبات شیشه میکروسکوپ پی از طریق تابلو به کینسکوپ تلویزیون ارسال می نماید. کلان ساختن عمومی این ترتیبات به ۲۰۰۰ مرتبه می رسد.

قبلا دانشمندان باید تاثیرات ذرات را از طریق شیشه میکروسکوپ مشاهده و حساب می کردند. اگر تعداد اندازه گیری ها بسیار زیاد باشد در آنصورت چشم انسان مانده شده و امکان آن موجود بود که غلطی را اجازه بدهند. بگمک ترتیبات تلویزیونی جریانات تعیین کردن تاثیرات سریع تر گردیده درجه دقیق بودن اندازه گیری عالی تر شده و باعث مانده شدن چشم انسان نمی شود.

سر نشینان سماکیلاب به زمین بار کشتند

بزرگترین رقم اطلاعات علمی که تاکنون طی اکتشافات فضایی به زمین آورده شده بتاريخ ۲۵ سپتمبر توسط عمل دوم ستیشن فضایی سکای لاب امریکا بعد از طولانی ترین اقامت فضایی کیهان نوردان به زمین رسید.

وسیع ترین اطلاعاتی که نمایندگی از یک فضای علمی می نماید توسط یک عملیه سه نفری کیهان نوردان طی یک اقامت تقریبا دو ماهه شان در یک محیط بی وزنی فضا بدست آمد.

بسیاری از معلومات سکای لاب مشتمل است از ۷۷ قطعه عکس آفتاب ۱۶۸ عکس از سطح زمین نیست نمودن الکترونیک روی تقریبا ۱۸ میل مکتب تیسپ ۳۳ لوله فلزی تجربی محافظه کیهان نوردان.

در جمله مواد تحقیقاتی جو لاما شامل اند که یکی آن در فضا تلف گردید. بعضی تار های تنیده شده توسط جولاها در حالت بی وزنی دو ماهی که در هنگام پرواز در فضا ضایع گردیدند و چندین ماهی نوزاد هم اجزای آنرا تشکیل میدهند.

عمله مشتمل از کیهان نوردان بیسن ۴۱ ساله اوین کی گریوت ۴۲ ساله و جک ارلوزما ۳۷ ساله طی سه هفته یک سلسله معلومات برای محققین در مورد تشریحات تجربیات سفرشان ارائه میدارند.

توقف ۵۹ روزه و ۱۱ ساعته شان در فضا ریکاردی را که سه ماه قبل توسط عمل اول سکای لاب فایم گردید بود شکست.

عمله دوم ۱۵۹ گردش بطور زمین را تکمیل نموده در حدود ۳۹۰۷۷۰۰۰ کیلو متر را طی نمودند که زیادترین فاصله ای بود که تاکنون بشریه پیمودن آن توسط هر یک از وسایل حمل و نقل می نموده اند.

به اساس تشریحات کیهان نوردان، نمایند

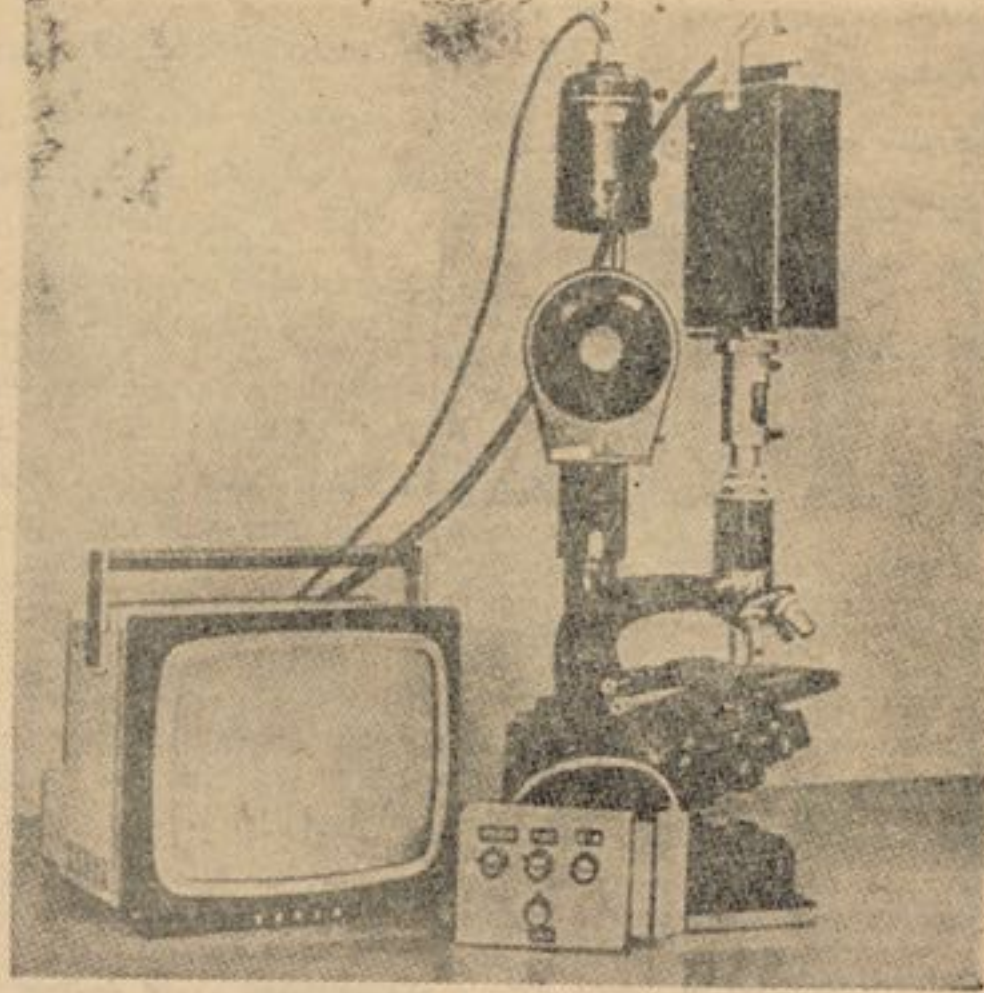
سایتیست های فضایی متقاعد بودند که حاصل مخلوط سوواخ دارد حال مانند بوده و اشکال مدور آن بیشتر شکل کروی نسبت به کره زمین را دارا است چه در کره زمین نظریه موجودیت قوه جاذبه مخلوط مایع باعث تولید فشار قوی تر میگردد.

عکس های آفتاب توسط سکای لاب طوریکه شبیه آنها از بالای زمین قبلا دیده نشده است به فهم بیشتر آفتاب تاثیرات جوی و دیگر وقایع زمین و ممکن یک راه بهتر بدست آوردن انرژی برقی رهنمونی میکند. مشاهدات زمینی سکای لاب به نظارت جدید تر منابع دست داشته و انکشاف اداره محیطی و همسویی می کند.

ماهی و جولا توسط کیهان نوردان به منظور تجربیات بیالوژیکی به فضا پرده شده بود. ساینس دانان میخواستند سرعت جولا مطابق به بی وزنی در هنگام شنیدن ذریعه تیسیم مشاهده شود.

بعد از چندین آغاز غلط طوری معلوم شد که جولا به کدام مشکل در تنیدن عادی رو برو نیست. ماهیان نیز کدام علائق اشتباه و با عدم تنظیم هنگامیکه در حالت بی وزنی شناسایی نمودند از خود نشان ندادند.

ستیشن ۸۰ تن فضایی بسدود انسان سکای لاب توسط قومانده های رادیو یسی تا تاریخ ۱۱ نوامبر هنگامیکه عمله سوم توسط سفینه اپولو از کیهان نوردی بر تاب گردد کنترل میگردد. سکای لاب سوم حامل جرالد بی کار ۴۱ ساله ادوارد سی کیسن ۳۶ و ویلیام آر فو مه ۴۳ ساله میباشد. قرار است ایشان با سکای لاب یکجا شده و اپولورا با سکای لاب وصل کنند. در نظر است کیهان نوردان داخل سکای لاب گردیده و برای مدت ۵۶ روز در آنجا زندگی و کار نمایند.



گر فتن نمبر تیلیفون توسط نور

تالعال چندین مرتبه پیشنهاد گردیده است که برای آزاد ساختن دست ها در مخابرات تیلیفونی اقداماتی گرفته شود. البته طرز قز زیادی درین باره بمیدان آمده است. برابلم اصلی که باید درینجا حل شود عبارت از گرفتن نمره تیلیفون میباشد. درین زمان و تئیکه ذریعه صدا قومانده داده میشود لازم بود که از ساختمان الکترونی بسیار مقلق استفاده کرده و بگمک خود ماشین های حساب کننده الکترونی را بخواهیم.

چندی قبل یک انجنیر امریکا بی بسک طریقه بسیار ساده بی و پیشنهاد کرد که است. درین پیشنهاد آن قوسی با ارقا م صفر تا ۹ که دارای ده چراغ میباشد شامل می باشد. آنها به نوبت به شکل دایره بعد از یک زمان یعنی روشن می شوند. بر ای اینکه نمره تیلیفون مطلقا به و گرفته بتوانیم لازم است تا روشن شدن عدد مطلقا به انتظار کشیده و بوقت وزمانش آن را در پیش میکروفون به آواز بلند بگوید. امر صوتی یک ترتیبات مخصوص را مجبور به فعالیت ساخته و اشاره صوتی را به اشاره الکتریکی تبدیل می نماید. خوب حالا شما از کجا می دانید که نمره مذکور قبول گردیده است سیستم مذکور کدام قوه فزیک را بکار نداشته و باطمینان کامل عملات را اخذ می نماید.

پرواز موفقانه کیهان نور دان شوروی

روز ۷ میزان دو کیهان نورد اتحاد شوروی که روز ۵ میزان به فضا پرتاب شده بودند پس از اتمام مسافرت فضایی خود سالما به زمین مراجعت کردند.

واسیلی لازاریف و اولک ماکاروف در ساعت چهارده و سی و چهار دقیقه بو قست محلی مسکو در منطقه واقع چهارصد کیلو متری جنوب قره گندا واقع قزاقستان بزمین برگشتند.

این دونفر در دوران مسافرت فضایی دو روزه خود به یک سلسله آزمایش ها و مانورهای فضایی دست زده و ماموریت آنها بصورت موفقیت آمیزی خاتمه یافته است.

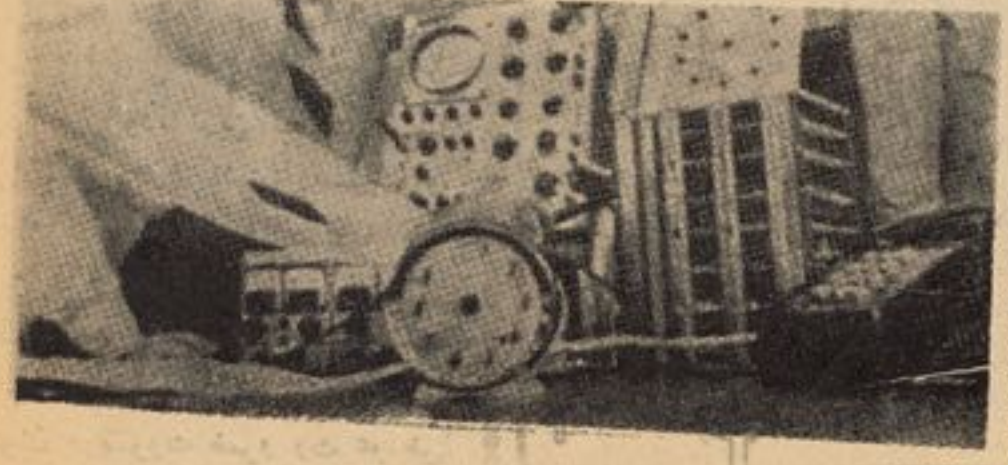
طبق اطلاع آژانس تاس و واسیلی لازاریف قوماندان ۴۵ ساله سفینه فضایی سیوز ۱۲ اتحاد شوروی که بعد از زمین قرار داده شد پیش از پرواز به خبرنگار آژانس تاس گفت ما از فضای خارجی خواهان پاداش مصارف بهرمانی که وجوه شانرا در کسب فضایی

مصرف نموده اند میباشد. روی این نظریه پرواز دارای جنبه های کاملا علمی و تطبیقی میباشد. سفینه فضایی توسعه داده شده و بهترین آزمایش آن پرواز حقیقی میباشد. ما میخواستیم سفینه را آزمایش کنیم مثلا یک سفینه جدید را که ما آنرا ساده و مستریح یافتیم.

قوماندان سفینه برای تکمیل دو مسلك یعنی بیروت و ریزید و دکتور طب تربیه شده است. لازاریف دیپلوم فراغت داکتری رادرسا ل ۱۹۵۲ گرفته و به تخصص در طب هوایی شروع نموده است.

عمله دیگر این سفینه اولیک مکاروف انجنیر پرواز است که چهل سال دارد و نسبت به قوماندان جوان تر است.

مکاروف گفت: شخصی خو شبختی هستم در دوره مکتب عالی خود را درین طراحان سفینه های فضایی حامل بیروت یافته ام.



اگر طفل شما در وقت غذا زیاد آب می نوشد

ویتامین (ث) ممکنست

موجب سقط جنین گردد

با وجود تذکرات دامنه دار مطبوعات و رادیو ها به زنان باردار که در دوران حاملگی نهایت احتیاط را در مصرف دوا مرعی دارند متاسفانه هنوز هم ۸۰ درصدشان به قرصهای گوناگون روی می آورند از آنجمله است دوا ی ارزنده ویتامین (سی) که میتوان برای جنین خطرناک باشد.

داکتر کارل روز نپاوتر رئیس کلینک اطفال پوهنتون دو سلدرف، ضمن دادن اخطار اهمیت این امر را تاکید نمود. وی در آزمایشهای خود معلوم ساخته است ۱۶ زن از ۲۰ زن بار دار که سه روز پشت سر هم شش گرام ویتامین (سی) خو رده اند، دچار سقط جنین شد هاند. آزمایش با موشها نیز اثرات مشابهی را نشان داده است. همه موشهای ماده که در ایام هفتم تا چهاردهم پس از حاملگی روزانه ۱۵۰ میلی گرام ویتامین (سی) به نسبت یک کیلو وزن بدن در یافت داشتند، سقط جنین کردند. بدینگونه ویتامین مذکور که در معالجه زکام و رفع خستگی بسیار موثر میباشد، برای زنان باردار خطر جدی بشمار می آید. بسیاری اطبا تا کنون از این خطر آگاهی نداشته اند دکتور روزن باوئر همچنین اشاره به برخی دوا های با اصطلاح «بدون ضرر» مینماید که، آنها نیز بنوبه خود میتوانند برای حاملگی خطرناک باشند بدین جهت به خانمهای بار دار تو صیه مینماید، در دوران حاملگی تا آنجا که ممکن باشد از مصرف دوا خودداری نمایند.

(د.آ.د)

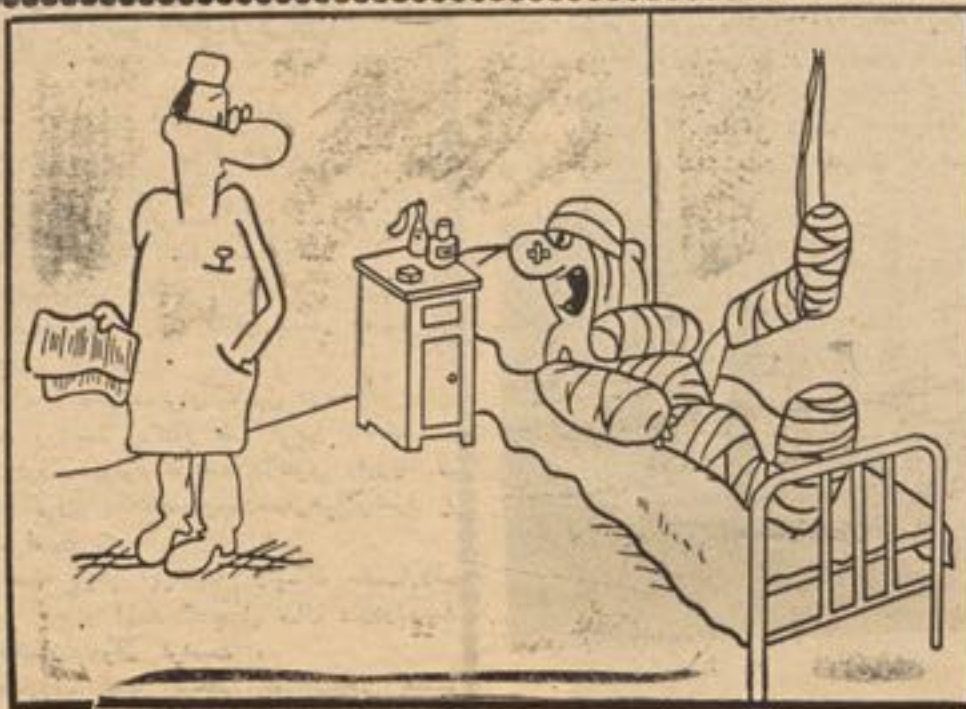
ژونون

طفل قبل از آنکه به خوردن غذا آغاز نماید اگر خواسته باشد آب بنوشد، اما باید در نظر داشت که مقدار آب که به طفل داده می شود از اندازه معین زیادتر نباشد. اگر بطفل آب زیاد داده شود در آن صورت اشتهايش را خراب ساخته و ميل آن به غذا کمتر می شود. اطفال ۴ تا ۵ ساله را میتوان ربع گلاس آب داد. و طفل ۵ تا ۶ ساله را نلت يك گلاس آب میتوان داد. اطفال سنين مکتب را تا نیم گلاس آب داده میتوانیم. اطفال ۱۲ تا ۱۶ ساله راتا ۳-۴ گلاس آب باید بدهیم نه بیشتر از آن هر گاه طفل شما بیشتر از حد معینه آب مینوشد در آنصورت بهتر است آنرا به طبیب معالج ببرید. داکتر معالج بعد از مطالعات علت زیاد نوشیدن آب را معلوم نموده و مقدار معین آب را برای تان تو صیه خواهد نمود زیرا زیاد نوشیدن آب از حد معین مضر صحت طفل شما بوده و تنها داکتر معالج می تواند علت آنرا در یابد.

اگر طفل شما در وقت صرف غذا آب زیاد بنوشد چطور خواهد بود؟ بسیاری از فامیل ها این را يك عادت خراب برای طفل تلقی میکنند داد. بهتر است چائی که بار داده میشود بدون قند باشد. اطفال اکثراً در ایام تابستان در بین غذا بیشتر آب می نوشند.



واجازه نمیدهند که طفلشان آب زیاد بنوشد تا اینکه غذای خود را صرف نکرده باشد. زیرا نوشیدن آب زیاد اشتهای طفل را خراب می سازد. در حالیکه بعضی اوقات این حرکتشان نتیجه بر عکس خواهد داد. آب اشتهای طفل را در اکثر موارد بهتر ساخت و طفل بکمک نوشیدن آب می تواند بیشتر غذا بخورد. نزد بعضی اطفال مقدار معین آهن وجود پائین بوده ازین نسبت آنها خیلی کمتر دارای اشتها بوده و آهسته تر غذای خود را می خورند. این نوع اطفال را باید در اننا ی صرف غذا هر اندازه که خواسته باشند باید آب بدهیم. و میتوان در صورت ضرورت عوض آب، جای سرد شده با لیمو بانها



مریض پس از معاینه :

زود شو بمن بگو که کدام مریضی خطرناکی که ندارم !!!

در شماره های گذشته خواندید:

حسرت خوش

«واندا» دختر بیست که در شرکت عطسرفروشی یک وکیل دعوی بنام «زیسو» کار
کارت میکند، یک وز او به خانه دختری بنام «ایرین» که یکی از همصنفی های دوره
شماردهی اش است میرود، و تصادفا در آنجا یک همصنفی سابق دیگرش را که «موریس»
نام دارد و یک بچه دلبرند است نیز ملاقات میکند «موریس» و «واندا» متقابلا به
یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم از دوای میکنند. یک وز «واندا»
میگوید که انتظار طفلی را داد و دیگر نمی تواند کار کند. اما «موریس» بخاطر
«عشرت خود و همسرش در پهلوی درس» بعد از چاشت کار میکند و اینک بقیه داستان:



واندا، جای بابی میماند. «ایرین» هم خوش دارد که از روز دوری توبه

۱۳۳۳

پیش از اینکه بدبزرگبدمی خود شروع کنیم، بمن یک تمهوه بیاور
فردا میادیم



من یک تمهوه برای طفلت آورده ام نگرانی کم
که من تمهوه مورد علاقه است باشد.

۱۳۳۲

اوه! تو بمانت میگذاری. ما هیچ چیزی بنوع کرده ایم.



ببینید ایرین تمهوه اش را میبوشد،
از جایش میزند میخورد

۱۳۳۴

عقوتن، با پدرم من برادر سودا دارم، اما قاضی درباره خردم کرده.
از بر نظیر من موافق باشی. سواری مورس را از من راندگی کنی
این سعی می کنم که برودم تا مراحل کم.
بسیار خوب



خنده بقرن سستی؟ ... میبویک پوچت.
یک چیزی بمن قصه کن.

۱۳۳۵

«واندا» به آشنایان
میرود و «ایرین» با
سخت زیاد به طفل
شردیک می شود و
در راه بدست نشانی
میکند.



سلسله کوهی که میروم شیرین است و اینها کم



از هر چه بود این راستی که میروم همیشه نرس
تو آمد، اینستینا، یعنی، شاید من خوب
رضاهت نگفتم. لا این خط را اینجا قبول
کرد، نینوالفم



و اما، شبها میانه در با خود چری میگوید.

این جز همیشه بگذردم ای در آن است...
من خوش دادم که روزی او را بجای خود میبینم.



بلی چه گپ است؟



در این شب، و اما، کار سهواً، شش سیری کرده است که
در دفتر خود را کتک حس میکند و بکارش ادامه داد و میماند



گفت که دفتر خانه بیاید

برایش بگو که دفتر من ایم



خانم شما تینون من. و گوی که شش شتاب داد.
خوب و بگر چه گفت؟



باید بدانم که چه کرده‌ام
میرمزم از آنرا با مردم
تا به چیزی نمی‌نشینم



در همین شب ...

با وجود اینکه در خانه از این مودت کرده‌ام، سرافرازه ...



تو سخنانی دلتور را غلط تعبیر کردی
او همیشه گفت که وظیفه ما بود تا
در قسمت تبدیل هوای طفل قضی می
بگیریم. البته در صورتی که اینکار برای
او مفید باشد.

سرور ای بیست طفل کم خون غرا از مور جوی
در کنار بحر دیر جوی می‌تواند صند و آیم سنور ...



در این بنگام «دولند» پریشان معلوم میشود.
نظر به تشخیص دکتر تو دوی نه منشی چرا!

طفل جناب به تبدیل هوا راند. اما
دلتور در این مورد هیچ ترجمه ای نکرد
زیرا او میدانند که با مردم و سبیل
نذاریم تا به هوا خوری بریم.

دکتر در میانم که طفل
سبباً ضعیف است
اما بگوید که در بعضی پیش
آنقدر محکم نیست که
تا بل تشویش باشد.



نه، اینطور نیست! طفل را با خود گرفته
بلکه بجز برو به سینه تشویش شکن شده
دوران حرکت کن.

اگر تو موافقت داشته باشی.

بقیه دارد



می‌گویند در میانم که همیشه تشویش است
ولند بدانند تا ما می‌نمزد که جمله داشته

میدانم که تو چرا دوست داری و از
رشتن در کنار بحر لنت میبری ...

تو در صحرای مینی ...

زندان

زنان و دختران



از پوست صورت تان مواظبت کنید



در شروع گرمی هوا پوست صورت نیز خشک و کدر میشود و با قرار گرفتن در نور آفتاب لکه های روی پوست ظاهر شوند به فکر چاره باشید. هر روز صبح صورتتان را با لوسیون مخصوص ماساژ دهید. **بقیه در صفحه ۵۹**



زن موجودی است که خانه بدون آن خالی از شادی و سرور است زن میتواند مرد را خوشبخت بسازد، همچنان همین زن است مرد را بدبخت هم میسازد.

(....)

(ملالی هما فضلیان)

آداب معاشرت

چگونه صحبت کنیم

بعضی فکر میکنند چون خوش صحبت هستند باید همیشه متکلم باشند و به هیچ کس فرصت حرف زدن ندهند. گوش به حرف دیگران دادن خود هنری است و این هنر متعلق به کس نیست که خوب حرف میزند. بعضی ها فقط به دهان متکلم نگاه میکنند و منتظر هستند تا در فاصله ای که متکلم مکت میکند رشته سخن را از دستش بگیرند و خود وارد میدان سخن

صحبت شما میکاود. زیرا همه متوجه بی عداستی شما خواهند شد. و این به زیان شما است. هیچکس را موضوع شوخی های خود قرار ندهید زیرا اگر چه دیگران ممکن است بشما خیره شوند و حرف تان را با جان و دل گوش کنند ولی در جمع یک نفر از شما دل آزرده میشود.

با اعتقاد حرف بزنید:
باید بدانید در دنیا مطالب زیادی است که شما ازان بی اطلاعیید



شوند که البته بیسار زننده است. باید قبول کرد که هر کس حق دارد حرف بزند و باید به همه این حق را بدهند که حکایت شان را بگویند آنوقت شما انسانی خوش صحبت و قهیم هستید و از گوش دادن بدیگران هم کلام مو زون را فرا میگیرید.

انتقاد بی مورد نکنید:

به هنگام مجلس آرائی و شیرین سخنی حرف نیش دار بر زبان نیاورید... مثلا شخص خاص را مورد انتقاد مستقیم و یا غیر مستقیم قرار ندهید اصولا طعنه زدن از ارزش دارند.

آدم های مجلس آراء و مؤفق کسانی هستند که به حرف هایشان اطمینان دارند آنها خوب گوش میدهند و خوب حرف میزنند برای سخن گفتن یک نوع آماجگی کلی دارند.

بخت و بیز

کباب شامی

سه پدو گوشت سرخی را بعد از شستن با دستمال خشک کرده، کو بیده میده کنید. دو خورد دنبه از ما شین بکشید یا با سا طول و یک خورد پیاز را نیز از ما شین بکشید و کمی گشنیز را ریزه کنید همچنان دوخورد پیار دیگر را حلقه حلقه نوده نیمی از آب با دنجان رومی را بکشید.

بقیه در صفحه ۵۹



مترجم : محمد حکیم ناهض

طفل شما

طفل وجداشدن از شیر

اطفالی که بصورت حد و سسط بامکیدن دستان ما در و یا چو شک بو تل شیرحس و غریزه طبیعی میکیدن شان اقناع می گردد، ممکن است قبل از سن هفت یا هشت ماهگی آما دگی خوش را برای شیر خوردن از پیا له نشان دهند. مادر چنین طفل میگوید: طفلم از شیر خوردن با بوتل خسته شده است زیرا اکثر قسمت پیشتر زیاد شیر بو تل خود را نخورده و با انگشتان کو چک خود همراه چو شک و بوتل



بازی می کند (ممکن است با شیر خوردن از پستان هم کمتر شیر-سیر بخورد)، وی علاوه می کند، وقتی از پیاله یا گیلان برای شیر میدهم با کمال اشتیاق آنرا قبول می کند. این چنین اطفال بعقیده من برای جدا شدن تد ریجی آما ده می باشند. از طرف دیگر اطفالی هم وجود دارند که علاقه مفرط بامکیدن داشته (معمولا بیشتر شصت خودرا می مکند)، در سن نه یا ده ماهگی ما درش در باره وی چنین میگوید: آها داکتر، طفلم چقدر بو تل شیر خودرا دوست دارد! همیشه وقتی بقیه در صفحه ۵۹



وایشیم دو نمونه از مودهای تازه لباس

سزای بانقلاب

تا اینجا داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقه‌ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مردم موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوا باارتمان لوکس به گرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد، اما ایلابنت خواهر رای از تغییری که در زندگی برادرش رونما شده ناراحت میشود. و بدیدن مایتلند پیر رفته خوا هس می نماید مقرری برادرش را قطع نکنند اما مایتلند تقاضای او را رد مینماید - ایلامایوسانه باجانسن اتاق مایتلند را ترک میکند از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود.



سکرتار وزارت امور خارجه با احتیاط تمام مهر را بر رسی کرده سپس پاکت را در حضور دیک و مامور پولیس مخفی که اسکورت پاکت را بعهده داشت در سیف گذاشت. وزیر امور خارجه و قتی همه مراجعین به استثنای دیک رفتند باتیسیم ساده‌ای اظهار داشت: هرگز باور نمی کنم که دو ستان عزیز ما بقه‌ها به این سند زیاد دلچسپی داشته باشند. معبدا آنها سبب شدند تا اینقدر تدابیر احتیاطی را اتخاذ کنیم. چطور تا امروز هیچ ردیابی از قاتلان گنتر بدست نیامده است؟

«تا جای که من خبر دارم هیچ اثری از آنها پیدا نشده است. تعقیب جنایتکاران داخلی اصلا در حوزه فعالیت من شامل نمی باشند و هیچ موضوع جز می نازمانی به مدعی - العمومیت ارجاع نمی گردد که یک مرافعه علیه متهم نتواند تکمیل گردد.»

لارد فارملی اظهار داشت: متأسفم بنظر من بهتر است موضوع تعقیب بقه‌ها کاملاً در دست سکا تلند لارد محدود نماید. واگذاری کامل قضیه به سکا تلند یارد مسئولیت عامه را در مخاطره می اندازد و صحیح تر این خواهد بود که یک شعبه خاص برای تحقیق و تعقیب این موضوع رویکار آید. عجلتاً در اطراف تطبیق یک چنین نقشه می اندیشم.»

دیک می توانست بگوید که این کنترل او را فوق العاده جلب کرده اما او مصلحتاً خودش را آرام گرفت لارد متفکرانه دستی به پیشانی خود کشیده اظهار داشت. من باشخص صدراعظم درین باره حرف می زنم و شمارا برای این ماموریت پیشنهاد خواهم کرد.»

فردا صبح دیک گاردون به خیابان داوینک دعوت شد و صدراعظم خطاب به او گفت: یک شعبه جدید تأسیس شده که باید صرفاً به آن تهدیدها و ناراحتی های مبارزه کند که مسئولیت عامه را بر هم میزند.

و شما آقای گاردون در راس این تشکیل موظف شده اید. گرچه نسبت تقرر شما به این وظیفه سرز نشم کردند

زیرا من شما را به این وظیفه گماشته‌ام ولی کاملاً ایمان دارم که مناسبترین شخصی را برای این وظیفه پیدا کرده‌ام. شما هر مامور سکا تلند با در را که برای همکاری خواسته باشید میتوانید با خود به تشکیل جدید منتقل سازید.

دیک گاردون فوراً گفت: من سر جنت الک را میخواهم. اما صدراعظم بانگاه های تردد آمیزی او را نگریست و گفت: الک از ماموران قوی و دارای رتبه بلند نمی باشد. دیک اظهار داشت: جلالتمآبا! او سابقه ۳۰ سال خدمت در دستگاه پو لیس دارد.

او را بمن واگذار شوید. و از شما تمنی میکنم رتبه کمیسری را برایش منظور فرمائید.

صدراعظم تبسمی کرده اظهار داشت: هر طوری میل شما است وقتی عصر همانروز الک در لست ترفیعات نظر انداخت از دریافت رتبه کمیسری خوشحال شد.

—۸—

مگر دیوانگی نبود که یک شنبه آینده، از یک صدای پر طنین و یک سیمای جذاب خواب میدید.

دیک ز بیاتر ازینسها را قبلاً دیده بود. مغرور تر ازینها و یسا چنان دختر های را که از روح سرشار حکایت مینمود. اما تخیل سیمای لطیف او نسبت بهر چه دیک را تحریک مینمود، هیچوقتی را در زندگی بیاد نداشت که با چنین شوق و ذوقی منتظر فرا رسیدن آن بوده باشد.

وقتی او بایک تبسم منتظر دروازه کتاره باغی را باز کرد صورت گرد فیلسوف مآب جانسن را دید که به روی یک چوکی باغی دراز کشیده بود. سکر تر از جایش بلند شد تا بانشان دادن مسرت فراوان دست دیک را فشار دهد.

«آقای کلونل گاردون! رای بمن گفت که شما تشریف میا ورید رای با خواهرش ایلا به باغ درختان میوه رفته اند و تاجائیکه من بایک نگاه ضمنی درک نموده ام اکتون از راه و غط و نصیحت وادارش میسازند تا به کارش ادامه دهد.» دیک پرسید: چطور؟ مگر سر

ژوندون

● او یک متخصص را مامور تفتیش ساخت تاکتابها را از نظر بگذراند

کار خود نمی رود ؟

در حالیکه در قیافه جانسن آثار گر فتگی پدید می آمد اظهار داشت: می ترسم که او برای همیشه کارش را ترک کرده باشد. من میخواستم این موضوع را شخصا به اطلاع تان برسانم پیرمرد متوجه غیبت متواتر رای از دفتر شده و از کدام منبع مجهول اطلاع گرفته که رای یک زندگی مشکوک دارد.

او یک متخصص را مامور تفتیش ساخت تاکتابها را از نظر بگذراند اما خدای را شکر که تمام حسابها در وضع خوب بود. و من به اثر این اتفاق نزدیک بریده بودم.

دیک آهسته پرسید: احتمالا می دانید که ما پتلند در کجا زندگی می کند و در کدام ناحیه ؟ و در شهر اصلا خانه شخصی دارد؟

جانسن تبسمی کرد و بالحن آمیز جواب داد: بلی به یقین. یک سال پیش این مطلب را کشف کرده ام و میدانم که خانه او در کجا واقع است اما تا کنون به ا حدی درین باره چیزی نگفته ام. ما پتلند در یک محله فقیر نشین به وضع خرابی زندگی میکنند، زندگی او آنقدر ساده و فقیرانه است که به زندگی یک مرد بیکار شباهت دارد. در حالیکه او مالک ملینها ثروت میباشد به امور خانه شخصا رسیدگی میکند و در منزل چندان کاری هم ندارد. هیچگاه ندیده ام که ما پتلند حتی یک پول هم برای خودش خرج کند. او تا امروز همان لباسی را می پوشید که وقتی تازه در دفتر ما پتلند شروع به کار کردم در جانش دیده بودم. هر روز چاشت صرف یک گیلان شیرو دوپارچه نان مر بادار میخورد و گاهگاهی سعی میکند مرا وادار به پرداخت پول آن بسازد.

آقای جانسن لطفا بگوید که چرا آقاي ما پتلند همیشه در دفتر دست کش میپوشد ؟

جانسن سر شرا تکان داده اظهار داشت: «درین باره چیزی نمیدانم در سابق فکر مینمودم بعلتی دستکش میپوشد تا داغی را که بر پشت دستش دارد پنهان سازد اما او از آن آدمهای نیست که محض بخاطر یک داغ در پشت دستش دستکش

بپوشد، زیرا هر دو دستش تا سر شانیه بارسمهای از لنگر کشتی تاج ها و ماهی دلفین نقش و نگار شده است.

دیک پرسید: بقیه چطور. نه متوجه نقش بقیه پروری دستش تا امروز نشنیده ام. اما نقش چند مار روی یک صاعدهش خالکوبی شده و من آنرا دیده ام.

او خدا یا نشود که مایتلند جز دسته بقیهها باشند.

دیک اظهار داشت: منم میخواهم این مطلب را دریابم.

جانسن ابراز عقیده کرد: «به نظرم احمق خواهد بود که جزء دسته بقیهها باشد یا مربوط به کدام دسته مشابه آن. در همین لحظه رای و خواهرش نزدیک شدند. رای قدری گرفته معلوم میشد و گاردون حدس زد که او در همان لحظه بد خلق و ناراحت میباشد گونه های ایلاکل انداخته بود و بسیار هیجان داشت.

رای بدون مقدمه صدآزد: (هلو- گاردون! پس شما بودید که افسانه های نسبت بمن در گوش خواهرم چکانیده اید شما الك را موظف ساخته اید که از من جا سوسی کند. من اینمو ضوع را میدانم زیرا من الك را در آنجا دیدم که چطور ...). خواهرش ایلاحرف او را بریده گفت: رای تو نباید اینطور با کلون گاردون حرف بزنی او بهیچوجه حرفی به زبان تو نزده است آنچه در باره تو میدانم، چشم دید خودم است و هم فراموش نکن که کلونل گاردون مهمان پاپا میباشد رای غرشی کرد: هر کس نسبت بمن همینطور بدگمان میشود حتی جانسن پیرمرد نسبت بمن سوظن پیدا کرده است) جانسن اظهار نمود: بر خلاف همه نسبت بتو احساس همدردی دارند.

از تشنج زمانی کاسته شد که جان بنت در حالیکه کمره را به گردن آویخته بود از دروازه سرخ رنگ باغچه وارد شد.

«آخ آقای جانسن! از شما بسیار معذرت میخواهم که هر بار ملاقات شمارا به عقب انداخته ام اما نهایت خوشحالم که از شما در اینجا پذیرای میکنم در دفتر روابط دگران برای چطور است؟ از کار او راضی

هستند ؟

جانسن نگاهی عاجزانه و در عین حال پرسشگر بصورت گاردون افکنده بالکنت زبان پاسخ داد: بلی آقای بنت بسیار راضی هستند.

دیک احساس ناراحتی کرد از اینکه متوجه شد آقای بنت نمی بانیست از شغل جدید پسرش باخبری می گردید. حتی جانسن بابی میلی فراوان در اختفای این مطلب کوشید وقتی نان چاشت تمام شد و گاردون با جانسن در باغ تنها قدم میزدند جانسن مکنونات قلبی خود را نزد دیک بیرون ریخته اظهار داشت من خجالت میکشم که به پیر مرد دروغ گفتم رای باید حقیقت را به پدرش میگفت. «دیک از پیش آمدخشن و غیر دوستانه رای نسبت بخو دی حیران بود ایجاد شدن بسی جهت دشمنی نزد برادر ایلا برایش رنج آورشد او آنچه را کشف کرد که اغلب دلدادگان باید آنرا کشف میکردند.

دیک متوجه شد که این آقای

جانسن چاق عینا مثل اواز صمیم قلب به ایلابنت علاقمند بود. تا وقتی ایلا نزد آنها بود جانسن سخت عصبی مینمود و به تشننت افکار مواجه بود وقتی ایلا از آنجا دور شد او مرد بدبختی جلوه نمود و درست زمانی دیک بازوی ایلا را گرفته او را به باغچه پراز گل های گلاب رهنمایی کرد، بدبختی جانسن فزونی گرفت وقتی گاردون و ایلا در وسط بوته های گلاب از نظر پنهان شدند رای با خشم جنون آمیزی اظهار داشت: نمی دانم که این آدم درینجا در پی چه چیزی است. او مربوط به صنف ما نیست و از من نفرت دارد.

جانسن در حالیکه سعی مینمود خشم اشرا پنهان ساخته باشد گفت: رای نمیتوانیم پاور کنم که او از تو نفرت داشته باشد او رو بهمرفته انسان قابل احترام و قابل دوستی است رای متفکرانه پاسخ داد: یک احمق محض. او یک آدم متظا هر است گذشته ازین او یک پولیس

بقیه در صفحه ۵۷



دختران شو

زندون



درد دل جوانان

اینهم زندگی من

نتوانستیم و من از ندیدن او به اندازه رنج میبردم که اخیرا نقش بستر بیماری گردیدم و مدت یک تب سوزنده و مهلک من به دو تب سوزنده و شدید و طوفانی مبدل گردید با اینکه بین مرگ و زندگی دست به گیر بیان بودم لحظه عاقل از سوزوساز و یاد او نبودم خلاصه زندگی من درامه ایست همه اشک خون در دوا و من قهرمان این تراژیدی میباشم .

روزی عقب میز کارم بین اوراق پنهان بودم که پسته چی محترم انگشتی به در اتاق زد و وارد گردید و بعدا پاکتی را بدست داد چنانکه چشمم به عنوان پاکت افتاد نمیدانم چه بلایی بود که بسرم آمد رنگم برید و قلبم به شدت زد پسته چی

۳ سال قبل دختری از خویشاوندان ام در کابل بامن طرح دو ستی و محبت بست به اولین دیدار قلبهای مان باهم توافق پیدا کرد که این وضع به مرور زمان مسیر زندگی ام را تغییر بخشید که زیاده از این نه تاب گفتن است و نه تاب شنیدن اما بانهم اینقدر بائیسست عرض کرد و گفت که به همد یگر دل بستیم و قولی دادیم و این دوستی بر اساس صمیمیت استحکام یافت (راستی چقدر بنای سعادت انسان نا مستحکم است که به یک حرف و با یک نگاه خراب میشود و بر هم میخورد) رفته رفته تخمین مدت یک سال نسبت عدم فرصت و بعد مسافه همد یگر رادیده

نامه های

وطن عزیز ما ست این جوانانند که به خاطر پیشرفت و تحولات وسیع و همه جا نیه کشور آمدگی خود را ابراز نموده و از هیچگونه فداکاری در راه و طن دریغ نمی نمایند.

حالا که همه به آرزوی خود رسیده ایم لازم است ما بایک جهش تند با کار وان جمهوریت بسوی یک زندگی مسعود و مر فیه دوش بدوش هم با متانت و جرأت بدون لغزش و انحراف گام برداریم دور نیست آن رزیکه ما کشور خود را آباد مردم خود را مسعود و آرام بینیم و بر عقب ماندگی های گذشته خویش فایز آیم .

بناغلی م تقی از لیسه ابن یمن: نامه شما به اداره رسید موضوع که شما انتخاب نموده بودند و اقامه جالب بود اما شما میتوانید با کمی تمرین و مشق و مطالعه بیشتر نوشته های خود پتر و بهتر به ما بفرستید در انتظار نامه های بیشتر شما .

• • •

بناغلی ضیغم شنبلی: مضمون شما به اداره مجله رسید از همکاری تان تشکر اینهم قسمتی از مضمون شما .

جوانان یگانه عنصر و نیروی فعال در نظام جدید و جوان جمهوری

قسمت سوم

چگونه میتوانیم از تاثیرات منفی عوامل مستخلفه بالای فکر کردن جلو گیری کنیم؟

یوهنمل غلام جیلانی یفتلی

ندارد . عوامل داخلی و یا آن عواملیکه در خود ما وجود دارند مانند آرزو ها و هوسها ، احتیاجات ، احساس ها و عواطف مفکوره ها و نظرات ، عدم آگهی و بی اطلاعی و بالاخره تمایل دابه باور کردن آنچه گفته و شنیده میشود عملیه تفکر ما را تا اندازه زیادی متاثر میسازد و چنانکه گفته شد این عوامل ما را به اخذ چنان تصمیمی وامیدارد که اکثر ا نادرست میباشد .

بقیه در صفحه ۶۱

در شماره گذشته از انواع گوناگون فکر کردن بحث کردن پهلو های مختلفه آنرا بر رسی نموده و هم زا ها و طرز العمل های درست فکر کردن را مطرح ساخته و خاطر نشان نمودیم که برای پرابجم طرق متعدد حل وجود دارد و باید بوسیله صحیح و معقول فکر کردن بهترین و موثر ترین راه را انتخاب نمائیم .

در زندگی انسان عوامل مختلفه داخلی و خارجی وجود دارد که دوسته چگونگی فکر کردن ما را متاثر می سازد و ما را به فیصله های میرساند که صلاح کار در آن سراغ





قهرمانان سیاه هنوز احساس خستگی نمی کنند

رژیسور های نیکر حلقه انحصار فیلم بر داری و سینما داری سفید بوستان را شکسته اند . سیاهان مانند موجی در امریکا نفوذ کرده و اکنون آمنگ اروپا نموده اند . بلیک موویس یا فیلمهای سیاه سلسله فیلمها یست که توسط رژیسوران سیاه پوست و هنر مندان نیکر تهیه شده برای کمپنی

مترو گو لدن مایر رقیب ور نر کلمبیا عاید سر شاری آورده است . حالا فکر می شود که مردم سیاه پوست بحیث بهترین مارکیت برای عرضه فیلمهای سیاه میباشد تقریبا نیم فیصد کمپانی های تولید کننده از جیب سیاهای برداشته میشود . در اوایل فکر میشد که از سیاهان میشود در فیلمهای سخن و یا در



قسمت های ضیایی کار گرفت اما اکنون سیاهان در فیلمهای که ضایعی نمایش اعمال وحشتناک موضوعات سکسی و شوره های دزدی های بزرگ و غیره موقعتهای پروا ن کسب کرده اند چنانچه در فیلم سیاه بنامهای (شافتو و سو پر فلائی) از جمله فیلمهای یست که امروز در اروپا نمایش داده میشود .

فیلم جیمز باندی (شافتو) برای کمپنی ستروگولان مایر (۱۸ میلیون دالر) آورده ، در حالیکه عاید فیلم سوپر فلائی اینلام و ۲۵۰ میلیون دالر رسیده است و به این ترتیب فیلم مترو پول دو باره زنده شده و از نورونق گرفته است .

بقیه در صفحه ۶۱

از دیدن این منظره به تعجب افتاده بدون اینکه تسلیمی از من گرفته باشد و یا باز خواست شیرینی نماید راه منزل پیش گرفت بعد از مطالعه آن لحظه در افکار پراکنده غقب میز کازم غوط ور شدم بعدا تصمیم گرفتم که خانه و خانواده و ماموریت وهمه راترک گو یم ائنا فکر دیگری بمن تسلط یافت تا پرده شرم از چشم یز داشته موضوع را به سمع رئیس و اغضای فامیل ام برسانم در این فرصت نیز چیزیکه باعث ناکامی و بد بختی ام شد حیای بیش از حد بود .

بهر صورت دیری نگذشته بود که پدر و مادرم جهت عیادت اقوام رهسپار کابل شدند با وجود یکه حین شستن لباس نامه دوست داشتندی ام بدست مادر و حتی به دست فرد فاملیم افتاده بود و راز دیرینه ما بکلی افشاء شده و آنها اطلاع و معلومات کافی از این و آن هم داشتند ظالمانه خواهر دیگرش را بقیه در صفحه ۶۰

رسیده

خواهر عزیز پیغله و حیمه:

نامه شما به اداره مجله رسیده از حسن نظر شما تشکر مجله ژوندون از شما و در خدمت شماست امید واریم که همکاری یتان را با مجله خود ادامه دهید .

بناغلی محمد فاروق از کارته ۳ :

مکتوب شما به اداره مجله رسیده از همکاری یتان تشکر .

بناغلی امان الله بریال :

شعر شما به اداره مجله رسیده زما نیکه نسبت آن رسیده نشر میشود از همکاری تان تشکر .



باسکتبال نسوان در جمناز يوم پوهنتون

● آینده دختران معارف خیلی درخشان بنظر
میخورد.
● بازی روزهای اول نسبت به اخیر خیلی
ضعیف بود.



دختران معارف و پوهنتون مقابل هم قرار دارند

شود و معلمان سیورت باشیوه جدید نری بالای
آنها رحمت بکشند بدون شک از تیم های معارف
قهرمانانی بوجود خواهد آمد .
خلاصه اینکه اگر چنین تورنمنت ها دایر
شود و تمام تیم های ورزشی نسوان در آن
اشترک ورزش تیم هامسابقه کننده قبل از آغاز
تورنمنت مشق و تمرین زیاد تر نماید وضع ورزش
بقیه در صفحه ۶۲

چشم آنانیکه به ورزش کشور علاقه و دلچسپی
دارند باشیون خبر افتتاح تورنمنت باسکتبال
نسوان روشن شده و تصویری که از آینده
ورزش در کشور داشتند به حقیقت پیوست و
ورزش کشور را یک گام درتوسل به هدف
عالی و واقعی که آرزوی مردم ما زانشکیل
میده نزدیکتر یافتند .
این تورنمنت که به سیستم لیک برگزار شده بود
به ابتکار امریت ورزشی پوهنتون و به همکاری
ریاست تربیت بدنی وزارت معارف روز ۱۹
سنبله آغاز یافته و تا اول میزان دوام کرد که
در اخر مسابقات برای قهرمانان اول و دوم و سوم
کپ های داده شد .
دوین تورنمنت پنج تیم ازلیسه های نسوان
معارف و پوهنتون کابل که سه آن بنامهای تیم
های الف، ب و ج از معارف و دو تیم دیگر بنامهای
تیم های آبی و سرخ از پوهنتون اشترک داشتند.

چهره های ورزشی



بیغله فریبا پشتون :
در میان باسکتبالیست های نسوان معارف
هرگاه نام از درخشانترین چهره های ورزشی
به زبان آید چندتن درصد همه فرار میگیرد
که فریبا پشتون هم از همین هاست . موصوف
نه تنها به ورزش با این همه شهرت رسیده ،
دروس مکتب را نیز به همان سویه تعقیب کرده
که در زمره ممتازترین دختران قرار میگیرد .
رویه خوب و اخلاق نیکو از صفات براننده بیغله
فریباست او را نه تنها معصلمان و باسکتبالیست
های لیسبه را به بلخی توصیف مینمایند دختران
دیگر که او را می شناسند مخصوصا ورزشکاران
همیشه به توصیف نام او را یادآور میشوند .
بیغله فریبا ۱۸ سال عمر داشته و چهار سال



شاعلی عبدالحمید معلم صنف ۱۱ و چهره
درخشان ورزشی لیسبه استقلال ، چهار سال
است فوتبال میکند و بر علاوه به از علاقه گرفتن
به اتلتیک و تمرین اکنون وظیفه کیتانی اتلتیک
لیسبه استقلال نیز به عهده اش گذاشته شده .
شاعلی عبدالحمید یک ورزشکار برده بار
و با حوصله بوده در وقت صحبت خیلی جدی
به نظرمی خورد علاقه به همه ورزشکاران
داشته و آنچه سیورتین هارادوست دارد که
تارو حقه قوی داخل میدان گردد .

است باسکتبال مینماید متعلمه صنف ۱۲ بوده
به انگلیسی خوب تکلم می نماید بر علاوه
باسکتبال به آبیازی و تنیس علاقه زیاد داشته
و سیورتینی را که دارای کرکتر ورزشی نباشد
بدش می آید .



کپتان تیم سرخ پوهنتون مستحق
مدال و کپ شد

ورزشکاران لیسه حبیبیه



عده از ورزشکاران لیسه حبیبیه

حمید و شاعلی محمدعلی باسکتبالست های مشهور و شاعلی اخترمحمد بینگه بانگ ساز معروف لیسه حبیبیه .

ورزشکاران موصوف درحالیکه احساسات پاک و بی آرایش شان در اولین برخورد انسان را بخود جلب میکرد و درک میکردید که آنها جوانب مختلفه زندگی مخصوصا ورزش را در حالیکه شرایط محیط و ماحول خویش را با آن وفق داده آنها تحلیل نموده اند سخن را چنین آغاز کردند : چون سخن در اطراف ورزش میچرخد بهتر است ورزش را در کشور تحلیل و بعد از آن آنرا در لیسه حبیبیه مطالعه و بررسی نمایم .

به همه معلوم است که اساس همه چیز را اقتصاد تشکیل میدهد و ورزش نیز بدون اقتصاد نمیتواند استقرار خویش را حفظ نماید و به پیش رود .

تاوقتیکه بود چه کافی برای ورزش اختصاص داده نشده و درین راه به مصرف نرسد امید بهتر شدن آن را نباید داشتیم . ما امروز در کشور خود نمیتوانیم از ورزش نام ببریم و اگر هم چند ورزشکاری موجود است که باوجود آمدن نظام جدید ممکن است بعد ازین خود را تیارز داده و استعداد خود را بر خ همه بکشند زیرا بعد ازین امید بهتر شدن همه چیز برای ما موجود شده در حالیکه نه وسایل ورزش برای ما میا است و نه غذای خوردنی و آنهم درجهت ورزش محدود مثل فوتبال و چندبازی مخصوص که علاقمندان آن نسبتا زیاد است ورزشکارانی داریم ، حالا اگر این ورزشکاران به اصطلاح خودرو را ما با ورزشکاران کشور های دیگر مقایسه نمایم دیده میشود که از نگاه وسایل و غیره فرق شان از زمین تا آسمان است آنها اعضای فدراسیون های ورزش خود بوده - لباس خوب می پوشند ، غذای خوب می خورد ، رهبرهای علمی ورزشی دارند ، صحبت شان بیه شده سایر وسایل معیشت شان در خارج از جهان ورزش تدارک میگردد و تشویق را در محال از طرف همه مردم می بینند .

در حالیکه ورزشکاران ما اولاً از وسایل و تشویق محروم اند در اخیر با ذ هنی

بقیه در صفحه ۵۹

صفحه ۵۱

به هر صورت وقتی به اداره لیسه انسان برسد يك شور شعف يك احساس برانسان غلبه میکند این همه احساسات زاده هنرنمایی و تیارز استعداد و قدرت فوق العاده یکتا از شاگردان این لیسه است که با کشیدن تصویری از قائمعلی مایناغلی محدوداژ آنها بر خ هر بیننده می کشد و بازبان حال میگوید: اینجا استعداد های نهفته است که اگر زمینه تیارز آن مساعد گردد دیگر هنرمندان - ورزشکاران علمای مجال نخواهد بود که یکه تاز میدان باشند بلکه رقباي خویش را همان درین کانون معرفت و تربیت سراغ خواهند کرد .

چون هدف ما ورزشکاران بود بدون آنکه از هنرمند مذکور چیزی ببریم نخست نظر شخص مدیر لیسه شاعلی نادی که یک جوان با درود به نظر میخورد ، در مورد ورزش این لیسه خواستیم که در جواب چنین اظهار داشت:

لیسه حبیبیه که با این همه نام بزرگ تا امروز نه میدان فوتبال دارد نه میدانهای دیگر ورزشی - اگر چه در عقب تعمیر میدان بزرگی به همین منظور موجود است ولی بحالت خارزار افتاده در حالیکه کدام میدان دیگر نیز ریاست تربیت بدنی وزارت معارف در دسترس خویش ندارد با این میدان که در تربیت بدنی پیش از پنج هزار نفر تعلق میگیرد کدام توجه تا امروز نشده ، امیدواریم در بر تو نظام جدید در حالیکه امید به بر آورده شدن همه آرزوهای ما موجود است درین زمینه نیز بر آرزوی خویش کامیاب گردیم . لباس هم کمتر بدسترس ورزشکاران ما قرار میگیرد از ناحیه توپ خیلی به مشکلات گرفتار هستیم و مثل اینها مشکلات زیادی هم اکنون دامگیر ماست و شاید در آینده قریب این همه مشکلات چاره جویی شده و تا اندازه آرزوهای ورزشکاران ما بر آورده گردد .

درین لیسه سه نفر معلم سیورت موجود بوده و بر علاوه یک نفر از معلمین هندی بنام

در کشور عزیز ما هرگاه نام از ورزش و کانون ورزشی بزرگان آید لیسه عالی حبیبیه در صدر همه قرار میگیرد - این مرکز علم و معرفت همچنانکه در تعلیم و تربیه اولاد این خطه باستانی منت بر گردن افراد این کشور گذاشته ، در پرورش جسمی و تربیت بدنی نیز از هیچ مرکز تربیوی عقب نمانده . اگر از هر ورزشی یاد آور شویم چه شناسا باشد یا اکتلیک ، پهلوانی باشد یا زیبایی اندام و یا بازی های اجتماعی در هر زمان و هر جا مقام عالی در اختیار ورزشکاران لیسه حبیبیه بوده .

این لیسه که در هیچ تورنمنتی گرفتن کپراز دست نداده و دو شادوش سایر لیسه های مرکز به پیش رفته گاهی همچنان واقع شده که دیگران را از گرفتن کپ مبروم و همه را در حیطه تصرف خویش آورده و در صدر همه قرار گرفته . و اگر هم زمانی نتوانسته در همه مسابقات سیورنی قهرمانی را حفظ نماید حداقل در چند رشته خود را به این افتخار رسانده . چنانچه سالها قهرمانی فوتبال - باسکتبال - زیبایی اندام و غیره در دست قهرمانان لیسه حبیبیه بوده و دیگران را مجال دستیابی به آن نبوده بیاید گذشته را فراموش کرده و وضع کنونی ورزش را درین مرکز فرهنگی که سالها قهرمان داشته و کثرت نیز جوانان با استعداد و پر قدرت را در اختیار خویش دارد مطالعه کنیم .

چندی قبل سری به این لیسه زده و خواستیم از نزدیک با ورزشکاران آن صحبت نمایم ، قبل از آنکه داخل تعمیر لیسه گردیم دیدیم آن تعمیر با عظمت که از ساختمانش چند سال پیش نمی گذرد تقریبا اوراق شده شیشه هایش بعضا شکسته - رنگ دیوار ها پریده فرش تیلوتیوم آن خراب شده و مثل آن چیز های زیادی نظیر اسباب بازی میگرد که بسا دیدنش تأثر و تألم بر انسان مستولی میکردید



درعکس علاقمندی شاگردان لیسه حبیبیه به فوتبال دیده میشوند که در ساحات تفریحیه تعریف می بر دارند .

چند نکته درباره خنده

خنده فکر را قوی و بدن را توانا گرداند
 خنده بزرگترین اسلحه در جنگ
 زندگی است .
 مردی که دوسرد زندگی می خندد قابل
 ستایش است .
 فرستنده : م. ق. صاعد

گنگانه



جانور شناسی

شخصی در دستوران مشغول خوردن غذا بود دفعتا پیش خدمت را صدا کرده گفت:
 - این چه چیزی است که در غذای من راه می رود؟
 پیشخدمت : من چه میدانم آخر من هیچ وقت درس جانور شناسی نخوانده ام .
 فرستنده : فرید احمد

شاعر تازه کار

یکروز شاعر جوان و تازه کاری دیوان اشعار خود را نزد استاد خود برده واز وی خواهش کرد که در مقابل اشعار سست و بی معنی او علامت صلیب بگذارد .
 پس از چند روز شاعر جوان برای گرفتن دیوان خود مراجعه کرد و بعد از ورق زدن تمام دیوان دید که هیچ علامتی گذاشته نشده است . ازین واقعه خیلی خوشحال شده و گفت:
 - معلوم میشود اشعارم سست نبوده که علامتی نگذاشته اید .
 - صحیح است اما اگر من خواهش شما را بجا می آوردم دیوان شما به قبرستان عبوی ها شباهت پیدا می کرد .
 فرستنده : احد عزیز زاده

فانتیزی وطنی

نوشته جلال نورانی

معلمه

- اینه بخدا آمر صاحب رشوت نمیگیره ، پول هاره ده باطله دانی می اندازه !..



- ساعت تیر اس- یک کوت نفره بیش غرفه منتظر سا ختیم.



بدون شرح

معلمه را استخدام نمودی ، او آنقدر درس ها را خوب تشریح میکند که حتی برای من هم دلچسپ است . من بکلی تاریخ و جغرافیه صنف پنجم را فراموش کرده بودم ...
 روز ها از پی هم گذشت ، معلمه هر روز برای درس دادن می آمد ، پدر و پسر با علاقه سخنان او را می شنیدند ، تا اینکه یک روز بلی یک روز آه از نهاد مادر عبدالله بر آمد بعوض پسرش ، شوهر او کامیاب شده بود ، پدر عبدالله جان هم راه معلمه به توافق رسیده تصمیم گرفتند با هم ازدواج کنند و کردند .
 اکنون که سالها از آن روز می گذرد ، آمر صاحب درس های تاریخ و جغرافیه صنف پنجم را فراموش نکرده است . مادر اول عبدالله ، یعنی مادر اصلی او که خودش باعث آشنایی معلمه و شوهر خود شده بود ، چاره ندارد جز اینکه بسو زد و بسازد ، حالا عبدالله جان نام خدا کلان بچه شده یگان روز فوتبال هم میکند .

مادر عبدالله جان با شنیدن این جملات بنای پر خاش کردن را گذاشت و هر دو پایش را در یک بوت کروی بلند کرده گفت :
 - باید حتما یک معلم خانگی برای عبدالله جان استخدام کنیم .
 آمر صاحب چیزی نگفت و به مستخدم امر نمود تا بکسش را در موترالفش بگذارد .
 عبدالله جان را مادرش بسیار دوست داشت ، موقع صرف نان شب بازم در اطراف میز نان بحث تندی بین پدر و مادر عبدالله جان در گرفت و بالاخره پدر راضی شد که یک معلم خانگی استخدام کنند . بعد از جستجوی زیادی دختر جوانی را بصفت معلمه خانگی استخدام کردند . بعد از آن روز آمر صاحب به درس ها ی پسر خود شدیدا علاقه گرفت ، حتی همراه معلمه خانگی همکاری میکرد ، به زنش گفت:
 - واقعا که فکر خوبی کردی و این

هر روز بکس مکتب عبدالله جان را لاله گلبدین تا مکتب همراهش می برد و موقعی که از مکتب رخصت می شد ، لاله گلبدین دم دروازه مکتب بکس او را دو باره گرفته او را به خانه می آورد . معلم های مکتب به عبدالله جان توجه داشتند . آن روز لاله گلبدین مکتوب یکی از معلمین را به پدر عبدالله جان که آدم متشخص و محترم می بود داد . پدر عبدالله جان نامه را باز کرد و اینطور خواند .
 - جناب محترم فلانی خان (یعنی آمر که من و رابه اجازه شما مانند زیر دستانش آمر صاحب مینا م) بنده زاده شما عبدالله جان بچه بانظافتی است ، نسبت به سا- سا- سا- ساگردان لباسهای خوبتر و نظیفتر می پوشد و هیچوقت کمبودی در وسایل درسی او دیده نشده ، اما باید به اطلاع شما برسانم که در مضامین تاریخ و جغرافیه که بنده تدریس می نمایم ضعیف است ، مضامین دیگر را نمیدانم ، در حصه خودم موضوع را به اطلاع رسانیدم امید است درین قسمت تو جهی بنمایید .

(پایان)

در محکمه

رئیس محکمه از متهم که يك مرد لاغر و مردنی بود پرسید. اسمت چیست ؟
متهم جوابداد :- هیبت جان قویدل !
رئیس که بشدت خنده میکرد گفت :
- راست میگی یا ماره می ترسانی ؟

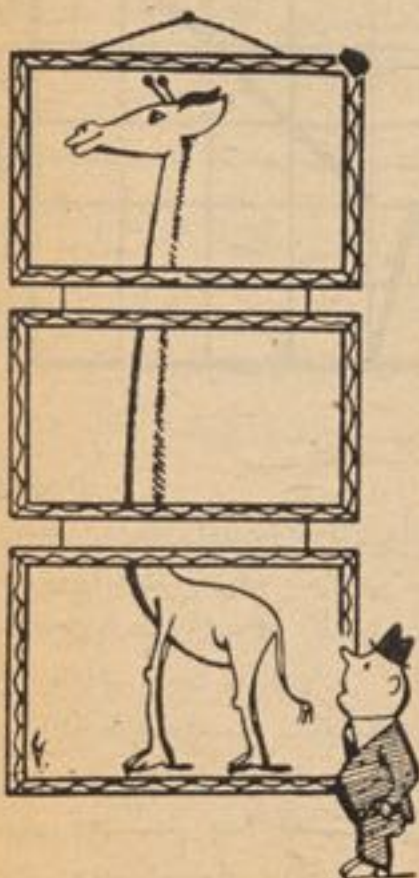


- نی دوست عزیزه خانه کمی مصروفیت دارم ونمیتانم به محفل تان اشتراك کنم .

.....

عذر بدتر از گناه

پدرروبه پسر خودنموده گفت :
- تواذدبروز تاحالا پنجاه افغانی از من گرفته ای حتما رفته ومشروب خورده ای .
پسرش گفت: بغداد قسم مشروب نخوردهام پنجاه افغانی شمارا بابیست افغانی که از مادرم گرفته بودم دیشت در قمار باختم .



بدون شرح



بدون شرح

رسید وبعد از اخذ اجازه بدرون رفت. امر بادیدن او اندکی از چایش بلند شده گفت: - چه گپ است دختر جان...
دختر لبان غنچه مانندش را از هم کشوده بانازدانی خاصی شکایت کرد:
- آمر صاحب عمومی .
- جان ...
- شکایتی دا شتم ...
- یگو نفس ...
- آخو ... اینچارانگه کنید ...
اودامن خودرا قدری بلند کرد تا پارگی جورایش را نشان بدهد ، آمر عمومی عینک های خودرا در چشمانش جایجا کرده گفت:
- می بینم ... خوب چه شده ... ؟
- جورایم را پاره کرد...
- کی پاره کرده ؟
- آقای کو لیا تکوف ... او یا مشت بروی میز کوبید، میز شکست وبروی زانوی من افتاد .

- اوهر وقت عصبی شود با مشت بر روی میز مامورین می کوبد، تحویلخانه ازمیز های شکسته پر شده
دختر همانطوریکه قسمت پاره شده جوراب را نشان میداد تمام جریان رافصه کردن و خصوصیات کولیپاتکوف را برای آمر عمومی تشریح نمود ، آمر عمومی از چند نفر دیگر هم سوالاتی نمود ومعلومات خودرا درین قسمت وسع تر ساخت . روز بعد دفعتا دروازه آقای کولیپاتکوف باز شد ودر آستانه درمردن قوی هیکل وبرزوری نمایان شد، این شخص قوی هیکل وبر زور که به بردباری و ملامت معروف بود همان آمر عمومی اداره ما بود کولیپاتکوف به احترام او از جا بلند شد و لی آمر عمومی او را دوباره در جایش نشاند وخودش مقابل میز او قرار گرفت وبعد دوسیه ای را باز کرده گفت :

این مکتوب راشما امضاء کرده اید؟
کولیپاتکوف گفت:
- بلی قربان ...
- سه جا غلطی دارد .
این قرار داد را شما ترتیب داده اید؟
- عا... بلی صاحب ..
- ناقص است .
اصلاحش میکنم قربان
درینوقت هر دو مشت آمر عمومی بالا رفت وباشندت عجیبی بروی میز کولیپاتکوف کوبیده شده، چنان صدای برخاست که جمله (چه وقت اصلاح میشود) آمر عمومی درمیان آن گم شد، پایه های میز شکست و میز بروی زانوهای کولیپاتکوف افتاد.
رنگ از روی کولیپاتکوف پرید... چند وقت بعد کولیپاتکوف از آن اداره تبه بدل شد، کسی نمیدانست بکجا رفته ومامورین می گفتند ، شاید بعد ازین وزن برداری کند ، یکی میگفت: شاید خواننده اوپرا شده باشد بهرحال دیگر او را ندیدیم.

تعریف پیانو

معلم :- فرید پیانو را تعریف کن.
فرید پس از لحظه ای فکر جوابداد :
- پیانو حیوان چهارپای بزرگی است که پوست محکم و دهان بزرگی دارد که در آن دندانهای سفید و سیاه دیده میشود به محض آنکه بدندانهایش دست زده شود بصدا بلند فریاد میزند .

گله از حافظه

زن وشوهری یاد از گذشته ها می نمودند واز دوران نامزدی خود حرف میزدند زن گفت :
- بخاطر اینکه نمیتوانم جزئیات دوران نامزدی خود را بخاطر بیابوم وحافظه ام ضعیف شده رنج میبرم .
شوهرش گفت :
- من بر عکس تو بخاطر حافظه قوی که دارم رنج می برم زیرا هیچگاه اولین بر خورد را که منجر به ازدواج با توشد از یاد نمی برم.

ترجمه : غالمغالی

فانتزی خارجی

میزهای شکسته

در شعبه مایک آمر عمومی بود که شخص آرام متین وبرد باری بنظر میرسید . اودایما به مزرحه اش فکر میکرد واز مریضی چند حیوانی که نگهداری کرده بود وحیواناتش چاق و فربه نمیشدند رنج می برد، آمر عمومی پسا ملامت واهستگی حرف میزد و کلمات جان، قربان ، عزیز ، نفس وغیره در هر جمله اش بکوش میرسید هیچکس بیاد نداشت که او قهر شده باشد، حتی در صورتی که اشتباهی از کدام مامور سر میزد او میگفت:
- نفس ... چرا اینکار را کردی ، خوب در آینده کوشش کن مرتکب اشتباه نشوی ...
فهمیدی جان ؟

در عوض آمر درجه دوم ماشخصی بود خیلی عصبی تندخو قوی اندام ودارای صدای غور ، که از درد صدای خود باید خواننده او پرا میشد واز لحاظ جسمانی جمال بندرگاه. این شخص تند خو وعصبی کو لیباتکوف نسام داشت ، در تحویلخانه اداره ماچندین میز که پایه های آن شکسته بود، بنظر میرسید ، تمام این میزها به اثر ضربات مشت این کولیپاتکوف شیر اندام شکسته بود، او در دهلیز ها وشعبات با قدم های محکم وصدا دار راه میرفت بهجهد اینکه متوجه اشتباه وسهوکدام مامور میشد محکم با مشت بر وی میزش کوبیده میگفت:
- چرا اینطور شد ... ؟

بلی وانوقت دونفر پیاده دفتر آمده میزرا به تحویلخانه می بردند ، هیچکس جرأت نداشت ازین رویه او انتقاد کند وبه آمر عمومی شکایت نماید.
آقای کرز وخاروف محاسب نقدی میگفت :
- نمیدانم چرا وقتی که او را می بینم دست هایم میلرزد ، بکلی اعصابم خراب شده واز دست او بجان رسیدهام. از نظر پایه نیچو پیاده شعبه ما میز شبیه هنرمندان کت خورسرسی بودند، بهرحال کو لیباتکوف همانطور که عادت داشت غالمغال میکرد ، با مشت بروی میز می کوبید بالکند به دروازه میزد و تند خویی وعصبانیتش روز بروز اضا فیه تر میشد .
یک روز برای شعبات میزهای جدید آوردند میزهای قشنگ با پایه های نازک ، این میز آنقدر تغییر وارد کرد وشعبه را قشنگ ساخت که شوری در دلها ایجاد نمود ودفعتا دوشیزه دیجوا ماموره صادره واورده بالای (میراسکی) مامور شعبه اوراق عاشق شد وبزودی با هم ازدواج کردند. پایه نیچو بعد از آن نکتایی می بست وبا نظافت تر شده بود و آتیشز شعبه هم بفعالیست در آمده بعد از آن غذا ی

بمن چه مربوط است که او آمر است، او حق ندارد مرا توهین کند، آنهم در صورتی که حرفش متوجه من نیست ومن تقصیری ندارم ، چه حق دارد جوراب قشنگ مرا پاره کند ، ببینید ... نگاه کنید...
دوشیزه دامن مینی اش را اندکی با لایر برده پارگی جورایش را به مامورین نشان داد. مامورین بدات پارگی جورایش را ملاحظه کردند وملاحظه نمودند وهمه تصدیق کردند که واقعا جوراب نو او تار کشیده و خراب شده ...

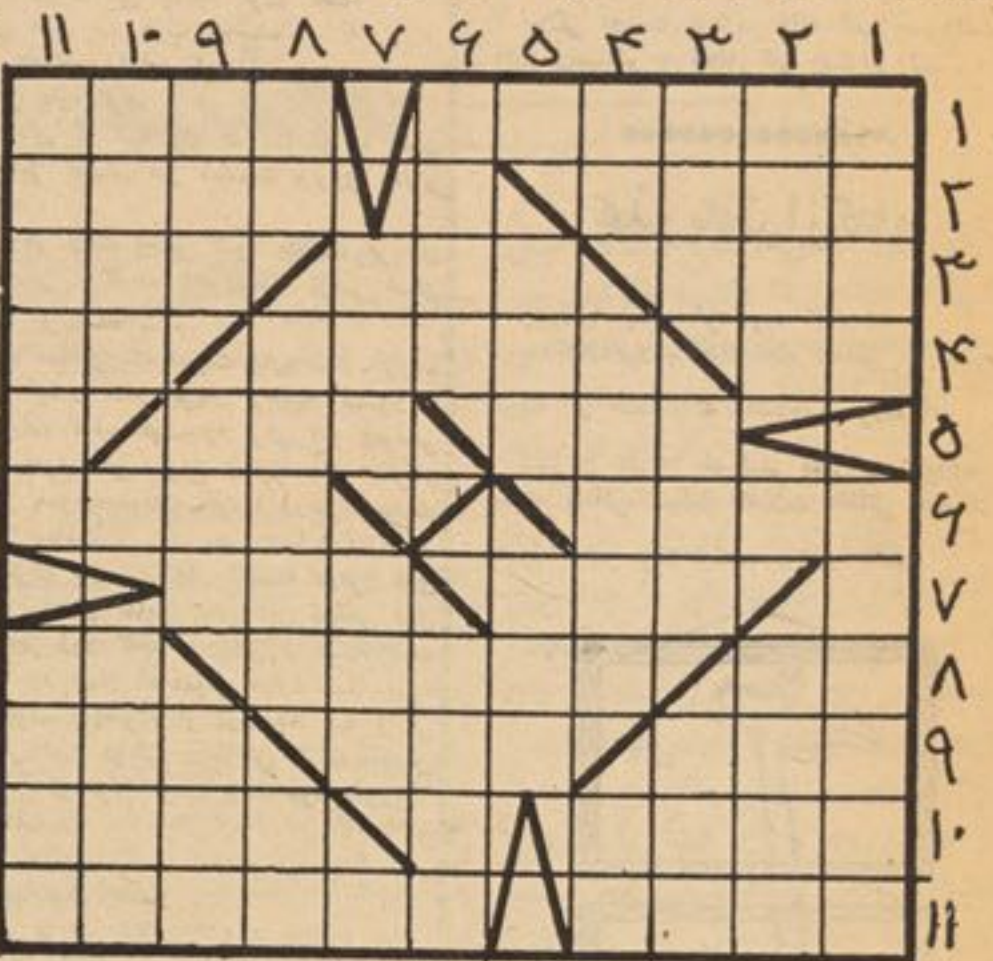
پس اتر بها احوال رسید که کولیپاتکوف در یکی از شعبات دیگر از پس عصبانی برده به بهانه کوچکی يك میز دیگر را هم به آن دنیا... بیخشد به تحویلخانه فرستاده است ، وقت صرف نان دوشیزه زلاتیوا ماموره قشنگ و خوش اندام شعبه محاسبه به نوبت به هر شعبه رفته پارگی جوراب خودرا در قسمت ران به مامورین نشان داد واز عمل کولیپاتکوف انتقاد نمود، بالاخره عقب دروازه آمر عمومی

سازگاری و مسابقات

جدول کلمات متقاطع

۱- افقی

۱- رژیم که از پشتیبانی همه افغانها بر خوردار است - بر نده
 ایست بلندبر واز وشکاری - ۲- گرفتنش فرض است - خط السیر
 دیره وی درفضا - ۳- دختر انگلیسی - سایه اش خوش آیند است - ارزش
 و قیمت - ۴- ضمیر است در عریبی - پیروی از آن وظیفه هر فرد جامعه
 است - کلمه ای که در انگلیسی تایید را میرساند - ۵- نامی برای موسیقی
 دو ماه قبل به حساب قمری - آواز دهنده و ستا ینده - قبل از نماز گفته
 میشود - ۷- از حشرات مضر برای زراعت - در موقع جنگ بصدای درمی
 آید - ۸- دریا - پدر تاریخ - یک خارجی - ۹- بسیاری کوچک - چند مدت
 یک نوع قلم - ۱۰- ستاره ای از نظام شمسی - اشعه مخوف - ۱۱- گاهی
 مهربانتر از مادر میشود - آدمی که کنجکاو میکند .



عمودی :

۱- مجلس و شورای قبيله ای - از دریا های سمت غربی - ۲- این نوع
 قالین مشهور است - طرف شراب - سخن بیپوده و مسخرگی - جور و
 ظلم - بچه (ببنتو) - ۴- از کلمات تحسین و تعجب - کاروان و گروه
 مسافر - عددی است - ۵- این پر نده بزرگتر از آن یکی است - سبز و
 شاداب - ۶- طرف راست - نام دیگری برای سلمانی - ۷- نزدیک نیست -
 درازی - ۸- اسلحه مخرب - اصلت و بزرگواری - استاد گی و پافشاری
 در کاری و هم به معنی منازعه آمده است - ۹- شا یکستی
 و معرفت - و حسن سلوک و بخشش - خوب است - ۱۰- رژیم که منفور
 همه بود - اجازه نامه ورود به یک کشور - ۱۱- در حال ترس - قدرت

آیا این شاعر را

میشناسید؟

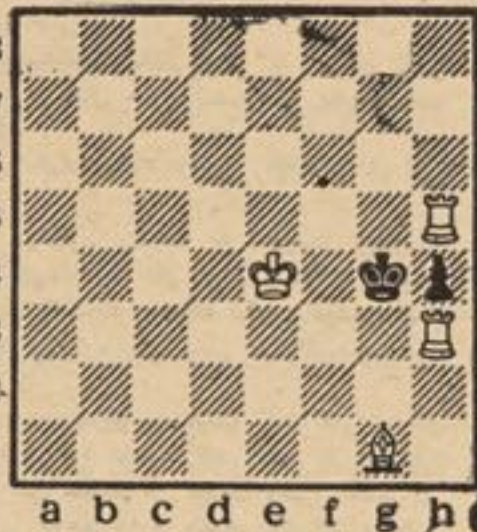
آیا این شاعر را می شناسید

- ۱- هم شاعر بود هم فیلسوف .
- ۲- در شعر او را همپایه رود کی میدانند .
- ۳- در فلسفه معارض محمد بن زکریای رازی بوده و با او مناظره میکرده است .
- ۴- وقتی که وفات یافت رود کی او را مرثیه گفت .
- ۵- این شعر از اوست .
دانش و خواسته است نرس و

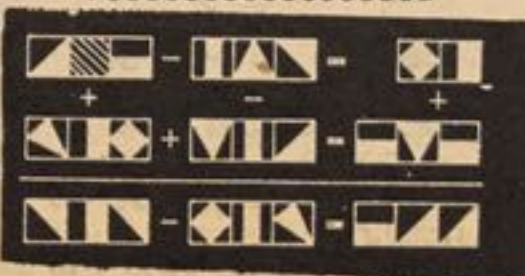
گل

که به یک جای نشکند بهم -
 هر که را دانش است خواسته نیست
 و آنکه را خواسته است دانش کم
 اگر باین نشانی هابه یافتن نامش
 موفق شدید برای ما هم بنویسید .

مسابقه شطرنج



در این مساله سفید در و حرکت می تواند سیاه را مات کند حرکات مهره هارا به دقت بررسی نموده جواب مساله را پیدا کنید و برای ما بفرستید .



هنر پیشه شناسی



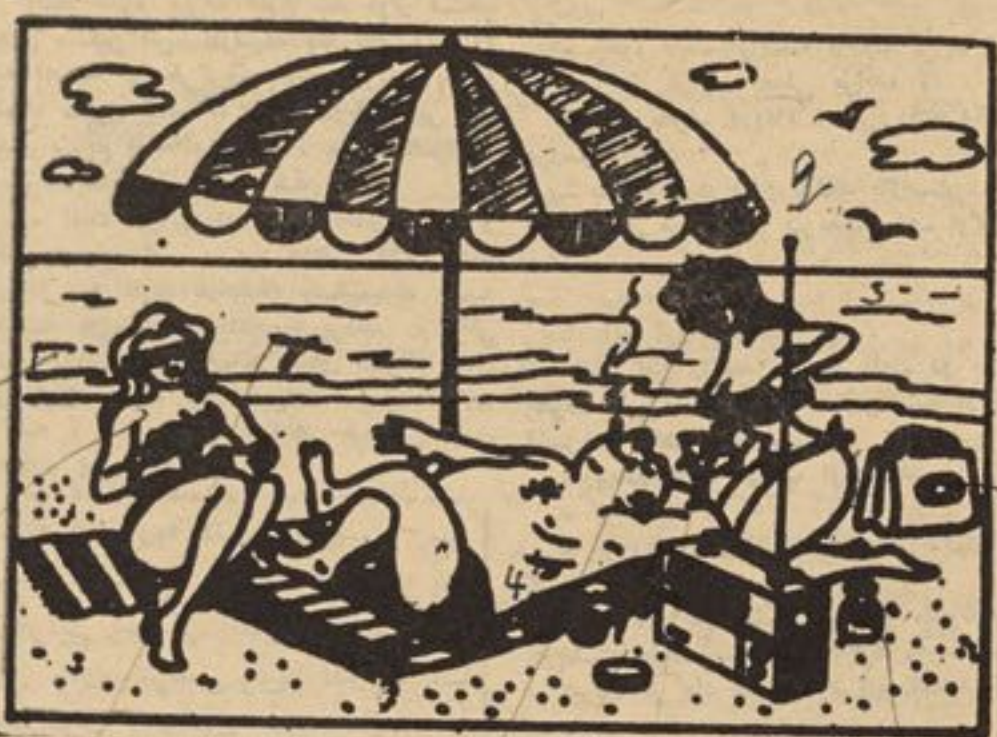
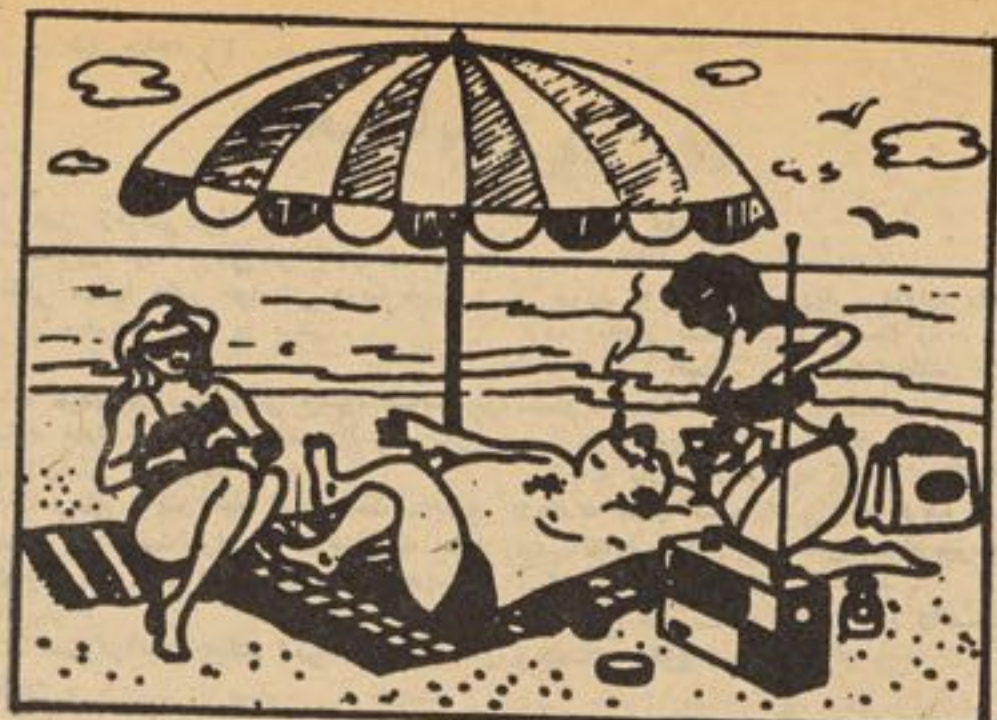
درین کلیشه چند هنر پیشه هندی را مشاهده میکنید ، اگر موفق به شناختن همه آنها شدید لطفا نامهای شانرا بایکی از فلم های شان برای ما هم بنویسید .

مسابقه ریاضی

هر یک از این مر بعات نمایند
 عددی میباشد ، از دقت در علایم ریاضی که بین آنها گذاشته شده ، می توانید آنها را شناخته و عملیه حسابی آنها انجام دهید . در صورتیکه باین کار موفق شدید لطفا صورت عملیه را برای ما نیز بنویسید .

قطعاتی از همین شماره

فیصدی طیسف های عناصر معینه اتو سفیر رادر معرض آز ما پیش قرار میدهند. نتایج این اندازه گیری در کارت مخصوص ثبت شده و	۱
را در فم ماهوریت در کابل، ایضا کدد، در فم یوی (شماره) را در فم یوی بود	۲
مضامین دیگر را نهیدانم در حصه خودم مودوع را به اطلاع رسانیدم ایبل است درین قسمت تو چپسی بنهانید	۳
او می خرید و میخورد : شاید این هم از بزرگ جمهوریت جوان ما باشد که کسی در برونخواسته است برادر نابلد و اطرافش خود را فریب بدهد و افسانه ستانی کند	۴
رخمید هد بلکه راجع به نتایج کارهای تجر بوی فا بر نکه میبا شد . مسالانه پنجصد مو تر تیز ر فتمردل های مختلف در لا بسراتوار کمپنی	۵



در کلیشه پائین بریده های سی از مضامین مختلف این شماره بنظرمی رسد، شما که با علاقمندی مطالب مجله را می خوانید حتما میتوانید بفهمید که هر یک از این بریدگی ها مربوط کدام مضمون این شماره است لطفا جواب خود را بما ارسال نمایید

آیا میدانید؟

- در کجا سوا لاتی در سه بخش مطرح شده که پاسخ دادن به آن داشتن معلومات رادر تاریخ، جغرافیه و ادبیات نشان میدهد :
۱- موقعیت این جزایر را بگوئید: سنت هلن - سخالین - بو ر نیو- کرین لند- بحرین
- نویسنده این کتاب هارا معرفی کنید: پسر آفتاب- بابا کوریو- سلام برغم- فاوست .
- چند واقعه مهم را ببلون ترتیب ذکر میکنیم نظر به قدامت آنها را ترتیب نمائید - معانده وسفا لیا- جنگ واترلو- کشف دماغه امید - قتل عام سن بار تلمی

تصحیح ضروری

در شماره گذشته (صفحه ۵۶) شرحی که در زیر کلیشه تحت عنوان (این عکس چیست؟) چاپ شده، مربوط به عکسی است که در شماره گذشته اصل آن از نشر باز مانده است، شرح کلیشه چاپ شده در صفة مذکور، چنین است:
«در شکل فوق، چند چهره وجود دارد؟ اگر جواب صحیح آنرا یافتید برای ما هم بنویسید»
و عنوان آن چنین است:
«چند چهره می بینید؟»
خوانندگان محترم لطفا قرار فوق تصحیح فر ما یند.

در این دو تصویر که ظاهر با همدیگر شبیه هستند ده اختلاف وجود دارد، اگر دقت کنید ده اختلاف مذکور را میتوانید پیدا کنید، جواب خود را برای ما ارسال نمایید

برای دو نفر کسانیکه موفق به حل نمودن، هنر پیشه شناسی، قطعاتی از همین شماره و جدول میشود بحکم قرعه یک سیت جراب اسپ نشان و پنج جوهر بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود.

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام برپوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید



HORSE-BRAND-SOCKS.

با پوشیدن جرابهای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



شرکت صنایع پلاستیک ایران

حالت روانی مسافران

جالب تر از همه این نکته بود که بسیاری از مسافران آدرسهای خود را بیک دیگر مبادله میکردند به امید اینکه یکی از آنان اگر جان بسلا مت برد سلام و احترامات او را به خانواده اش برساند.

حالا میباید دازیم به تشریح عکس العمل مسافران طیاراتی که ذریعه فداییان فلسطینی اختطاف شده و در میدان صحرا بی اردن مجبور به فرود آمدن گردیده بودند.

نخستین سرا سیمکی و تشنج وقتی پدیدار شد که اختطاف کنندگان پاسپورتهای مسافران را جمع آوری کردند دلیل تشنج این بود که عده ای از مسافران نوع پاسپورت داشتند پاسپورت های امریکایی و پاسپورت های اسرائیلی.

حرفهایی به این معنی از زبان کوما نندو ها بگوش میرسید. به خاطر اسرا نیلیها طیاره را اختطاف کرده ایم.

در اثر این امر بود که وقتی در عرشه طیاره شرایط اقامت دشوار تر گردید احساسات ضد امریکایی و ضد یهودی نیز آشکارا تر شد.

عکس العمل مسافران در روز دوم اختطاف

روز دوم طرز برخورد مسافران دلچسپتر و در عین حال رقت انگیز تر شد به این معنی که موقع تقسیم غذا صحنه های تائر آوری بوجود آمد تا این وقت مشروبات و ماکولات که در مطبخ طیاره وجود داشت بین مسافران علی السویه توزیع میگردد اما این کار تا در گامی دوام نکرد و غذای ذخیره شده در طیاره روبه اتمام گزاشت و فداییان ناگزیر شدند ذریعه موترها غذا به طیاره انتقال بدهند.

یکعده از مسافران که اکثریت آنرا بیو سالان تشکیل میداد سهمیه شانرا کاملا صرف نمیکردند بلکه يك مقدار آنرا پیش خود محرمانه ذخیره میکردند. حتی يك جرعه آبی را که ذریعه گیلا سهای بلا ستیکی بدست شان میرسید نیز تا آخرین قطره نمی نوشیدند و بقیه را زیر چوکیهای شان پنهان میکردند.

تقاضا های مکرر کارکنان - طیاره که مواد غذایی در هوای گرم فوراً فاسد میگردد و آب نیز از حیض

استفاده خارج میشود کمتر شنیده میشود.

وقتی تمام مسافران روز سوم اختطاف اجازه یافتند برای ساعتی طیاره را ترک گویند تا لحظه ای زیر سایه بال طیاره آرام بگیرند کما نندو هادرخلال تفتیش داخل طیاره يك مقدار اغذیه فاسد و گندیده را به دست آوردند.

روز سوم اختطاف

امروز يك گروه جدیدی مراحل تشکل خود را آغاز کرد و آن عبارت از مادران اطفال بود یکعده از مسافران که اطفال و کودکان با خود داشتند در باره داد و فریاد اطفال بنای اعتراض را گزاشتند. حقیقت این بود که حالت روانی مادران نسبت به سایر مسافران به مراتب بیشتر بود زیرا در حالیکه سایرین کاری نداشتند و روز شانرا به مناقشه و بلا تکلیفی میگزشتا نندند مادران برعکس - مصروف خاموش نگهداشتن اطفال شان میبودند تا بالاخره در صدد افتادند به تنظیف و تطهیر طیاره مشغول شوند.

روز چهارم

روز چهارم در حالیکه اوضاع متشنج تر میگردد عده ای از دختران جزو مسافران طیاره در صف مادران ملحق شدند و در کار تنظیف طیاره شروع به سهمگیری کردند و بعد تر در توزیع غذا با کومانندوها همدست شدند این امر بیشتر سوظن کلان سالان و بیسر مردان را برانگیخت و اعتراض کنان میگفتند که دختران جوان بیشتر غم خود را میخورند ما بسیار خوش باشیم که لااقل فراموش نمیشویم.

معینا زنان سالخورده با دیگر در صدد افتادند که به ذخیره بقیه غذای خود بپردازند.

موضوع جالب این بود که در خلال این شرایط بجای بزرگسالان خردسالان و جوانان که عمر شان از سی بالا نمیرفت مریض میشدند اکثریت بیماری آنها ترا اسهال و اختلال معده تشکیل میداد. چنین می نمود که این بیماریها ناشی از فشار روانی باشد.

روز پنجم و ششم: بعد از آنکه نیروی روانی

تسخیر ناپذیر

- انیت کجاست ؟

هانس از خوشی فریاد زد - پروردگارا! خوشی من پایان ندارد! زندگی در دنیا چقدر خواستنی و زیبا است! من میخواهم انیت را ببینم.

- انیت! انیت! پروردگارا! او عجلش را از دست داده! - شاید او یائین به مهمانخانه باشد! آنها به پائین حمله برده و داخل مهمانخانه شدند که مدتها میشد کسی آنجا نرفته بود. از مهمانخانه سردی یخ مانندی بهشام میرسید. آنها تحویلخانه را هم بازرسی کردند. - هیچ جانیست! برآمده کدام واقعه و حشمتك بوقوع پیوسته!

هانس در حالیکه از وحشت یغش زده بود پرسید. - چگونه انیت توانسته از خانه برآید؟ - احق از درب اصلی برآمده. - بیومرد بطرف دروازه اصلی رفته و آنرا بررسی کرد. - بلی واقعت دارد. فلک باز است. - خدای من! مادرم پیر به چیغ زد او کشته میشود.

- باید او را جستجو کرد. هانس این را گفته و تقریباً عادت دو بساره بطرف آشپزخانه دوید. هانس تنها از راه آشپزخانه رفت و آمد میکرد. پدر و مادر انیت از عقب او دویدند. - کجا رفته؟

- پروردگارا! نبرآب. بیرون نامهان آه کشید. هانس در جایش خشک شده او مبهوتانه با وحشت بطرف بیرون نگاه کرد. بیرون فریاد زد - ترس آور است! تراور است!

هانس بایک خیز در دروازه کرد. در همین لحظه انیت داخل شد. پیراهن خواب و بالابوش نازک ابریشمی بازمینه گللابی و گللهای آسمانی رنگ تن او را پوشانیده بود. انیت سر تا پاتر شده بود موهای افتاده و ترش در سوش جسیده و بادسته های گل آلود و نامنظم بالای شانه هایش آویزان بود. رنگش بطور وحشتناکی پریده بود. مادرم پیر به بطرف دخترش پریده و او را در آغوش کشید.

- تو کجا بودی؟ دختره بیچاره من. توسر تا پاخیس شده ای، دیوانه! اما انیت او را از خود رانده و بطرف هانس نگاه کرد.

- توبه موقع رسیدن؟
- مادرم پیر به فریاد زد.
- نوزاد کجاست؟

من مجبور بودم بدون معطلی این کار را انجام بدهم. میترسیدم ناوقتاً جراتم برای انجام آن کفایت نکند.

- انیت توجه کاری انجام دادی؟
- چیزی که وظیفه بمن حکم میکرد. من او را در تنبر فرور بردم و آنقدر زیر آب نگاه داشتم تا مرده.

هانس وحشیانه نعره کشید. نعره اش مانند نعره مرگ اوریک درنده زخمی بود. او روی خود را بادستهایش پوشانیده و تلوتلو خوردن مانند مست از خانه بیرون گریخت. انیت خود را بالای کوچ انداخت. سر خود را بالای مشت های گره خورده خود گذاشته، دیوانه وار و برشور اشک ریخت.

تمام
ژولنون

هانس از خوشی فریاد زد - پروردگارا! خوشی من پایان ندارد! زندگی در دنیا چقدر خواستنی و زیبا است! من میخواهم انیت را ببینم.

- تفهیم، انیت راضی میشود یا نه. نباید او را نا راحت ساخت و الوی شیراز پستانهایش کم خواهد شد.

- نه، نه، پس هیچ لازم نیست. بهیچ صورت. اگر انیت مرا ببیند لازم نیست. اما ولو برای يك دقیقه اگر هم باشد بگذارید بپرسم را ببینم!

- صبر کن سعی میکنم پسر ت را اینجا بیاورم.

اتگاه مادرم پیر به خارج شد آواز قدم های سنگین اش، تا وقتی که پله های زینه را به آهسته می طی کرد، بگوش میرسید. اما لحظه سبیری نشد که پله ها دوباره زیر قدم های سریع او به آواز درآمد. بیرون نفس زنان بسرعت داخل آشپزخانه شد.

- انیت آنجاست. او به اطاق نیست و طفل هم نیست. بیومرد و هانس فریاد زدند و همه سه نفری در حالیکه نمیفهمیدند چه میکنند به زینه بطرف بالا حمله بردند. روشنائی تیز و زخمستانی بیرحمانه فضای فقیرانه اطاق را نمایان ساخته بود. چرکت سیم، الماری کپنه، جای لباس، در اطاق هیچکس نبود. مادرم پیر به نعره کشید.

مسافران روبه اتمام گزاشت - مرحله تازه رسید و آن عبارت بود از خرابی اعصاب مسافران بعد از روز چهارم هر عمل کوما نندو ها با بیم و خوف استقبال میشد یکعده از مسافران جدا معتقد بودند که بین کومانندو ها و مادران مسافران در داخل طیاره موافقه محرمانه ای عقد گردیده است همچنان فکر میکردند که بین فداییان و گروه غیر امریکایی توافقی بعمل آمده است در اثر پیدایش این احساس که هرگز واقعت نداشت عده ای از مسافران میپنداشتند که غیر امریکاییها نجات خواهند یافت و بقیه اعدام خواهند گردید.

هر چند که مسافران اختطاف شده اعم از سال ۱۹۷۰ مانند سال ۱۹۷۳ از حادثه جان بسلا مست بردند باز هم ساعات اخیر اختطاف را با هیجان و اضطراب سپری نمودند.

سلو یا یا کو بس از یکعده - مسافران یکتیم سال بعد از اختطاف طیاره از طرف کوما نندو ها پرسشهایی نمود در نتیجه معلوم شد که همین حالانیز دسته های کوجو چک مسافران طیارات مذکور و قتی اتفاقاً بایکدیگر مقابل شوند به نظر عناد و خصومت مینگرند و این البته خنده آور است.

مردی بانقاب بقیه

است و من از پولیس ها متنفر هستم شما میتونید با او رکنید که من می توانم بمرا تسب نسبت به او عاید داشته باشم . جانسن غم غم کنان اظهار کرد: پول همه چیز نیست . رای شما اکنون به چه کاری مشغول هستید ؟ رای بصورت اسرار آمیزی پاسخ داد: درین باره نمی توانم بشما معلومات بدهم . حتی به ایلا که ساعت ها سعی نمود از من چیزی بشنود نگفتم که چه کار میکنم . شما میدانید مسایل سری و جود دارد که به حیث یک تاجر و معامله دار نمیتوان آنرا فاش کرد . جانسن سکوت کرد و به ایلا می اندشید . ایلا در حالی که در کنار دیک از میان بته های گلاب قدم زنان پیش میرفت در پاره اندیشه و علت ترس خود حکایت کرد:

(نا تمام)

عمو و انیا

حرکات ساده داکتر آستورف جهان دیگری که بخوبی وجودش حس می-گردد در جوش و خروش است ، که جوشش مذکور ، تماشاچی را بزودی بطرفش میکشاند . از لحن گفتگو و کلمات که وی از چشم دیدش به پرستار پیر حکایه مینماید . بخوبی می توان مهربان بودن روحش را درک کرد . وی به وظیفه اش عشق می ورزد و با تمام احساس قلبش بدان بستگی دارد .

چه کسی میتواند نقش مذکور را بخوبی بازی کند ؟

کسیکه بازیگر و نمایش دهند نقش مذکور است جز سرگی پندر چوک و شخصیت معروف قسینما می که چندی قبل نقش اتلسلو آن را دیدیم . موجود دیگرست .

اومازند تمام بازی های اعجاب انگیزش ، در اینجا هم تا سر حد اعجاز ، طوری که از یک هنر مند معروف توقع میرود ، با بازی عالی و پر احساسش شخصیت داستان را به نمایش می گذارد .

ناتمام

را بخود جلب میکند .

روی یک ورقه کاغذ نمبر حساب پس انداز بانک خود را بیاد داشت زده بود و به روی ورقه دو می نوشته بود لزومی ندارد به دنبال من بگردید . شما نمی توانید مرا پیدا کنید .

در همین موقع کلاوس و پترا به طرف اتوبان رفته سپس بطرف جنوب به مارکت هایدن فلینز میروند و آنگاه دو بار به طرف راست دور زده وارد جاده میشوند که از وسط مزارع می گذرد . آندو به روی سبزه ها انتخاب میکنند و مطابق آخرین خواهش آنها جسد هر دوی شان در کنار هم در گوستان و بستر والد به خاک سپرده میشود .

چرا باید آنها می مردند ؟ توضیح این مطلب مشکل است پرسو فیسور کالیفر نیانی بنام زایدن می گوید جوان ها هرگز نمیدانند که مرگ شان قطعی است و لهذا زندگی خود را با مقیاس غلطی ارزیابی میکنند .

حادثه در نیمه شب

- توصورات رادرفورت راه داده بودی و ادامه داده و گفت :
- بیایم فکر میکنم که ماتصمیم داشتیم امروز تینس بازی کنیم .
لی خندیده و گفت :
- همین طود است .

لی روی پایش ایستاده . اما همین که رویش را چرخداد و میخواست بته گلاب راترک گفته و سوی میدان تینس برود جوزف را دید . جوزف طوری معلوم میگردید که درهوا آنها را دنبال کرده و از خیلی نزدیک مراتب احوال آنهاست .

اگر از کارتری میخرید جوزف را میدید و یا هنگامی که مشغول گردش و یا قدم زدن بود اگر سرش را چرخ میداد جوزف را میدید که از دنبالش روان است . حالا او مشغول بستن و مرتب نمودن تکه های انگور که تادیاوار غلیبی میدان تینس پیش رفته بود مینمود . اما در حقیقت جاسوسی و مراقبت از احوال آنها بود . آیا او نمیکوید از سخن های که آنها به همدیگر میگفتند چیز های بشنود ؟
او باخود گفت :

- فراموش کن لی . خیلی احمقانه است که درین باره فکرتی . چه فرق میکند . باید بخود بقبولانی که از این به بعد در این باره فکرت کرده و جوزف را نادیده بگیری .
اوراکت تینس اش را گرفته و سوی میدان بهرایی برید فوراً بدویدن پرداخت . در همین لحظه بود که لی احساس کرد که داخل زوایای طویل تابستان گردیده است . روزهای آفتابی یکی دیگری میگذشت . روز های خوشی بود آنروز ها . این روز ها یکی بعد دیگری می آمد و بپخته هامبدل میگردید . اگر چه زمان می گذشت از بعضی جهات طوری معلوم می گردید که هنوز هم از جایش حرکت نمیکند . هر روزیکه میگذشت و روز دیگری جایش را می گرفت از روزهای سابق فسق نداشت .

عشق نافر جام

در آمد و سر انجام شاگرد یک نجار شد در این اواخر خودش انجام دهد .

معمدا گاهگاهی مشاجراتی رخ می داد کمتر واقع میشد که کلاوس بیشتر از نیمه شب از نزد رفیقه اش به خانه برگردد . بستد ریج برای او رفتن به سر کار در ساعت ۶ صبح مشکل میشد او شروع کرد به سگرت کشیدن هر چه بیشتر . اشتهاش سقوط نمود . رفته رفته دچار حالت عصبی میشد والد ینس نسبت به وضع پسر شان احساس ناراحتی مینمودند و شروع کردند به نصیحت او . مثلا به او گفتند بچه جان ادامه این وضع برای تو درست نیست .

در عصر روز سه شنبه هفته آخر یکی از همسایه ها سرو صدای جنگ و مشاجره را از داخل منزل کلاوس شنیده بود . اما پدر کلاوس می گوید که جنگ و مشاجره در منزل هرگز صورت نگرفته او صرف به پسرش خاطر نشان کرد بود که نباید نا وقت به منزل برگردد و بلکه باید یک زندگی منظم را اختیار نماید . آیا در اینجا کلیدی برای گشودن معمای قتل آن دو بدست می آید ؟

آیا پسر و دختر محبوب دفعتا دچار وحشت شده اند که مبادا که دگران باعث تخریب این دنیای رویایی شان خواهند شد .
والد ین کلاوس می گویند :
از کلماتیکه روز سه شنبه بین آنها و پسر شان رد و بدل شده کدام مفهوم می به دست نیامده و آنها برای دیدار خویشاوندان خود رفتند کلاوس بصورت ضمنی اظهار داشته بود منم خود را گم میکنم .
۴۵ دقیقه بعد کلاوس یونگر سوار موتر دستون خود میشود برادرش فولکر که چهار سال نسبت به او جوانتر است روی کوچ نشسته سر گرم مطالعه بوده نمی بیند که یونگر تفنگ را با خود میبرد در حوالی ساعت ۲۲ یعنی در ساعت ۱۰ شب و قتی والدین کلاوس یونگر به منزل بسر میگردند کلید دروازه منزل را که کلاوس با خود میداشت به روی میز آتشبر خانه من بینند . کلید درم موتر با دو ورقه نوشته شده نظر شان

لزومی ندارد دنبال من بگردید شما نمی توانید مرا پیدا کنید .

بزودی روابط بین کلاوس و پیترا محکم گردید و کلاوس اغلب اوقات پیترا را با خود به منزل می آورد پیترا دختری محجوبی بود . کم حرف میزد مادر کلاوس راجع به پسرش میگوید : او یک پسر دوست داشتنی و حرف شنو بود برای خانواده کلاوس ثابت بود که آندو با هم ازدواج می کردند . نامزدی رسمی اندومیا نیست در روز بر گزار می سالگره پانزدهم همین سال تولد پیترا در ماه نوامبر اعلان شود . پدر ها و مادر ها موافق بودند کلاوس جوان از ساختن یک عمارت شخصی برای خودش حرف میزد شبها وقتی در بستر می رفت مجله های مهینده سی را مطالعه می کرد پدرش می گوید :

برگزیده الفریده هچکاو

تا عمل جرمی دیگری را ممکن سازد ؟ یا اینکه امکان دارد مطابق گزارش اوتام و قایم رخ داده به ارسادسیم این بازی بوجود آمده، کینه باشد . . . انتقام یا عاقل مشابه دیگر درین حادثه دخیل خواهد بود ؟

داکتر شانه هایشرا تکان داد: «رئیس اظهار نظریسیارمشکل است . . . بعد از ادای این کلمات غمگین کتان پشت میز آشپزخانه نشسته به خاله پری فوریه پرداخت . . . جسد اکتون به پشت افتیده بود و صورت مقتول به طرف سقف قرار داشت کیتان گلتون با حرکت سر اشاره کرد: دنس ببینید شال یاروی کشی پیدا میشود که بروی جسد بیندازید . . .

دوست در همین لحظه جینی گلتون از اتاق خواب وارد مطبخ شد. او جوان و قشنگ بود اما یک مامور پولیس خیلی موفقی و با تجربه و هم کمی پخته سال به نظرمی آمد آخر او دختر «پیرمرد» بود . . . جینی صدا کرد: «هلوپایا! من باید یک جسد را تلاشی کنم. نظرتش به جسد به روی صحن مطبخ افتید و به آوردن آن کسی از کیفیت جوانی را از کف داد: «هوم منظره خوبی نیست. قتل صورت گرفته ؟» گلتون تصدیق کرد: «بله قتل از بدترین نوع آن . . .»

در آنای که جینی گلتون لباس مقتول را بررسی میکرد، گلتون از خانه بیرون رفت تا در فضای آزاد کتج و کنار حویلی عمارت را از نزدیک ببیند عمارت بشکل یک بنگله کوچک اعمار شده بود. خیابانها و باغچه منزل به ستایل مرغوبی کشیده شده یک سربلندی بشکل نیم دایره اعمار شده بود که موتر تا مقابل دروازه عمارت پیش میرفت و در عقب آن کاراژ قرار داشت . همچنان اطراف باغچه کناره های مقبول گرفته شده بود موتر کهمی جوزف ایلدرج در مقابل کاراژ ایستاده بود و دو کلم از کگلکین برنده عقبی فاصله داشت در موتر هنوز دو پاکت نسواری رنگ پراز خورا که باب موجود بود . . .

دنس پولیس از طریق مدخل عقبی بطرف گلتون آمده گفت: رئیس هیچ نشان انگشتی به روی میله آهنی معلوم نشد. ولی میترسم که به روی رولک های میز هم اثری از نشان انگشت بدست نیاید. دنس پنهانی خنده کرده ادامه داد: «گمان نمیکنم قاتل برگه از خود بجای گذاشته باشد . . .» «پیرمرد» در پاسخ گفت: اگر برای التبات یک قتل شهود موجود نباشد ماهمیشه بلا تکلیف میمانم و قناعت می کنیم . . .

او آهی کشیده بطرف برنده برگشت : خوب حالا نوبت همسایه ها میرسد بصورت سیستماتیک باید از آنها کسب اطلاع نمود که آیا چیزی های بیگانه را دیده اند . مثلا کدام نماینده کدام آدم بی سرپناه یادست فروش دوره گردیامداد؟ وما میخواهم اطلاعاتی درباره ایلدرج هم جمع آوری کنیم من مایلیم بدانم اندهی اوحقیقت دارد . طوریکه خودش جلوه میدهد . . . وقتی آن دویه آشپزخانه برگشتند، دیدند که روی جسد رابا چادری پوشیده بودند جینی گزارش داد: انگشت از دواج وحلقه نامزدی را از انگشتان جسد بیرون کرده اند. غیر از آن کدام علامه و نشانه مخصوص غیر از آثار زخم که وجود داشت بمشاهده نرسید . . . «دختر جان وقتی جسد را معاینه کردی آیا کدام حدسی یا تصور زنانه نزدت قایم نشد ؟ آیا چیزی جالبی بنظرت ترسید . . .» - منظور اینست که من درباره حقایق اظهار شده از طرف آقای ایلدرج شک و تردید دارم . هوم مشکل است که گفته آید. بهر حال داستان او زیاد هم قابل تردید نیست و

درباره نویسنده . . .

منتشر کرد و تقریبا همه این قصه ها قصه های چنگی بوده که از آن جمله قصه «نزدیک سرحد» را نام برده میتوانیم . . .

کتاب ایلینا نویسنده و مترجم شوروی که تمام قصه های یوفکوف را از بلغاری بررسی ترجمه کرده است در مقدمه یکی از قصه هایش که در ۱۹۵۷ منتشر شد چنین می نویسد : «یوفکوف بدلتخواه خود را می در ادبیات قدیم بلغاری باز کرده زیاد تر از زندگی روستائیان صحبت نموده است . او خصوصیات و محرومیت های این طبقه را استنادانه تشریح کرده و چنین بنظر میرسد که او نویسنده رقیق القلب و با احساس است که نتوانسته از آن مردم خود را جدا فکر کند . . .»

یک منقذ پولیندی بنام یانینا پریگر که او هم آثار یوفکوف را به زبان خودش ترجمه نموده چنین اظهار نظر میکند : «درین قصه ها

آهنگ شب اویز

عجبا : بین این حیاتی که با این جوان در منز مجلل والدین او در شهر قاهره میگذریم و آن حیاتی که با خدیجه دریکی از شهر های دور افتاده مملکت میگذریم شباعت عجیبی احساس می نمایم . رابطه من با این جوان بسرحد پاک و صمیمیت رابطه با خدیجه رسیده است. مگر من فقط برای این بوجود آمده ام که همیشه مانند دوستان حیات بسر ببرم ؟

اما دوستی که بین این آقای مستطیع آسوده حال و این خادم مصیبت دیده رشد و انگشاف میکند . بسی شکست انگیز است. آیا خود را فریب میدهم یا صادقانه

در قلب خود به چنین احساساتی برخورد ده اما خویشتر را سر زنش کرده بود . این بار سنگین روزگار او هم بدوش او هم بدوش من سنگینی میکرد . کرکتر او پس از آمدن بقاهره کاملا دگرگون گردیده بود. صبح وقت بکار میرفت و همینکه از کار فراغت می یافت مستقیما بخانه بر میگشت و تا فردا صبح از منزل خارج نمیکرد دیدم. احساسا جوانان همانند او برای این بخانه می آیند که لحظه ای بعد از آن بیرون روند، خانه برای آنها ن حیثیت هوتلی را دارد که بخاطر صرف غذا و گذراندن او آخر شب بدان پناه میبرند .

در قاهره وسایل عیش و نوشی که جوانان را می فریبد و من قبل از آنکه بقاهره قدم گذارم راجع به آنها بسیار شنیده ام، خیلی زیاد است . پس چرا این وسایل اغوا و فریب دامنگیر این جوان نمیشود ؟

«ناتمام»
ژوئدون

کیتان دستباز در جیب هالرو برده به اتاق کوچک خواب رفت . یک نفر از گروه کشافان که عکسبرداری را هم انجام داده بود، دوباره جعبه یوندر مخصوص و گردگیر را آماده ساخت او سرشرا شور داده اظهار نمود:

متعاقبا دنس آقای ایلدرج را به اتاق خواب آورد تا معلوم کند که چه واقع شده است . او در یک رولامیزوین دستکول خاهش به جستجو پرداخت پول داخل دستکول مفقود شده همچنان صندوقچه زیورات خانم به سرقت رفته بود . دنس پرسید: «شما زیورات خانم تا آنجا بیجه کرده بودید ؟» این یک سوال همیشگی پولیس بود . ایلدرج جواب نفی داد: «اصلا ارزش بیجه کردن نداشت . . .»

«پیرمرد» با انگشت به کتابچه یاد داشت پهلوی تیلفون اشاره کرد. بالای کتابچه نوشته شده بود : «اجتماع همکاران روز سه شنبه ساعت ۴ . . .» ایلدرج غمگین کرد: «خط مایا است آنها قاعده به روز دوشنبه مقابل کلیسا بهم میدهند . . .» - شاید وقت ملاقاتها تغییر کرده است ؟ - شما اطلاع دارید که چه وقت میگذشت بخاتم شماتیلفون شده باشد ؟

وقتی به اتاق خواب آمدم کوچکترین حدسی نزد من قایم نشد یقین داشته باشید که متوجه هیچ چیز نشدم . . . - شاید میدانید که تیلفون رسید به چه درجه باره بوزه ؟

«ناتمام»

شاعری از دیار فرخی

این شاعر ضمن گفتگویش اظهار نمود که جمهوری جوان امید واری فراوانی در دل فرد باشند گمان افغانستان بخصوص طبقات محروم و تحت فشار ایجاد نموده است.

صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گذشت
بند اسارت شکست کینه و غفلت گذشت
مرهم کافور سید درد خجالت گذشت
صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گذشت
درد خجالت گذشت رحمت و صحت رسید
قلم و ستم دور شد و عدل و عدالت رسید
بغض و عداوت و کین دور شد و رحمت رسید
نغمه داؤد شد عشق و محبت رسید
صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گذشت
عشق و محبت رسید تفرقه نابود شد
خاک و خس این وطن سبز شد و عود شد
بیرق جمهوریت آب شفا لطف کرد
روح همه مردمان زند و خوشنود شد
صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گذشت
زنه و خوشنود شد زندگی از سر گرفت
نشوونموی بزار سبز شد و بر گرفت
غیرت او دو چنین بند اسارت برید
شکر خدا را وطن رونق بهتر گرفت
صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گذشت

استاد سلیم سرمست . . .

من در موسیقی است و این هامورد تا ناید تمام هنر مندان مامور تائید تمام مردم افغانستان مورد تائید حلقه های هنری فرهنگی ایران، مورد تائید حلقه های هنری و کلتوری جمهوری های آسیای مرکزی اتحاد شوروی و آنگسازان آنها. و تمام کسانی که بدنیای موسیقی خاورمیانه علاقه مند هستند واقع گردید .

این شک و تردید شما در اصالت آن قصه ملا نصرالدین و نافع زمین را با خاطر مجسم میسازد چون شما از ابراز دلایل علمی عاجز هستید. ورنه در هر محکمه هنری که دلایل خود را ارائه می نمودید از اصالت آنها دفاع کرده می توانستید. شما بایک طرز فکر انتقادی آنچه آهنگ های زیبای فولکلور را که از رادیوی بخش گردیده نادیده و ناشنیده گرفته تنها انگشت انتقاد بالای آهنگ نولک مرغ مه لگو گذاشته اید شما در مورد آهنگ اشاره نموده تان معلومات ندارید که آنرا در زمره آهنگ های آرمونیزه شده فولکلور شماریده و به آن تاخته اید .

آقای محترم آهنگ فوق یک داستان واقعی فولکلور است که در دهه بالی کوهستان بوقوع پیوسته و شاعر محلی به شیوه محلی آنرا ترتیب و فلام در مراسم خاص به شیوه خاص خانواده های محل آنرا می سرایند و اسباب خوشی میمانان شانرا فراهم میسازند . آهنگ مذکور را آنهاییکه با تمثیل آن بار اول از رادیو شنیدند . تحسین گردید و آفرین گفتند شما آنرا مورد انتقاد قرار داده اید .

و از اینکه این پروژه یکی از آرزوهای دیرین تمام مردم افغانستان بود تا موسیقی اصیل افغانی ترویج یابد و ماکه این عمل دشوار را آغاز و تقدیر و تشویق مردم هنردوست و تشنه گان موسیقی اصیل سبب جرت بیشتر مادر انجام این عمل گردید. خلاف توقع ما و نظریات عمومی طرف تنقید شما واقع شدیم و به عقیده شما هنگامی اجرای این عمل مقدور بود که موسیقی دان های ورزیده و دانشمندان این عمل دشوار را آغاز میکردند .

آقای ظاهر هویدا ! ملاحظه کنید که این حمله شما چقدر ظالمانه است ما که یک عمر در کنفرانس موسیقی دایر و انبیا ت یافت نمودیم. و شما حتی بدانش ما هم در مورد فن موسیقی شک دارید و حتی مسلم ما را در مورد آرمونسی کردن آهنگهای مین ما از ماسلب میدارید . خیر بپر صورت به عقیده شما ما در حال بیداشتی

طفل وجداشدن از شیر

که غذای غیر مایع خود را صرف می کند بو تل شیر خود را می پالد، وقتی نو بت شیر بو تل فرا می رسد مشتاقانه آنرا دیده و بایک حمله آنرا از دستم می گیرد و وقتی شیر آنرا می خورد زمزمه می نماید و تا آخرین قطره آنرا صرف می نماید. ولی در مورد شیری بسیار بسیار مشکوک بوده و حتی بعضی اوقات حتی به آن تماس نمی نماید و بعضا یک یا دو شب (جرعه) از پیا له شیر خورده و بعد با بی حوصلگی آنرا از پیش خود دور می کند.

ورزشکاران لیسه عالی حبیبیه

های مردم نیز تماس میکنند زیرا تا امروز ورزش در نزد مردم حیثیت چرنگابه اطفال را دارد و ورزشکاران نه تنها کدام حیثیت را دارا نمیباشند مورد توهین نیز قرار میگیرند پس ما از ورزشکاران خویش چه توقعی داشته باشیم؟ اگر ازین همه بگذریم مشکلات دیگری نیز دامنگیر همه ورزشکاران مخصوصا ورزشکاران معارف است آنها هم عدم موجودیت وقت کافی در حالیکه یک ورزشکار وسایل را در دسترس خویش ندارد مثلا نمیتواند در وقت معینه به

بقیه صفحه ۴۴

از پوست صورت تان

و قبل از خروج از خانه یک ورقه نازک کریم محافظه روی صورت تان بماند. تا آفتاب مستقیما به پوست نتابد، و هر روز صورت تان را صابون نزنید چون هوای خشک و صابون هر دو باعث میشوند که پوست رطوبت خود را از دست داده خشک و چین خوردگی پیدا کند برای پاک کردن پوست از کریم پاک کن استفاده کنید مخصوصا شب قبل از خواب باید حتما پوست پاک شود.

او لین نا را حتی که لب ها دچار آن میشوند خشکی و ترک خوردگی است. به محض احساس ترک خوردگی، لب ها بتانرا روز دو یا سه بار چرب نموده و همچنان بدون لب سرین از خانه خارج نشوید کوشش کنید که لب سرین را از جنس چرب انتخاب و استعمال کنید .

«کبر اوردک»

از دنیا هر شخص

بدیدنش رفتیم. پیش از کشته شدنش هنگام پاک کردن تفنگ بود او بمن گفت: او خودش نمیدانند که چرا از یک چنین قاره فوق العاده زیبا اینقدر مدت به دور مانده است ما با هم بصورت عادی به شکار می رفتیم اما شکار های فوق العاده نمی بود.

پاتریک شکار را بحیث یک علاقه شدید پدرش مینگرد و از آن چشم پوشیده است. اما یک وجه مشترک با پدر نو پسندیده اش دارد و آن اینست که او هم می گوید: از دنیا ومصاحبت مردم جهان هر شخصی میتواند به قدر کفایت بر خوردار شود. سپس باید کاری کند که به آن دلچسبی دارد و آن نگاه بگویند: «دیگران را نیز باید موقع داد تا به این دنیا فکر کنند.»

تمرین ادامه دهد از طرف دیگر نسبت نبودن سند بیوم و جمنایوم وقت بسیار کمی برای تمرین به ورزشکاران باقی می ماند. مثلا اگر محاسبه شود. در ظرف ۱۲ ماه در یک سال تنها دو ماه برای تمرین مساعد است زیرا باریک در آخر ماه نور توقف کرده و در آخر میزبان باز هم آغاز میباید و اگر امتحانات را مدنظر بگیریم چهار ماه و اگر مدنظر بگیریم دو ماه

برای مشق و تمرین باقی میماند در حالیکه یک ورزشکار اگر یک هفته تمرین خود را توقف دهد نمیتواند حاکمیت خود را بسالی ورزش مورد نظر خویش حفظ نماید . در حالیکه در لیسه های مرکز تمرین شکل فوق را دارا است تورنمنت های بین رفته که خود زمینه عقب افتادن ورزش را مساعد میسازد. علت عمده دیگر همانا موضوع تشویق و تکرار ادارات مکاتب و حتی شاگردان معارف است که آرزو دارند باین هم باید حتما پرد نصیب شود در حالیکه نزد اشخاص حق بین بود و باخت کدام ارزش نداشته و بازی خوب با ارزش میباشد .

در مسابقات که برگزار شده اکثرا به انبیا ت رسیده که بعد از چند مسابقه یک تیم درخشش خود را برخ همه کشیده و ثابت ساخته که اگر همچو تمرینات ادامه پیدا کند بهترین تیم در مقابل تیم های خارج عرض اندام خواهد کرد .

در حالیکه گفتار رفقای لیسه حبیبیه خیلی زیاد بود ماشه از آن را خدمت خوانندگان محترم تقدیم داشته و متبانی آنرا در موقع معرفی هر تیم آن تشریح خواهیم نمود . در اخیر صحبت با ورزشکاران لیسه حبیبیه موقع میسر شد تا از دردمندین سپورت لیسه مذکور نیز جوینا شوم بکنن از معلمین بیاضلی عمر گل چنین اظهار داشت : از مدت چند

سال است که به حیث معلم ورزش ایفای وظیفه میکنم این سوال خلق شده که آیا من معلم هستم و یا تهریلدار زیرا تنها وظیفه خود را تا امروز این دانسته ام که لباس، توپ، بوت و غیره را نگهداری کرده و آنرا به شاگردان داده واپس آنرا تسلیم شوم در حالیکه وظیفه معلمین ورزش قیامند و درس دادن و ورزش به طلاب وهم ملتفت سا ختن ورزشکاران به نواقص شان است نه تحویلداری بیاضلی عمر گل در حالیکه دیده میشد ازین ناحیه خیلی رنج میرسد روزه طرف شاگردان کرده و اظهار داشت که تقریبا همه زیاد شاگردان در حالیکه میدانند بطولن ، گرمج و غیره سامان ولوازم ورزشی در جمع من قید است بدون کدام اعتنا آنرا حیف میل نموده و آنرا به نوکران خویش میدادند و در موقع پرمش می گفتند که معلم صاحب خجالت میکشم که آنرا بدست گرفته از خانه بیاورم در حالیکه همه ورزشکاران نزد من محترم هستند این گله دوستانه را از ایشان کرده آرزو میکنم مسؤولیت خود را همه جوانان از همین حالا و در موارد بسیار کوچک هم باشد درک نمایند .

در اخیر بازم مدبر لیسه در مجلس ما حاضر شده و احساسات خویش را در مقابل همه متعلمین لیسه اظهار داشته گفت: از اینک که رضائیت کامل از همه شاگردان خویش دارم

ناجای که دانش ناچیز ما اجازه میداد ما را در آغاز و انجام این عمل دشوار رهنمایی کرد ما با نظر داشت حفظ اصالت ملی آهنگ های فولکلور افغانی سعی مقدور را بخرج داده نگذاشتیم آهنگهای مردم افغانستان دستخوش حوادث گردد و آنها را جمع آوری و مطابق به خواسته های عصر و زمان آرمونیزه . ثبت و به سمع شنوندگان رادیو افغانستان رسانیده تقدیم آرشیف نمودیم و در این راه رهنمایی و مساعی دا کتر عبد اللطیف جلالی رئیس سابق رادیو افغانستان و تشویق مردم هنردوست خود را اسباب موفقیت خود میدانم و شما آقای هویدا که عمل نیک و ملی ما را یک عمل نادرست و نامود کرده این صلاحیت را بمانداده اید این عقیده نادرست شما را به چه تعبیر کنیم ؟

ما این ادعا را نداریم که تا بروز قیامت آهنگ ساخته هامورد قبول و تمعیل باشد . بلکه آهنگهای فولکلور که از غنای فرهنگ و ثقافت مردم است مطابق به خواسته های زمان فرق می کند و هر آنگساز مطابق به مساعدت وقت با در نظر داشت حفظ اصالت آن بالایش آرمونی می گذارد .

باید متذکر شد آهنگ ها زیرا که من به آن آرمونی گذاشته ام بسیار دقیق کار شده که هیچگونه تنقید فنی حتی در پیشرفته ترین مملکت جهان به آنها وارد شده نمی تواند چه رسد به تنقید کسی که اصلا از علم موسیقی بهره نداشته باشد . از تزلزل در طرز تفکر آقای هویدا در مصاحبه های ایشان چنین نتیجه گیری میشود که ایشان در مورد آهنگ های فولکلور یک عقیده شخصی دارند که در مصاحبه خود نظریات ناوارد و دور از حقیقت را ابراز می دارند در خاتمه خواهشمند است تا درباره چیزیکه خارج چوکات صلاحیت تان است ابراز نظر نکنید . با احترام

بقیه صفحه ۴۴

کباب شامی

گوشت، پیاز، دنبه و گشنیز ما شین شده را با هایل، گلاب، نمک و مرچ سیاه مخلوط کرده به شکل کوفته های پهن در آورید و در بین دو خورد روغن سرخ کنید بعد کباب ها را از بین روغن خارج ساخته و پیاز حلقه شده را اندکی در روغن سرخ کنید و کبابها را دو باره در آن بچینید.

آب بادنجان رومی یا (رب) با شور بای یخنی بالای کباب اضافه کنید. با نجان رو می با قیما نده را تکه تکه کرده بر روی آن بچینید و بالایش برگ گشنیز بپا شید و بگذارید که در آتش نرم و پخته شود و آب آن تقلیل یابد. اما نباید آب آن کاملا خشک گردد.

کجا لوها را طوری که میخواهید ریزه کنید و در روغن سرخ نمائید. وقتی که کباب شامی آماده شد، در ظرف بکشید و اطراف آنرا با کچالوی سرخ کرده و برگ گشنیز زینت مید و بالای میز نان بگذارید و بصورت سالن صرف کنید.

درد دل جوانان

بمن نامزد کردند و بدون اطلاع من مراسم شرفینی خوری خپو چپ صورت گرفته بود من به این وصلت و ناوانا جوانمردی هرگز راضی نیستم زیرا این بکلی یک ظلم است و کسی هم که حس و عاطفه و مروت ندارد به اصطلاح انسان نیست .

هر چند در مراسم نامزدی و شرفینی خوری و ارائه چند عیدی مخفی و تطبیق رسم و رواج های کهنه و بیش بامنضمر * ایم اما چون عروسی افتاده بالغ از چهل و پنج هزار افغانی متضرر شده ایم اما چون عروسی و بیوند به میل دل من نیست لذا از همه منصرف شده دو باره در مورد اخذ شرفینی دختر دیگر تهیه لباس و غیره تبادل افکار نمودیم راه حلی وجود نداشت زیرا خواهرش بدون اینکه مرا دیده باشد و بامن شدیداً مخالف است چندی نگذشته بود که خبر خوش قانون ازدواج را شنیدم چراغ امید دو باره در قلبم درخشیدن گرفت به شنیدن این مژده پرازش فکر میکردم که همه خار های موانع از سر را هم بر داشته خواهد شد

بقیه صفحه ۱۳

خارندویان ترافیک

که اگر چه این رهنمایی ها تا اندازه در بهتر شدن وضع ترافیک موثر است ولی اگر همه مردم بصورت درست از قوانین ترافیک با خبر شوند خیلی موثر خواهد بود روی همین منظور خارندویان ترافیک تجویز گرفته اند تا بعد ازین درین مکاتب ابتدایی کنفرانس های درین مورد دایر نموده و اطفال را از کودکی با قوانین ترافیک آشنا ساخته مخصوصاً از عواقب وخیم سهل انگاری در جاده ها برای آنها چیز ها گفته و در مورد اینکه اطفال چه وقت و از کجا باید جاده های بزرگ را عبور کنند و هم موقعیکه به سرویس بالا یا از سرویس پایان میشوند و هم موقعیکه از یک ایستگاه تا ایستگاه دیگر میروند و یا از خانه تا مکتب باید چه چیزها را مت نظر گیرند و هم چراغ های ترافیک و دهلیز های پیاده رو ها را به آنها فہماند و گفته خواهد شد که چه چیز ها را مدنظر گیرند همچنان از طرف این گروپ در صورت امکان علامات ترافیکی نقشه ر چاپ و بعد از آن برای شاگردان معارف توزیع خواهد شد که در موقع گشت و گذار آنرا مدنظر گیرند

متاسفانه در دنبال خبر دیگری شنیدم که هیچگاه باورم نمی آمد و حتی فکر هم نمیکردم اما در نامه آخرین که از او دریافتیم جملات متن پار گراف که بیانگر احساسات در هم کوبیده شده او است نکاشته ای خوش آن روز که عہدی میان من و تو نبود خواندن این جمله کوتاه مرا بسیار ناراحت ساخت و ضمناً علاوه نموده بود امروز فامیلم میخواهند مرا به کسی دیگر بدهند و من مرگ رابه ایسن وصلت میدهم .

فکر کردم چراغ سعادت ام شکسته و آرزو هایم یکسان در دل خاک قرار گرفته زیرا میخواهند محبوب ام را به شخصی دیگری که او رضائیت ندارد بدهند و یا بفروشند پس اگر زندگی اینست مرگ چیست و کدام است و چه وقت به سراغ انسان می آید .

با همه متضرر شدن ها و بخشودن آسما و امتعه که آنها به هزار ها عنوان از ما گرفته بودند . خواستیم بانها تبادل نظر نموده در صورت رضائیت به تهیه لباس و غیره ضروریات عروسی اقدام نمائیم ولی آنها لاجو جانہ دست رد بر سینه ما نهادند . چون او تحمل این همه زنج و عذاب رانداشت و ندارد روزی او را به خلقتی دیدم که حتی هیچ نشناختمش که این حادثه خیلی ها برایم تحمل نابدیر بود .

چون بہار عمر من روبه خزان است و بین مرگ و زندگی ام طوریکه تصمیم گرفته ام فاصله کمی مانده لذا در آخرین زمق خواہشمندم بہ این سر گردان بین مرگ و زندگی کمک و رهنمایی نمائید .

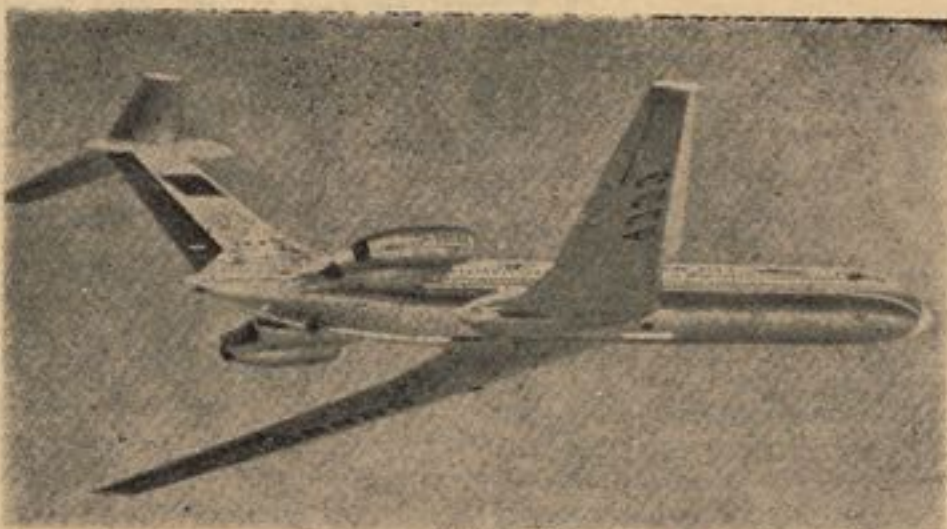
نویسنده : ل .

با ایر و فلوت

به اروپا - جاپان - امریکا شمالی و جنوبی را حتر و مستریحتر سفر کنید .

AEROFLOT

Soviet airlines



ما شما را بیک سفر آرام از راه اتحاد ش و روی دعوت میکنیم:

اگر شما آرزو دارید از راه آسیا به اروپا و امریکا سفر کنید - ایرو فلوت شما را از کوتاه ترین راه بزرگترین فرصت از طریق مسکو، ارکو تسک، تاشکندو خاروفسکه به مقصد میرساند.

ایرو فلوت از طریق ۱۵ بل - تاشکند - مسکو هفته دو پر واز دارد.

شنبه پر واز بساعت یا زده قبل از ظهر.

پنجشنبه پر واز بساعت یازده قبل از ظهر.

ایرو فلوت خط السیر منظم و راحت از مسکو، لنینگراد، کیف، مینسک، سوچی و سیمیترو پول به شهر بزرگ و معروف اروپا دارد.

ایرو فلوت پر واز های مستقیم از مسکو به نیویارک، واشنگتن مونتر یال و هاوانا داشته و اکنون ایرو فلوت شما را بیک خط السیر بزرگ و جدید بین القارهوی از مسکو - به تیگاتا توسط طیاره های مجهز و مستریح ایلوشن ۶۲ دعوت میکند .

۴-۱ (۵۳۲)

نابینای روشن دلی...

آخرین پریشم از بناغلی ندرت این بود که آیا با شنیدن اعلامیه جان بخش جمهوریت از طریق امواج رادیو چه احساسی بشما دست داد؟

در همین جا بود که کسی در چهره اش علایم تأثر نمودار شد و گفت: فقط در زندگی یکبار متأسر می‌شده‌ام و آن وقتی بود که اعلامیه جمهوریت را از رادیو

ز دوش مردم نجیب افغانستان برداشته شد و مردم ما بعد از قرن‌ها و سالها دارای حقوق مساوی در کشور خود شدند.

اعلام جمهوریت برای من یک خصوصیت دیگری نیز داشت و آن این بود که در رژیم گذشته در پهلوی هزاران موانع و مشکلاتی که برای تمام مردم این سرزمین خلق می‌شد طبقه نابینا بیشتر باین موانع و مشکلات



ساعات فراغت را به شنیدن موسیقی و مطالعه میگذرانم شنیدم و افسوس نمودم که کاش چشم من داشتند و صحنه فداکاری و جانبازی جوانان غیور اردو را مشاهده می‌کردم.

وی گفت: «اعلام جمهوریت یک اعلامیه جان بخشی بود و با شنیدن آن احساس کردم که یک بار گرانی

دست و گریبان بودند. زیرا این طبقه عادل ترین و بیکاره ترین طبقه اجتماع را تشکیل می‌دادند و همیشه باز دوش جامعه بودند و همین امر باعث می‌شد که جامعه نسبت به آنها نظر خوبی نداشت باشد.

اصلاح سروریش

بقیه صفحه ۲۳

مشتتری کم نیست. قیمت اصلاح یک سر دو نیم شلنگ (۲۲- افغانی) میباشد. کودکان نصف قیمت را می‌پردازند. اما در دوکان مسلمانان باید بیشتر پرداخت.

بحال خودش در آمد یک مسلمانسی سر با زار می‌تواند یک خانوده را از گر سنگی نجات دهد. در آمد پنج اصلاح سر و ده اصلاح ریش برلیست که در روزهای نیک نصیب یک دلاک می‌شود و آن درست در روزهای که مامورین و مستخدمین معا شات شما می‌گیرند، میسر می‌باشد. اما بصورت اوسط درآمد روزانه مسلمانانهای سربازار بالغ بر چهار مارك یعنی هشتاد تا نود افغانی میباشد. بعضی از مسلمانان شکایت دارند که حتی از همین در آمد قلیل هم مجبورند، «چای پولی» به پولیسان هم بپردازند، زیرا این پولیسان موظف آنها را تهدید و تعقیب میکنند. در برابر محکمه آن مسلمانانها بی‌کی که بدون

داشتن جواز کار می‌کنند، صد شلنگ (تقریباً ۹۰۰- افغانی) جریمه می‌شدند.

وقتی مقامات مربوط بنار والی برای جمع کردن ممانعت از فعالیت مسلمانانها به روی با زار با جدیت وارد عمل شدند، مسلمانانها توسط یک نماینده شان به جیمو کنیا تا رئیس دولت شکایت بردند و معین وزارت زراعت کینیا که به نما یندگی این گروه از یک ناحیه شهر تعیین شده بود، توانست موافقت نظر رئیس دولت را جلب کند. اما بعداً دختر جیمو کنیا تا که سمت بناروال شهر نایرو بی را دارد، پدرش را وادار ساخت تا گلیم کار و بار دلاکان سربازار جمع شود.

اکنون مسلمانانهای سر با زار توافق کرده اند و می‌گویند اگر اجازه فعالیت برای آنها داده نشود، آنها جز گدایی و دزدی چاره نخواهند داشت.

اظهار امتنان



بدینوسیله از بناغلی سید دوست متخصص تخنیک ار تو پیدی وزیر اکبر خان رو غتون که در قسمت معالجه و تداوی بای اینجانب صمیمانه انجام وظیفه کرده اند قلباً تشکر نموده موافقت بیشتر شان را در راه خدمت ب مردم آرزو مینمایم

نقیسه شاکر معلمه مکتب نصری بلخی

چگونه همیشه توانیم...

يك خصوصیت انسان اینست که هر چیزی را که پیشتر بخواهند بهمان پیمان به آن طوری می نگرند که هوس آن چنان بودنش را دارد این حالت را در روانشناسی تفکر از روی هوس و خوش بینی میگویند. مثلا ما بعضا به آرزوی اینکسه فی احوال دو ماه بعد فلان مقدار پول داشته باشیم از يك دوست خود آن مقدار را حالا بقرض طلب کرده وعده میگذاریم که بعد از دو ماه آنرا دوباره می پر دازیم . پر علاوه این بسا امور دیگری در زندگی ما وجود دارد که باساس همینگونه طرز تفکر نا اجرا و ناقص باقی میماند وانگاه که وقتش فرا میرسد ، جز اینکه بگوئیم (یککش اینطور یا آنطور میگردیم) دیگر چاره سراغ نخواهد شد . چنانکه بعضی از شاگردان با این تفکر خوش بینانه ، که درس یکسال را میتوانند در واپسین روز های سال تعلیمی برای گذشتا نندن امتحان امدادی بگیرند در جریان سال به فعالیت کمتر درسی می پردازند و آنوقت می بینند که به خطا رفته اند یا بعضی از والدین با وجود ملاحظه خطا های مکرر پسر خویش باز هم میگویند (بچه خوبی است) بهرحال اینگونه طرز تفکر کاملا غیر واقعی بوده و حقایق امر از نظر پوشیده می ماند و شخص برای کشف آن هیچگونه مساعی بی بخرچ نمیدهد. در ینگونه طرز تفکر فقط هوس و خوشبینی بحیث نتیجه تلقی شده و چنان احساس میشود که آنچه فکر میشود صحیح و معقول است .

يك عامل داخلی دیگر که فکر کردن و تصمیم را متاثر میسازد تفکر دفاعی میباشد ، باینصورت که هر کدام ما آرزو داریم و حتی احتیاج داریم که درباره خود نظر خوب داشته باشیم وهم دیگران در فکر و اندیشه ما باشند و زمانیکه احتیاج ، عمل فکر کردن را طوری تحت الشعاع قرار بدهد که حقایق از نظر پوشیده بمانند ، اینگونه فکر کردن را دفاعی میگویند . مثالهای اینگونه فکر کردن هم زیاد است مثلا زمانی را که باید ما مصروف يك فعالیت باشیم در خواندن يك ناول و یا نوشیدن چای باین استدلال که (به آن احتیاج

داریم) بمصرف برسانیم و باینصورت خود را به تنبلی سوق میدیم و از جانب دیگر کار اصلی ناتمام بجا می ماند . استدلال و عیب جویی در دیگران و چشم پوشی از عیوب و نارسایی خود از اشکال دیگر تفکر دفاعی بحساب میرود . وقتی شخص همه مجاسن مردم دیگر را نادیده گرفته ادعا کند که او مثلا سخاوتمند ترین مردم محله میباشد این شخص در ینگونه طرز تفکر به پیش رفته است که غیر از خود و خوشبختی خود درباره دیگران مفکوره هم ندارد. پر علاوه عوامل گفته شده وضع روحی انسان خصوصا موجود است هیجانات و عواطف در عطیه فکر کردن تاثیر زیادی وارد میکند چنانکه اگر انسان در حالت مایوسی بسر برود با اینکه مغموم ، افسرده و یا مریض باشد در ینحالت همه تفکر بدوریک احساس عدم اعتماد و اطمینان دور میزند و حتی انسان خود را از انجام کار های عادی و روز مره عاجز می پندارد حالانکه در حالات دیگر اینگونه حس عدم اعتماد بصورت قطع وجود ندارد و بهمین صورت در هنگام خشم انسان جز به ضرر رسانیدن بدیگر چیزی فکر کرده نمیتواند و وقتی احساس ترس دست دهد انسان جز راه گریز چیز دیگری را دیده نمیتواند در حالیکه راهها و چارهها بسیار زیاد میباشد .

يك عامل مهم دیگر که فکر کردن و تصمیم گیری انسانرا تحت تاثیر می آورد همانا موجودیت مفکوره های قبلا درك شده است انسان وقتی به سن جوانی میرسد مفکوره ها و نظریات متعددی درباره امور مختلفه دارد که بعضی از آنها شاید نادرست و محتاج به تحقیق بیشتر باشد اما برخی جوانان تحت تاثیر همان مفکوره بدون اینکه صحت و سقم آنها به طور قطع معلوم نمایند در بساره موضوعات قضاوتهای میکنند که اکثرا انسان را به گرفتن تصمیم غلط میکشاند . بعضی از جوانان عادت دارند که در گرفتن تصمیم بدون آنکه معلومات خود را در باره موضوع کامل سازند و خود را خوب آگاه گردانند فکری میکنند و تصمیماتی اخذ میدارند . جوانان طوریکه نباید

همه چیز را به نظر شك و تردید بنگرند ، بهمین صورت آنان نباید آنقدر خوش باور هم باشند کنجکاوی و تکمیل معلومات از خصوصیت های خوب يك انسان عاقل و رسیده است ممکن است خوش باوری بسیار زیاد بعضا بر علاوه آنکه مضر ثابت میشود انسان را خجل هم سازد .

بقیه صفحه ۴۹

قهرمانان سیاه هنوز...

امروز شعار مبارزه سیاه پوستان دگر اینست که میگفتند (سیاه مقبول است) رژیسور فیلم (شافت) گاردن پارک حتی میخواهد فراموش کند که روزی يك جنبش مسلم سیاه وجود داشته است .

عکاس ۶۰ ساله مجله لایف امریکا اظهار نظر میدارد : کسانی که میگفتند فیلم های سیاهان با ید دارای اهداف سیاسی باشد ، فکر نا درستی داشته اند .

بدین معنی که سر نوشت مردان و زنان «افرو لوك» چه شد ؟ برادران و خواهر ان مهاجم در مبارزه نژادی مانند انجیلا دیوس و نویسنده سیاسی مثل الدریج کلیفر چه نتیجه از کار شان گرفتند ؟ صدا های ایشان مانند شعار مای گوریلای های باتر سیاه تکرار شده است ، تنها مبارزه سیاهان از طریق اشغال پرده سینما در يك سطح وسیع موفقانه پیش می رود چنانچه فیلم (شافت) مورد استقبال فراوان قرار گرفته و تقریبا ۴۰ فیصد پول عاید این فلمها از جیب سیاه پوستان پر داخت شده است .

به این ترتیب صنعت فیلمبرداری گرم تاکنون تحت اثر (باس) های سفید پوست اداره می شود به سیاهان طور کلی منتقل گردد . اما يك نطق سیاه پوستان ناحیه هارلم نیو یارک ضربه دیگری بر سفید پوستان وارد کرد و گفت : حتی يك سال پیش هم امکان داشت فلمهای سیاه به روی صحنه بیاید . در عین زمان ساکنان سیاه پوستان ناحیه هارلم توسط ساز مان (کانگرس تساوی حقوق نژاد دی)

مطالبه خود را پیش بر دند که ۹۰ فیصد ستاف تخنیکي فیلمهای که سیاه های تهیه می کنند باید نیکر باشند علاوه سناریوها را به يك انجمن سیاه پوستان سپردند تا آنها سناریو ها و آثار را مرور کرده نظریه بدهند .

تولید کنندگان فیلم (سوپر فلای) يك مبلغ پول از ناحیه در آمده خود به آکادمی فیلم سیاهان هار لم پر داختند .

هدف ازین همه تلاش اینست که برای تهیه و چرخاندن فیلمهای سیاه پوستان سرمایه فراهم سازند و به این ترتیب صنعت فیلمسازی سیاه پوستان را بوجود آوردند سیاهان به آینه ای ضرورت دارند که در آن خود را ببینند و در آینده از طرف سفید پوستان برای آنها مزاحمت ایجاد نشود .

تولید کنندگان و رژیسور های سیاه پوست در صدد استند چنان فیلمهای تهیه کنند که عاید فراوان داشته و در نتیجه امکان مالی برای تهیه فیلمهای بیشتری فراهم گردد .

ران اونیل نویسنده سناریو و تولید کننده اصلی فیلم سوپر فلای اکنون در صدد آنست تا يك فیلم دگر تهیه کند الکس هابی نویسنده بیو گرافی مالکم رهبر جنبش بلیک مسلم نیز باران اونیل همکارى دارد .

اکنون جو لیوس سناریو نویس سیاه پوست در صدد نوشتن سناریوی فیلمی میباشد بنام موشها همیشه خواب می بینند که روزی گر به را تنبیه کنند .

آل یاسر کیست؟

پیغمبر اسلام این وضع رقت آور شانرا دیده آنها را به ثواب بزرگ بشارت داده میگفتند. ای خاندان یاسر شما صبر کنید که موعودتان جنت است باوجود اینکه شکنجه و عذاب خاندان یاسر به اسلامشان پایدار مانده به عقیده واراده شان پایدار مانده چه آنها مطمئن بودند که دین اسلام دین حق است.

یاسر درین گرو دار وفات نموده خانمش «سبیه» در اثر حربه ابو جهل جام شهادت نوشید ووی نخستین شهید در اسلام بحساب میاید. گفار قریش عذاب شانرا به عمار شدت بخشیده به سینه اش سنگهای بزرگ را مانند ویک استخوانش را شکستند و درآب جاه غوطه زدند که نزدیک بود غرق شود ولی این همه شکنجه ها کو چکترین اثری در ایمان و اسلامش وارد نکرده بعقیده اش ثابت مانده.

۱- مبارزه عمار در اسلام
عمر درای سر گذشت طو لانی است که همه آن مملو از قهر مانی و ایستار در راه اسلام محسوب میشود اینک چندی از آن طور نمونه بیان میگرد.

۱- بخاطر حفظ دین دوبار هجرت نمود نخست زما نیکه پیغمبر اسلام به مسلمانان اجازه هجرت بحیثه دادند بخاطر اذیت گفار بد آنجا رفت و همچنین از نخستین مهاجرین بهدینت نیز بحساب میاید.

۲- در آبادی مسجد رسول خدا «ص» بهدینت منوره از صمیم قلب اشتراک نموده به شانه اش دوچند دیگران خشت حمل مینمود حتی بعضی مردم گفتند که «عمار امروز خودرا خواهد کشت» پیغمبر اسلام ازین گفتار وگر در اطلاع حاصل نموده از



دامتياز خوانند:

دانیس نشراتی موسسه

مسؤول مدیر:

حسین هدی

دفتر تیلفون: ۲۶۸۴۹

دکور تیلفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)

چاپ مدیر: طوران شاه شهیم

دارتباط اوخبرنگارانو مدیر:

روستا باختری

فوتو را پور تر: مصطفی (نعیم)

عکاس: محمد ظاهر

پته: انصاری واپ

داشتراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۱۲۴۲۴

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

باسکتبال نسوان...

تیم های معارف بخود زحمت داده و خودرا به تکنیک های جدید آشنا ساخته و با مسایل تازه تری به بازی های خود ادامه دهند و تمرین و مشق زیادتو کرده تا بتوانند در مقابل تیم های پوهنتون ایستادگی کند و در راه بهتر شدن شرایط برای تمرین بکوشند تا استعداد های درخشان شان تبارز نموده و از آن استفاده نماید و تیم های پوهنتون، نباید با قهرمانی درین تورنمنت مغرور شده و در دیگر تورنمنت ها شایستگی خودرا از دست بدهند و همانطوریکه درین تورنمنت با قبول زحمات تمرین زیادتو نموده در بازی های آینده با زهم کوشیده و نمرات بیشتری بدست بیاورند و بازی خودرا نیز به وضع خوبتر و بهتر بسازند.

در اخیر مسابقات این تورنمنت جوایزی که متشکل از سه کپ و چند مدال سپورتی بود به از طرف معاون پوهنتون به مستحقان آن داده شد.

کپ اول را تیم سرخ پوهنتون بدست آورد، کپ دوم را تیم آبی پوهنتون کماپی کرد و کپ سوم را تیم ج معارف حاصل نمود و همچنان به سینه های پنج نفر از اعضای هر سه تیم و سر تیم های الفوب مدال های ورزشی تعلق گردید.

ب - ورزش دوست

ورزشکاران نسوان با قهرمانان خواهند شد ولی در راه دایر شدن تورنمنت ها مشکلاتی موجود است که مسؤلان ورزش آنرا چنین توضیح میکند: متلاوتی تیم های معارف میخواهد تورنمنتی دایر کنند تیم های پوهنتون نمیتواند در آن اشتراک کنند زیرا رخصتی ده روزه تابستانی تیم های معارف علاوه به دایر نمودن تورنمنت دارند ولی درین فرصت رخصتی های پوهنتون است یعنی رخصتی یکماهه پوهنتون پنج روز بعد از ختم رخصتی معارف شروع میشود و همچنان در ماه های جوزا و سرطان اگر پوهنتون دایر نماید در آن وقت امتحانات معارف جریان دارد که وسیله عدم دایر شدن تورنمنت را بوجود می آورد ولی باید این مشکلات را ورزشکاران پوهنتون و معارف حل نموده و زمینه را برای دایر شدن چنین تورنمنت ها آماده سازند.

دایر شدن تورنمنت ها بالای تماشاگران نیز اثر گذارنده و برای اصلاح حرکات، سخنان آنها در جریان مسابقات کمک میکند چنانچه درین تورنمنت سخنان و پرزه گفتن های تماشاگران کمتر شده و کم تر ورزشکاران مسابقه را در دستر میدادند. اگرچند تورنمنت دیگر دایر گردد شاید این وضع تماشاگران تغییر کرده و با این مسابقات عادی گردید.

با دایر شدن تورنمنت های بعدی امید است

نامه به مدیر

هر فرد وطنخواه کوشیده شده است کوشش ماین باید باشد که تادرتام ساحه های حیاتی متکی بخود شویم و بدینوسیله به ارزو های جمهوریت جوان افغانستان جامه عمل بپوشم.

تجربه نشان داده که اکثر کشورهای که امروز صاحب دستگاہای بزرگ فلم گیری شده اند حتما زمانی را بیاد دارند که فلم تورییدی آنها نیز مانند امروز خریدار و علاقمندانداشته است.

پس عقیده من بحیثیت یک فرد علاقمند باعتلا و پیشرفت کشور اینست ماکه در مرحله خیلی ابتدائی تولید فلم قرار دار یم با ید مایوس نشویم و با پشت کار و بکار انداختن استعداد های جوان وطن

در این راه به موفقیت و کامیابی های چشم گیری نایل آئیم.

عبدالرزاق از کار ته ۳

دولتی مطبعه

موضوع مهمی که از همه بستر قابل توجه است موضوع تماشاچیان این فلم است که سالها زیر تاثیر فلم های مبتذل بیگانه بوده اند و بصورت تقلیدی از آنها در آمدند.

تاییر این فلم ها پلای جوانان باندازه زیاد است که حتی در صحبت و حرکات عادی نمایان است. توریید فلم های متبذل که روز بروز به تعداد آن افزوده شده میروند نه تنها از نظر اخلاق و اجتماع برای بینندگان آن مضر است، بلکه از نظر اقتصادی هم زیان های برای کشور مامیآورد زیرا پاتوریید این فلمها سالانه میبالغ هنگفتی اسعار خارجی از دست میدهیم، درست است که فلم های مادر مرحله اول نقاطضعیف بسیار دارد اما مطمئنا در آینده از این نقایصی کاسته خواهد گردید.

وظیفه مقامات مسوول است که بکوشند تا این معایب رفع گردد. جمهوریت که در بر تو آن افق تازه از امیدها و ارزوها در راه پیشرفت و انکشاف کشور در ساحه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بروی

سرو شانه عمار بدست مبارک بلطف و نوازش خاک هایش را پاک نموده.
۳- عمار شرف صحبت رسول خدا «ص» را در زندگی بیشتر دانسته از اخلاق عالی پیغمبر اسلام آموخت و بسیاری از احادیث نبوی را حفظ نمود.
۴- با پیغمبر اسلام در اکثری از غزوات چون بدر احد، خندق و تبوک اشتراک ورزیده تا زمان وفات رسول خدا (ص) وفادار ماند.

«عمار در عهد خلفای راشدین»
عمار بعد از وفات رسول خدا (ص) همچنان باخلاص و جهاد در راه اسلام وفادار بوده در عهد ابوبکر صدیق (رض) با فوج مسلمانان که علیه مسلمیه کذاب و مرتدین اسلام می جنگیدند سهم گرفت. همچنان در جنگ یمامه اشتراک نموده که بعضی از اصحاب جهاد و شجاعتش را درین روز چنین حکایت میکنند که عمار ابن یاسر را در روز یمامه بالای سنگی دیدیم که به آواز بلند میغفت ای گروه مسلمانان من عمار بن یاسر هستم بسوی من بیایید، ما بسوی آن میگریستیم و چنان حمله میکرد که مانند آن دیده نشده بود. حضرت عمر (رض) چون از صدق ایمان و اخلاص عمار به دین اسلام مطلع بود او را بحیث والی کوفه تعیین نمودند.
همچنان حضرت عثمان بن عفان (رض) ویرا از میان جهل نفر اصحاب جهت اطلاع خواهشات ملت انتخاب نمود تا وی حقایق را بخلیفه بازگوید و هموی از جمله آن عده اصحابی است که بمصر فرستاده شده اند.
هنگامیکه عمار به سن ۹۳ سالگی رسید جنگ (صفین) میان حضرت علی و حضرت معاویه (رض) در گرفت وی با وجود کلانی سن و کبولت درین جنگ اشتراک نموده بهر طرف جولان میکرد و جنگ جوان را به جنگ تشویق می نمود و میگفت: جنت زیر سایه اطراف نیزه است امروز روز فیصله گسندنده بوده حضرت محمد (ص) و طرفدارانش از حق دفاع میکنند.

وی درین جنگ آنقدر شجاعت نشان داد که جام شهادت را نوشید و این حادثه در سال ۳۷ هجری بوقوع پیوست.
سیرت آل یاسر نزد مسلمانان به صبر و مجاهدت معروف بوده شدید ترین شکنجه و عذاب را در راه ایمان شان متحمل شدند ولی عقیده شانرا حفظ نموده کوچکترین خللی به اراده شان وارد نگردید.

همچنان شخص یاسر به اخلاص دین و پابندی به عقیده اش معروف بوده به مبادی تعالیه اسلام سخت ایستادگی داشت تا اینکه پیغمبر (ص) در باره اش فرمودند بعد ازین به این دوتن یعنی ابوبکر و عمر اقتدا نموده و روش عمار را انتخاب کنید.

کذا از سیرت وی واضح میشود که فامیل او خانزاده بسیار ناتوان بوده مادرش کتیز و پدرش ارد ضعیف بوده است باوجود آنهم موق و منزلت شان در اسلام بالا رفته پیغمبر اسلام او را نیکو دانسته بخود قریب ساخته بخت مرده داد.

همچنان خلفای راشدین ویرا دوست داشته اعتماد کامل با او می نمودند و حتی حضرت عمر (رض) ویرا به مرتبه ولایت رسانید. این خود دلیل بر آنست که دین اسلام دین مساوات و عدالت بوده با ثروت، دارائی، فامیل امتیازی قابل نبوده ایمان و عمل صالح را اساس امتیاز و فضیلت قرار میدهد چنانچه خداوند «ج» گفته است به تحقیق مکرمتین و معزز ترین شما نزد خداوند بهر بزرگوار ترین شما است.

در این دنیای پرماجرا هر روز هزاران حادثه اتفاق می افتد:



حریق، تصادم، زلزله و...

ما که در این دنیا زندگی میکنیم
آیا دارایی های ما بیمه نباشد؟

بیمه افغان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**